

تالچ پلنه و لقه تسمه	۱-۲
تالچ پلنه و لقه تسمه	۳
تالچ پلنه و لقه تسمه	۴-۲۱
تالچ پلنه و لقه تسمه	۲۱-۲۲
تالچ پلنه و لقه تسمه	۲۲-۲۵
تالچ پلنه و لقه تسمه	۲۵-۲۶
تالچ پلنه و لقه تسمه	۲۶-۲۷
تالچ پلنه و لقه تسمه	۲۷-۲۸
تالچ پلنه و لقه تسمه	۲۸-۲۹
تالچ پلنه و لقه تسمه	۲۹-۳۰
تالچ پلنه و لقه تسمه	۳۰-۳۱
تالچ پلنه و لقه تسمه	۳۱-۳۲
تالچ پلنه و لقه تسمه	۳۲-۳۳
تالچ پلنه و لقه تسمه	۳۳-۳۴
تالچ پلنه و لقه تسمه	۳۴-۳۵
تالچ پلنه و لقه تسمه	۳۵-۳۶
تالچ پلنه و لقه تسمه	۳۶-۳۷
تالچ پلنه و لقه تسمه	۳۷-۳۸
تالچ پلنه و لقه تسمه	۳۸-۳۹
تالچ پلنه و لقه تسمه	۳۹-۴۰
تالچ پلنه و لقه تسمه	۴۰-۴۱
تالچ پلنه و لقه تسمه	۴۱-۴۲
تالچ پلنه و لقه تسمه	۴۲-۴۳
تالچ پلنه و لقه تسمه	۴۳-۴۴
تالچ پلنه و لقه تسمه	۴۴-۴۵
تالچ پلنه و لقه تسمه	۴۵-۴۶
تالچ پلنه و لقه تسمه	۴۶-۴۷
تالچ پلنه و لقه تسمه	۴۷-۴۸
تالچ پلنه و لقه تسمه	۴۸-۴۹
تالچ پلنه و لقه تسمه	۴۹-۵۰
تالچ پلنه و لقه تسمه	۵۰-۵۱
تالچ پلنه و لقه تسمه	۵۱-۵۲
تالچ پلنه و لقه تسمه	۵۲-۵۳
تالچ پلنه و لقه تسمه	۵۳-۵۴
تالچ پلنه و لقه تسمه	۵۴-۵۵
تالچ پلنه و لقه تسمه	۵۵-۵۶
تالچ پلنه و لقه تسمه	۵۶-۵۷
تالچ پلنه و لقه تسمه	۵۷-۵۸
تالچ پلنه و لقه تسمه	۵۸-۵۹
تالچ پلنه و لقه تسمه	۵۹-۶۰
تالچ پلنه و لقه تسمه	۶۰-۶۱
تالچ پلنه و لقه تسمه	۶۱-۶۲
تالچ پلنه و لقه تسمه	۶۲-۶۳
تالچ پلنه و لقه تسمه	۶۳-۶۴
تالچ پلنه و لقه تسمه	۶۴-۶۵
تالچ پلنه و لقه تسمه	۶۵-۶۶
تالچ پلنه و لقه تسمه	۶۶-۶۷
تالچ پلنه و لقه تسمه	۶۷-۶۸
تالچ پلنه و لقه تسمه	۶۸-۶۹
تالچ پلنه و لقه تسمه	۶۹-۷۰
تالچ پلنه و لقه تسمه	۷۰-۷۱
تالچ پلنه و لقه تسمه	۷۱-۷۲
تالچ پلنه و لقه تسمه	۷۲-۷۳
تالچ پلنه و لقه تسمه	۷۳-۷۴
تالچ پلنه و لقه تسمه	۷۴-۷۵
تالچ پلنه و لقه تسمه	۷۵-۷۶
تالچ پلنه و لقه تسمه	۷۶-۷۷
تالچ پلنه و لقه تسمه	۷۷-۷۸
تالچ پلنه و لقه تسمه	۷۸-۷۹
تالچ پلنه و لقه تسمه	۷۹-۸۰
تالچ پلنه و لقه تسمه	۸۰-۸۱
تالچ پلنه و لقه تسمه	۸۱-۸۲
تالچ پلنه و لقه تسمه	۸۲-۸۳
تالچ پلنه و لقه تسمه	۸۳-۸۴
تالچ پلنه و لقه تسمه	۸۴-۸۵
تالچ پلنه و لقه تسمه	۸۵-۸۶
تالچ پلنه و لقه تسمه	۸۶-۸۷
تالچ پلنه و لقه تسمه	۸۷-۸۸
تالچ پلنه و لقه تسمه	۸۸-۸۹
تالچ پلنه و لقه تسمه	۸۹-۹۰
تالچ پلنه و لقه تسمه	۹۰-۹۱
تالچ پلنه و لقه تسمه	۹۱-۹۲
تالچ پلنه و لقه تسمه	۹۲-۹۳
تالچ پلنه و لقه تسمه	۹۳-۹۴
تالچ پلنه و لقه تسمه	۹۴-۹۵
تالچ پلنه و لقه تسمه	۹۵-۹۶
تالچ پلنه و لقه تسمه	۹۶-۹۷
تالچ پلنه و لقه تسمه	۹۷-۹۸
تالچ پلنه و لقه تسمه	۹۸-۹۹
تالچ پلنه و لقه تسمه	۹۹-۱۰۰

# پایه کار

## اهمیت مقام مطبوعات

در باب اهمیت ماهیانه ادبی و علمی و تاریخی  
 سخن را تنها مطالبی نگاشت و گفته شده است اما از آنجا که واقعا این موضوع مهم  
 و شایان ملاحظه است و جلب نظر اساتید و محققان در آن باب چیزها گفته نوشته  
 شده مکرر مکرر تعاهد بود بلکه هر بار میزان این بحث با اهمیت و از آن  
 جنبه مورد نظر قرار داد و یک بار بار شمار آنرا بر روی شنودگان و  
 خوانندگان گرامی کشود.

غرض از مطبوعات چنانکه معنی نیست مجموعه آن چیزی است که بوسیله  
 قلم بر صفحه کاغذ نقش می بندد و امروزه که صنعت چاپ کار انتشار کتب و مقالات  
 را آسان کرده بزور طبع آراسته می گردند و در دسترس همه کس گذاشته میشود  
 و واقعا اگر قلم نبود و بسند آن خیالات در روی کاغذ نقش نمی بست چگونه ممکن  
 بود که مردم افکار و احساسات خود را منتشر و جاوید سازند و از نسلی بتسلی دیگر  
 انتقال دهند.

### مجله ماهیانه ادبی و علمی و تاریخی

مدیر مسئول

عباس قبال

سین-  
 میشود:  
 سن-  
 سلاطین  
 در میان  
 ی لوحه  
 صفت عمر  
 شدین را  
 مسجد  
 سلسله  
 شود بهر  
 ر گیرد.

## فهرست مندرجات

۹-۱	اهمیت مقام مطبوعات	
۹	تصویر مرحوم حاج ملاهادی سبزواری	
۱۲-۱۰	استان گرگ و بره	
۲۷-۱۳	اریخ مختصر طب اسلامی	بقلم آقای دکتر غنی
۵۰-۲۸	کتاب حاجی بابا و نخستین محصلین ایرانی در فرنگ	
۵۳-۵۱	سابقه کلوپ و منار جنبان	بقلم آقای نخجوانی
۶۲-۵۴	دکتر آلکسیس کارل	بقلم آقای دکتر ابرلن
۶۶-۶۳	نصویر لطفعلیخان زند	بقلم آقای مهدی بهرامی
۷۲-۶۷	بعضی تضمینهای حافظ	بقلم آقای محمد قزوینی
۷۶-۷۳	انوری و سلطان حسین غوری	
۸۰-۷۷	مطبوعات تازه	

### سازمان

نکته جالب توجه این است که با وجود تصویب بیشتر مورخین بیرونی سلامتی مظفری از مذهب تسنن و روی این دولت در ایران نوشته شده و همچنین در میان معراب مسجد جامع بزد (که از اواخر زمان شاه یحیی مظفری است) روی لوحه کاشی معرقی تقریباً عین همین عبارات نگاشته شده است. در صورتیکه مثلاً در صفحه ۱۰۰ مسجد جامع امپهان که آن نیز از آثار زمان شاه محمود است اسامی خلفای راشدین را زیر تکه ماقای گنجانیده اند که بهیچوجه در تزئینی و منظر عمومی نیست و نیز در مسجد جامع کرمان که بسال ۷۵۰ هجری و فرمان امیر مبارزالدین محمد مظفر مؤسس سلسله مظفریان ساخته شده اسامی خلفای راشدین در میان کتیبه های زیر دالان دیده میشود. حال بنظر نگارنده این موضوع شایستگی آنرا دارد که مورد تحقیق بیشتری قرار گیرد.

شماره  
دی  
سخن را  
وشایان  
شود تک  
جنبه مو  
خوانند  
قلم بر  
را آسا  
واقعاً  
بود ک  
انتقال



# یادگار

دی ماه ۱۳۲۳ - دسامبر ۱۹۴۴ - ژانویه ۱۹۴۵ - محرم - صفر ۱۳۶۴

مسئله روز

## اهمیت مقام مطبوعات

در باب اهمیت مطبوعات و عظمت مقام قلم تا کنون مکرر در جزایده و سخنرانیها مطالبی نگاشته و گفته شده است اما از آنجا که واقعاً این موضوع مهم و شایان همه گونه توجه و جلب نظر است اگر باز هم در آن باب چیزها گفته و نوشته شود تکرار مکرر نخواهد بود بلکه هر بار میتوان این مبحث با اهمیت را از یک جنبه مورد نظر قرار داد و یک پرده از اسرار بی شمار آنرا بر روی شنوندگان و خوانندگان گرامی گشود.

غرض از مطبوعات چنانکه مخفی نیست مجموعه آن چیزی است که بوسیله قلم بر صفحه کاغذ نقش می بندد و امروزه که صنعت چاپ کار انتشار کتب و مقالات را آسان کرده بزیور طبع آراسته می گردد و در دسترس همه کس گذاشته میشود. واقعاً اگر قلم نبود و بمدد آن خیالات در روی کاغذ نقش نمی بست چگونه ممکن بود که مردم افکار و احساسات خود را مدون و جاوید سازند و از نسلی بنسلی دیگر انتقال دهند.



اگر بگوئیم که بقای تمدن معنوی و ادبیات عالم و دوام تمتع و التذاذ ما از این همه افکار عالی و سخنان زیبای گذشتگان از برکت قلم و هنر کتابت بوده است بهیچوجه راه اغراق و مبالغه نرفته ایم .  
ای بسا مردم تیز هوش حکیم و هنرمندان باذوق و فاضل که پیش از ما میزیسته و معاصرین ایشان از نعمت ذوق و صحبت و محاضرات و فضایل آنان لذت میبرده اند اما چون قلمی بر روی کاغذ نگذاشته و از حاصل علم و هنر خود اثری برای ما بیادگار ننهاده اند و جودشان برای اخلاف بی ثمر مانده و نام و یادشان بتدریج از میان رفته است .

معمولاً هر ملت را از آن روز صاحب تاریخ می‌شمارند و در مرحله تمدن وارد میدانند که بهنر خط و کتابت آشنا شده و قدرت نوشتن سرگذشت ایام و تدوین احوال مادی و معنوی خود را یافته باشد . اگر این گفته درست شمرده شود پس در مقایسه مابین ملل متمدنه باید مللی را در مرحله کمال و ترقی عالی تر و بلند پایه تر دانست که از لحاظ آثار کتابی و نوشته بر سایر رهروان این راه سبقت قلم و قدم داشته باشند .

اگر مقدار مصرف کاغذ و مرکب یا شماره گردش قلم و صدای دندانهای ماشینهای تحریر را مدرك فعالیت دماغهای افراد در میان يك قوم متمدن بگیریم باید آن قوم را متمدن تر حساب کنیم که مصرف روزانه کاغذ و مرکب یا تعداد گردش قلم و حرکت دندانهای ماشینهای تحریر ایشان از سایر ملل از این لحاظ بیشتر است . اما اشتباه نشود غرض ما در این مورد آن کاغذ و مرکبی است که در راه نشر معارف و هدایت مردم و مصالح قوم بکار میرود و آن قلم و ماشین تحریری است که در راه روشن کردن پیش پای بیخبران و تهذیب و تربیت عامه بجزکت می آید و الا هزار سال قلمفرسایی میرزا بنویسهای پاره ای از ادارات غیر لازم و توق ماشینهای بانوان تازه کار خودنما در این راه بهیچ حساب نمیشود و واقعاً جز سیاه کردن و تباہ ساختن روی کاغذ سفید مفید و آزردهن سر قلم و فرسودن دندان ماشین اثری دیگر نخواهد داشت و ابداً فعالیت دماغی و نشاط معنوی يك قوم را نمیتواند رساند .



در قدیم بعلت نبودن فن چاپ و صعوبت وسایل ارتباط و جدا ماندن ملل از یکدیگر هیچوقت دایره انتشار نوشته‌ها و وسیله حفظ و تمدد آثار کتبی حال حاضر را نداشت و چون کتابها بهمین علل و بعلت کمیابی و گرانی کاغذ و خطی بودن نسخه‌ها بیچند نسخه معدود منحصر میماند تألیفات و نوشته‌های قدما علاوه بر آنکه جز بدست ارباب استطاعت و طبقات ممتازه بدست کسی دیگر نمیرسید پیوسته نیز در معرض تلف بود چنانکه هزاران هزار از گرانبهاترین تألیفات و منظومه‌های شعری از گذشتگان بیاد فنا رفته و یا بآتش جهل و تعصب نادانان کوتاه نظر سوخته است و چون نسخه‌های آنها منحصر بفرديا معدود بوده در نتیجه این حوادث و سوانح یکباره وجود آنها راه عدم پیموده است.

اما امروز دیگر از برکت هنر چاپ و دستگاه‌های ثبت سخن و فیلمهای عکاسی و کتابخانه‌های محفوظ گذشته از آنکه خطر تباہ شدن تألیفات و گفته‌های مردم بی نهایت کم شده همه گونه وسیله برای وسعت دایره انتشار و سهولت دسترسی عامه بآنها و ارزانی و سرعت سیر آنها فراهم گردیده است چنانکه حالیه مردم از هر طبقه که باشند و در هر نقطه از نقاط زمین که سکونت اختیار کنند بامخارجی بالنسبه کم و تدابیری ساده و سهل الوصول بیک مراجعه بکتابخانه‌ها و قراءتخانه‌های عمومی و روزنامه و رادیو کم و بیش میتوانند از جریان اخبار و افکار دنیای کنونی مسبوق و با خبر بمانند و برای زندگانی روزانه و آینده خود معلومات و توشه‌های معنوی لازم از این راه فراهم آورند.

بر اثر این کیفیت که در حال مطبوعات و آثار قلمی در عصر حاضر پیش آمده امروزه روزنامه و کتاب در حقیقت حکم غذای روحانی را برای مردم پیدا کرده است و هماطور که هیچکس بدون تناول مقداری خوردنی و آشامیدنی در روز زنده نمی‌ماند اگر بمغز و دماغ او نیز از راه خواندن و شنیدن مایه و قوتی سودمند و نشاط انگیز نرسد بحال پز مردگی و فرسودگی که نشانه سیر بطرف خمود و مرگ است می‌افتد و بتدریج از اداره دستگاه زندگانی باز میماند.



اینکه میگوئیم امروز روزنامه و کتاب برای مردم حقیقت جو و وقت شناس ممالک متمدنه حکم غذا را پیدا کرده نباید ا عراق شمرده شود چه در این گونه کشورها کمتر کسی است که مثلاً صبح سر از خواب بردارد و باصبحانه و ناشتائی او روزنامه یا روزنامه هائی جهت مطالعه او فراهم نباشد و در کافه ها و مهمانخانه ها و وسایط نقلیه و سینماها هر وقت که اندک فرصتی برای او بدست آید دست بدامن مطالعه نزنند و از این طریق بروح و مغز خود غذائی نرسانند.

وسعت دایره انتشار مطبوعات و سرعت انتقال آنها را از همین نکته میتوان دریافت که در غالب پایتختهای بزرگ جرایدی هست که از هر کدام از آنها روزی سه تا چهار میلیون شماره منتشر میشود و با وجود صدها فرسنگ فاصله بین محل انتشار آنها و سایر بلاد طیارات هر صبح یا عصر قریب بهمان موقعی که چاپخانه آنها را بیرون میدهد در شهرهای دور دست توزیع میکنند و این البته غیر از اخباری است که آنرا بوسیله رادیو در آن محلها انتشار می یابد و یا جرایدی که در محل طبع و نشر میشود.

این کیفیت اگر چه راه وصول مردم را باخبار و معلومات و معارف بسیار آسان و استفاده از این منبع فیض را عمومی و ارزان کرده لیکن بدبختانه يك ضرر علاج ناپذیر نیز از آن سر زده و آن اینکه راه را برای انتشار بافتن سریع و آسان هر گونه نوشته ای از خوب یا بد باز کرده و هر مهمل نویس هرزه درائی نیز توفیق یافته است که بیول شخصی یا بدستیاری امثال خود چکیده قلم خویش را بسرعت و بمقدار زیاد بچاب برساند و در دست و پای مردم بریزد.

اما چه میتوان کرد، هیچکس نمی تواند مدعی شود که چشمه فیاض آفتاب را از آن جهت که در پناه آن خار نیز میروید و کالبد مرده متعفن میشود کور کرد و عالم وجود را از طراوت و نکهت هزاران قسم گلهای روح افزا و طبیعت جاندار و بیجان را از اقسام گوناگون خیر و برکت محروم داشت. مقالات و نوشته های می مغز و جانکاه امروزی را باید بعنوان فدیة در راه استفاده از فواید عدیده آزادی تحمل کرد؛ بگفته حافظ:



خار ار چه جان بکاهد گل عذر آن بخواد

سهل است تلخی می در جنب ذوق مستی

هر جا که زمین مستعد و آب و هوا سازگار شد در مقابل صد درخت بارور هزاران علف هرزه بی ثمر نیز میروید. مردم عاقل خیر طلب از ثمره آن درختان بارور تمتع میبرند و در سایه آنها می آسایند و آن علفهای هرزه را در زیر پای بی اعتنائی میکوبند و بداس بیصبری میدروند و بزیر دیگر میفرستند.

از این بابت نباید زیاد متالم و بیمناک بود. سیر طبیعت قوانینی محکم و عادلانه دارد و روزگار خود با ذوق ترین نقادان و منصف ترین قضاة است. از جمله این قوانین یکی آنست که تا در چیزی جزئی از حقیقت یا اثری از کمال و جمال که خود نیز از مظاهر حقیقت اند وجود نداشته باشد جلوه و نمود آن چیز نمیتواند جاوید باشد و همان حکم سراب فریبنده و غرش رعد و تلالؤ برق را دارد. نوشته ای که متکی بحقیقت یا مظهر کمال و جمالی نباشد ذوق روزگار دیر یا زود دست رد بر سینه آن میزند و آن را بزوال و فنا محکوم میسازد. کلامی که از جهت ترکیب الفاظ و جمل نا درست و از جهت مضمون و مطلب رکیک و زشت و از حد ادب بیرون باشد خواهی نخواهی محکوم بقناست و هر طالب حقیقت و دوستدار ادبی طبعاً از توجه بآن احتراز و اظهار اشمئزاز مینماید. در ممالک دموکرات و آزاد وظیفه اساسی و عمده ای که مطبوعات بر عهده دارند دفاع از حقوق و آزادی عامه است در مقابل زمامداران و قدرتهائی که بخواهند این حقوق را پایمال و آن آزادی را محدود سازند. و این البته وظیفه بسیار مقدسی است که باید در همه جای دنیا از طرف ارباب جراید و اصحاب مطبوعات رعایت شود و حاجت بتدکار ندارد که چه خیرها از این راه عاید میشود و با چه اسلحه برنده ای میتوان از مصالح قومی مدافعه و محافظه کرد.

اما باید دانست که جراید و مطبوعات تنها بانجام این وظیفه خطیر قیام نمینمایند بلکه پیش از این مرحله انجام وظیفه مهمتر و سنگین تری را برای خود واجب شمرده اند که بدون انجام آن دفاع از حقوق و آزادی عمومی چندان مفید و موثر نیافتد. این وظیفه مهم اولی آشنا ساختن عامه است بهمان حقوق و آزادیها



که هر فرد مستحق تمتع و استفاده از آنهاست. اگر کسی نداند که در جامعه دارای چه حقوقی است و چگونه حق دارد که از انواع آزادی که مردم دیگر از آنها بهره‌ورند استفاده کند دفاع از آزادی و حقوق چنین شخص غافل و بی‌علاقه در مقابل طراران بیدار آهن سرد کوبیدن یا بگفته سعدی بمنزله آینه‌داری در محله کوران است.

این جمله وظایفی است که علم داران مطبوعات در کشور های متمدن جهت خود مشخص کرده‌اند و اصلاً شأن نزول و علت غائی تأسیس مطبوعات را هم همین میدانند حال اگر مردمی که سر و کار روزنامه نویسان و اصحاب قلم با ایشانست بیخبر و بحقوق حقه خود کمتر آشنا باشند وظیفه این جماعت بسیار سنگین تر میشود و پیمودن این راه مشکل بیشتر بصیرت و حکمت میخواهد.

محتاج بیاد آوری نیست که اکثر قریب بتمام مردم کشور عزیز ما بدبختانه در این حالند و هنوز چنانکه باید بحقوق فردی و اجتماعی آشنا نشده و تمام خیر و برکتی را که از درخت بارور آزادی برمیآید دریافته‌اند. کسانیکه برای حقوق و آزادی هموطنان دامن همت بکمر میزنند و خالصاً مخلصاً اوقات گرانبهای خود را در راه تحمل این زحمت میدهند بعقیده ما قبل از هر امر وظیفه دارند که محبت شدید ایران و پرستش و احترام کلیه آن چیزی را که بسابقه با عظمت این کشور باستانی تعلق دارد بهر شکل که مؤثرتر میدانند شب و روز در خاطر مردم جا دهند و در مقابل بانیش قلم جگر هر ناکس را که برخلاف این راه قدم برمیدارد و تخم بی‌اعتنائی و قدرشکنی نسبت بایران و ایرانی در میان عامه می‌پراکند بشکافند چه تا قومی خود و گذشته و آباء و اجداد پرافتخار و آثار درخشنده نیاکان خود را دوست ندارد و در آنها بچشم احترام و نیایش ننگرد چگونه میتوان از او توقع داشت که بآب و خاک اجدادی علاقمند باشد و دنباله راهی را که گذشتگان او گرفته‌اند تعقیب کند.

اشتباه نشود هیچکس با علم و صنعت اروپائی مخالف نیست و اگر هم چنین کسی پیدا شود بدون تأمل باید او را سفیه شمرد اما لازمه سعی در اقتباس علم



و صنعت اروپائی بآن علت که بکامل ترین درجات خود رسیده مستلزم آن نیست که ما باید همه چیز خود را اروپائی کنیم مثلاً حتی دست از آداب و تاریخ و نام و نشان و گذشته خود نیز برداریم و همه این مسائل را که ملل عالم از جمله خود ما از برکت همانها تا کنون زنده مانده ایم زشت پنداشته در عقب زیبا تر از آنها که براندام ما بکلی ناساز و ناموزون خواهد بود بدویم. فرض کنید که کسی مادری زشت صورت داشته باشد آیا میتواند باین بهانه که مادرش زیبا نیست زنی خوب چهر را بجای او بمادری اختیار نماید و باو علاقه فرزندی نشان دهد و از او مهر مادری توقع کند؟

سعی در این راه بنظر ما وظیفه اولی بلکه اهم و ظایف ارباب قلم است حتی میخوایم بگوئیم که اگر هم در این طریقه کار را بحد اغراق و مبالغه معقول برسانند مورد ملامت نخواهند بود

چون گفتگو از نوشتن و مطبوعات است از شما خوانندگان گرامی اجازه میخوایم که سؤالی طرح کنیم و آن اینکه آیا شما هیچ کس را میشناسید که در موقع نوشتن دلش راضی شود که بر روی کاغذی چر کین و آلوده یا مرکبی متعفن و ناروان و قلمی شکسته و ناهموار دست بنوشتن ببرد و ذوق لطیفش قبول کند که با این وسایل نفرت آور دست بکار تحریر زند؟

چنین گمان میکنیم که همه کس با ما هم عقیده و هم سلیقه باشد که با این گونه وسایل نوشتن بهتر است چه تا اسباب کار مناسب فراهم نباشد دست بردن بقلم خالی از زحمت نیست.

اگر این مقدمه صحیح است پس چرا در میان همین مردمی که کمال دقت و مواظبت را در انتخاب کاغذ و مرکب و قلم پاکیزه و درست بخرج میدهند جماعتی پیدا میشوند که همین دقت و مواظبت را در انتخاب الفاظ و پاکتی و پختگی مطلب بخرج نمیدهند و احترام و ادبی را که شایسته مقام جلیل نویسندگی و ساحت مقدس قلم است رعایت نمیکنند در صورتیکه کاغذ و مرکب و قلم از هر جنس و بهر شکل

جامعه  
سگر از  
و بی  
مداری  
جهت  
همین  
مانست  
کین تر  
بختانه  
م خیر  
برای  
اوقات  
وظیفه  
باقیه با  
وز در  
خلاف  
ی در  
فتخار  
نیایش  
شد و  
چنین  
علم



که باشد بزودی از میان می‌رود لیکن نوشته بخصوص امروز که چاپخانه در دسترس همه کس هست باقی میماند و بزودی نتایج بد و خوب آن در عالم پراکنده میشود. اگر کسانی که زمام قلم را در دست دارند عنان آنرا بدست طبع سرکش و هوای نفس ندهند و پیش از گرداندن آن بر روی کاغذ در باب هر کلمه و هر سطر تأمل لازم بکار برند و بخاطر بیاورند که هر نوشته ایشان بچه سرعت در دنیا سیر میکند و تا چه حد ممکنست در اذهان مردم رسوخ یابد آنوقت کمال احتیاط و ادب و رعایت خواهند نمود و راضی نخواهند شد که وجود ایشان از این راه منشأ فساد و ضرری شود و ایشان خود در میان مردم بسخافت عقل و بی ادبی شهره و منسوب گردند. همین بی پروائی و سبکسری مادر گردش قلم بوده است که از بدبختی مطبوعات ما را تا حدی در چشمها خوار و ما را نزد خاص و عام سرشکسته و بی اعتبار کرده است چه همه میدانیم که مطبوعات یک ملت آئینه افکار و نماینده رشد و پختگی ایشانست و همه گفته اند که عقل هر کس در نوک قلم اوست.

حکمت عامه را در باب روزنامه همه میدانیم و هر کس روزنامه نویس است مکرر از این درد که مردم برای روزنامه نویس چه قدر و قیمتی قائلند نالیده است. مثلی معروف است که احترام امامزاده با متولی است، اگر ارباب جراید و مطبوعات خود حافظ این احترام باشند و اجازه ندهند که قلم هر نامحرم بی ادبی در صفحات او راق ایشان بدود بتدریج روزنامه صاحب وزن و اهمیت میشود و نظر مردم هم نسبت بآن بالمال تغییر میکند.

بایکی از دوستان بصیر ذر این باب صحبت میکردیم که چرا در ایران تا در روزنامه ای فحش و ناسزا و حمله بحیثیت و آبروی کسی نباشد مردم آنرا نمیخرند و نمیخوانند در صورتیکه در هیچ جای دیگر دنیا این حال موجود نیست. باین نتیجه رسیدیم که بدبختانه امروز بر اثر فسادهای ناشی از حکومت های استبدادی و عوامل دیگر طبع و ذهن اکثر معاصرین ما برای مطالب جدی و معقول حاضر نیست و تا در نوشته ای چاشنی غلیظی از رکاکت و هرزگی نباشد بذائقه شان پسندیده نمی آید مثل پارهای از ساکنین ممالک مرطوبی که تا در غذا مقدار زیادی فلفل و زردچوبه و ادویه تند و تیز دیگری نریزند طعام را مطبوع نمی یابند و هر غذا را که بر این قبیل ادویه مشتمل نباشد بی مزه و ناپسند می شمارند در صورتیکه در واقع ذوق طبیعی



ایشان خراب و فاسد شده و غذا تقصیری ندارد. ما بهیچوجه مدعی حکمت آموختن بلقمان نیستیم چه میدانیم که از اصحاب قلم و ارباب مطبوعات ما کسانی که انصاف و دقتی دارند این جمله را بخوبی میدانند و نصب العین خود نیز دارند اما چون باید دردهای درونی را بی پرده ظاهر کرد بتکرار و تذکار آنها مبادرت شد. نتیجه ای که از این گفته ها میخواستیم بگیریم این است که در میان این اوضاع آشفتۀ جهان و هرج و مرج ادبیات قلم ما منحصرأ باید در راه ترقی و تعالی شأن ایران و دفاع از هستی امروزی و گذشته آن سیر کند و جز حفظ حقوق و مصالح هموطنان عزیز قصد و غرضی دیگر نداشته باشد ضمناً از حد ادب و عفت نیز که بهترین زینت هر صاحب قلمی است قدامی فراتر نگذارد.



تصویر مرحوم حاج ملاهادی سبزواری که در شماره سوم مجله مختصری از ترجمه احوالش بقلم خود او توسط جناب آقای دکتر غنی بچاپ رسیده است.



## تحقیقات ادبی

### داستان گرگ و بره

کمتر کسی است که داستان معروف گرگ و بره و بهانه جوئی ظالمانه گرگ را برای دریدن بره بی گناه نشنیده و آنرا در محاوره یا مکاتبه بعنوان مثل بکار برده باشد.

این داستان را که بتوسط داستانسرای معروف فرانسوی ژان دو لافونتن (۱۶۹۵-۱۶۲۱) بهترین سبکی بنظم کشیده شده غالب ما خوانده ایم و از آن لذت برده و در ایام طفولیت آنرا بعین عبارت فرانسه بخاطر سپرده ایم.

خلاصه آن بشکلی که لافونتن آنرا بنظم کشیده این است که گرگی از نهری آب مینوشید، بره ای دید که پائین دست او از همان نهر رفع عطش میکند، طمع در او بست و خواست که او را طعمه خود سازد، بعتاب تمام باو گفت که چرا آب مشروب مرا گل آلود مینسازی. بره گفت که چون من در پائین دست آب مینوشم چگونه ممکنست که مرتکب چنین عملی شوم. گرگ گفت تو آنی که سال گذشته مرا دشنام دادی، بره گفت من آنوقت از مادر نزاده بودم و اکنون نیز شیر خوارم گرگ بر او حمله برد و او را درهم درید. نتیجه ای که لافونتن از این داستان میگیرد این است که: «حجت اقویا همیشه بر استدلال مردم ضعیف میچربد».

این داستان که بعلمت مهارت لافونتن در سخن سرائی و شهرت عالمگیر او در فن نظم داستانهای کوچک در تمام دنیا بنام او شهرت کرده و شاید هم مشهورترین داستانهای منسوب باو باشد مثل اکثر داستانهای دیگری که او آنها را برشته نظم



کشیده است از لحاظ مضمون مخترع ذهن او نیست بلکه داستانی بسیار قدیمی است که در مشرق زمین بخصوص در ممالک اسلامی مدتها قبل از زمان لافونتن مشهور بوده و مردم بآن بشکل مثل در کلام خود استشهاد میکرده اند و این نکته نباید چندان



نقش گرگ و بره که اودری Oudry (۱۶۸۶ - ۱۷۵۵) یکی از نقاشان معاصر لافونتن مخصوصاً برای کتاب افسانه‌های منظوم لافونتن ساخته است.

مورد تعجب باشد چه غالب امثال و داستانهایی که در قرن هفدهم میلادی بتوسط لافونتن و هموطن او فلوریان بزبان فرانسه بنظم در آمده همان داستانهای قدیمی

کرگ  
مثل بکار

لافونتن  
آن لذت

از نهری  
ند، طمع  
چرا آب  
مینوشم  
گذشته  
ر خوارم  
میگیرد

گیر اودر  
بورترین  
شته نظم



است که یونانیان آن‌ها را بمردی افسانه‌ای بنام «ازوپ» و اعراب بلقمان که آن نیز وجودی افسانه‌ایست منتسب میدانسته‌اند و پاره‌ای دیگر از آنها از کتاب کلیله و دمنه و امثال و داستانه‌های شرقی مقتبس است که شفاهاً در طی جنگ‌های صلیبی یا بتوسط ترجمه‌های مبلغین و تجار اروپائی در قرن شانزدهم و هفدهم میلادی از مشرق بمغرب منتقل شده است.

عین مضمون همین داستان گرگ‌وبره لافونتن در طی سه شعر از گفته‌های ربیعه الرقی از شعرای عهد مهدی و هادی و هارون خلای عباسی که در حدود ۱۸۰ هجری فوت کرده و از گویندگان غزل سرای معاصر ابونواس بوده موجود است. برای آنکه خوانندگان گرامی بقدمت این داستان و امثال آن که شاید تاریخ‌ظهور آنها با تاریخ بروز ذوق و شعور در نوع بشر مقارن باشد پی ببرند عین ابیات ربیعه را که متضمن این مضمون است ذیلاً نقل میکنیم.

ربیعه خطاب به عشوقه خود میگوید:

ولما تبینت الذی ما بی الهوی      و ایقت اسی عنک لا اتحول  
ظلمت کذب السوء اذ قال مرة      لسخل رأی والذئب غرثان مرمل  
أ انت الذی فی غیر جرم شتمتني؟ ..      فقال هتی ذأ؟ - قال ذاعام اول  
فقال ولدت العام بل رمت عذرة      فدونك کلنی لا هنا لك مآکل

این ابیات ربیعه جزء تغزل لطیفی است از او که آنرا ابن المعتز در کتاب طبقات الشعراء المحدثین آورده است (رجوع کنید بصفحه ۸۳ از این کتاب چاپ لندن بتصحیح و حواشی مدیر مجله ما).

۶ - گوئی بن ابیات لافونتن ترجمه تحت اللفظی دو بیت ربیعه است:

Et je sais que de moi tu médis l'an passé.

— Comment l'aurais-je fait, si je n'étais pas né?

Reprit l'agneau: je tette encor ma mère.



## مباحث تاریخی

# تاریخ مختصر طب اسلامی

بقلم جناب آقای

دکتر قاسم غنی

- ۲ -

### ۴ - طب اسلامی

در مقاله گذشته از چگونگی نقل علوم یونانی و سایر ملل در بین مسلمین بنحو اجمال صحبت شد، بطوریکه گفتیم مسلمین از همان قرن اول هجری که با ملل دیگر آشنائی پیدا کردند دست بکار ترجمه علوم زدند بتدریج این ترجمه ها بیشتر و بهتر شد تا آنکه در اوائل دوره خلفای عباسی مخصوصاً در دوره مأمون و نفوذ عنصر ایرانی در جامعه اسلامی این نهضت علمی باوج ترقی رسید. ترجمه ها بدست مترجمین دیگر اصلاح گردید.

مأمون خلیفه هفتم عباسی باندازه ای در این کار اهتمام داشت که برای ملوک روم هدایای بسیار گرانبها میفرستاد و در مقابل خواهش میکرد که از کتب فلاسفه برای او بفرستند. از جمله شروط صلحی که خلافت اسلامی بامپراطور بیزنطیه ( روم شرقی) پیشنهاد کرده بود این بود که امپراطور حق بدهد و مساعدت کند که مسلمین بتوانند در قلمرو حکومت او کتب علمی یونانی بخرند.

از تمام هدایائی که برای مأمون میفرستادند کتب علمی نادر از هر چیزی بیشتر جلوه داشت:

و بتینکتون ۱ در تاریخ طبی که نوشته میگوید « فتوحات علمی مسلمین کمتر از فتوحات مادی و کشور گشائی های آنها نیست ۲ ».



بسیاری از توانگران و اهل ذوق بأمون تاسی جسته آنها هم در نقل کتب علمی عربی کوشش میکردند .

واضح است که این توجه و تشویق سبب شد که مترجمین ماهر پیدا شوند .  
راجع بحنین بن اسحق العبادی نوشته اند که مأمون بوزن کتبی که او عربی نقل میکرد باو طلا میداد باین معنی که کتابهایی که از دارالترجمه ای که تحت ریاست او بود بیرون میآمد و زن میشد و درست بوزن آن طلا داده میشد .

دارالترجمه ای که حنین ریاست آنرا داشت بیش از نود نفر از شاگردانش در آن مشغول کار بودند از جمله معاریف آنها خواهر زاده اش حبیب الاعسم و عیسی بن علی و علی بن یحیی و ابوب البرش و حجاج بن مطرانند .

حاصل آنکه باشور و همت و پشت کار و صرف وقت و مال و کوشش و دقت فراوان کتب گرانبهای عربی ترجمه شد که در کتب تاریخی و فهارس از جمله فهرست ابن الندیم بتفصیل نام و نشان همه ضبط شده است ولی بواسطه آسیب بزرگی که از حمله مغول در قرن هفتم بهمة ممالک اسلامی رسید قسمت معظمی از این کتابها از میان رفته و امروز از هزارها کتاب جز نامی باقی نمانده و بسا کتاب که شاید نام آنها هم از بین رفته باشد .

این نکته را باید متذکر بود که قبل از حمله مغول هم نهضت علمی مسلمین بواسطه شیوع و غلبه عقاید خشک فرقه اشعری بر طریقه آزاد محققانه معتزله و بعضی عوامل دیگر سستی پیدا کرده بود ولی باز مقام علم و ادب بلند بود تا آنکه فتنه مغول چنان ضربتی بآن زد که جبران آن ممکن نشد .

نکته دیگری که لازم است تذکر داده شود این است که لطیفه مغول بعلوم طبیبی باندازه لطیفه ای که بسایر علوم رسیده نبوده است زیرا این قبایل وحشی بدست خود علاقه مند بودند و این خود سبب شد که طب و طبابت مصون بماند همان طور که علاقه بنام و شهرت سبب شد که در دوره مغول علم تاریخ از میان نرفت بلکه کتب بسیار نفیسی در تاریخ بوجود آمد از قبیل تاریخ جهانگشای جوینی و جامع التواریخ رشیدی و تاریخ و صاف و تاریخ گزیده حمدالله مستوفی که همه از شاهکارهای تاریخ محسوب است .

خلاصه آنکه غالب ترجمه های دوره مأمون با دقت و حسن قریحه انجام یافته است، طبقه بندی و تقسیم مطالب بفصول و مقالات و ابواب و ذکر مأخذی که از آن مأخذ ترجمه بعمل آمده همه از ذوق سلیم مترجمین حکایت میکنند .

بعد از آشنائی کامل مسلمین با منابع اصلی طبیبی از راه این ترجمه ها و رواج مباحث علمی و انشاء بیمارستانها و معاهد علمی و محاضر درسی که خود داستان جداگانه و بسیار مهمی است دوره استقلال اطباء مسلمان و تألیفات طبیبی آنها شروع میشود که ما حاصل مفهوم خود را از ترجمه ها مطابق سلیقه خود ساخته و پرداخته مطالعات و تجارب شخصی را بآن افزوده بشکل کتب مستقل در آورند .



در این قسمت ایرانیان سر آمد همه اطباء مسلمین محسوبند بطوریکه اگر بجای «طب اسلامی» و «طب مسلمین» اصطلاح «طب ایرانی و ایرانیان» بگوئیم شاید مبالغه نکرده باشیم. بطوریکه در مقاله گذشته اشاره شد یکی از عوامل مهم احاطه ایرانیان در طب سوابق ممتدی است که از دوره ساسانیان بیرکت مدارس طبیبی بزرگ از جمله مدرسه بسیار معروف جنبدی شاپور داشته اند. در هر حال قدر مسلم این است که بیشتر اطباء صاحب نظر و استادان بزرگ و مصنفین معتبر ایرانی بوده اند مخصوصاً در قسمت شرقی ممالک اسلامی. طب مغرب و اندلس داستان جدا گانه ایست و بحث در فلاسفه و اطباء آنجا از قبیل ابن رشد و ابن زهر و خلف بن العباس الزهراوی معروف به «جراح العرب» و ابن جلجل و ابن وافد و اسحق بن عمران و احمد بن الجزار القیروانی و امثال آنها موضوع مقالات دیگری است مخصوصاً تأثیری را که آنها در ممالک مجاور اسپانیا داشته و شاگردانی که از اروپا آمده و در اسپانیا علوم را فرا گرفته و ترجمه هائی که از کتب عربی بزبان لاتینی و عبری شده همه از مسائل بسیار مهم بشمار است که اگر مقدور باشد باید بحث جداگانه ای در آن بعمل آید.

در میان قوم عرب اکثر مردم در قرنهای اول اسلامی از لغت عربی و قرآن که گذشت دیگر توجهی معلوم نداشته اند. گولدزیهر ۱ مستشرق معروف که یکی از متبحرترین عربی دانهاست و مخصوصاً در فقه اسلامی اطلاعات وسیعی دارد میگوید که عده فضلاء عربی نژاد و حتی در علوم مذهبی یعنی قرآن و حدیث و فقه و امثال آن هم از مسلمین غیر عرب کمتر است.

از نکات قابل توجهی که پروفیسور ادوارد برون متوجه آن شده و در کتاب «طب اسلامی» ذکر کرده این است که اطباء عرب حتی در بین خود عرب مورد اطمینان نبوده و کمتر مورد مراجعه طبیبی واقع میشده اند. ادوارد برون باین مناسبت قصه ای از جاحظ نقل میکند که در کتاب «البخلاء» نوشته که یکی از اطباء عرب موسوم به اسد بن جانی با آنکه بهوش و علم اشتهار داشت حتی در موقع بروز طاعون و شیوع آن کمتر مورد مراجعه بیماران واقع میشد. یکی از دوستانش از او پرسید علت آنکه کم باو مراجعه میکنند چیست در جواب گفت: «قبل از همه چیز من مسلمانم و همه براین عقیده اند که مسلمان طبیب خوب نمیشود علت دیگر این است که نام من «اسد» است در حالیکه میبایست صلیبا یا امرائیل یا یوحنا یا بئرا باشد (یعنی نام سریانی یا آرامی) باضافه کنیه من «ابوالحارث» است در صورتیکه لازم بود ابو عیسی یا ابوز کریبا یا ابوابراهیم باشد (یعنی کنیه عیسوی یا یهودی) لباس من جبهه پنبه ای سفیدی است در حالیکه باید از ابریشم سیاه باشد، دیگر آنکه زبان من عربی است در حالیکه میبایست زبان مردم جنبدی شاپور (یعنی مردم ایران) باشد.



از این قصه بخوبی بر میآید که در مواضع طبی اساساً اطبای عربی معتمد شمرده نمیشده اند.

ابن خلدون در مقدمه معروفی که نوشته فصل های خاصی تحت این عنوانها که «عرب چون بمالکی دست یافتند در خرابی آن کوشیدند» یا «دورترین امم از سیاست و مملکت داری عرب است» نگاشته و بستختی آنها را محاکمه میکند.

از جمله در فصل بیست و شش شرحی نوشته که خلاصه اش این است که علت اینکه عرب بر هر جا دست یافت بخرابی آن کوشید است حکام عوائد تو حش است که خلق و جبلت آنها شده و مثل این است که از آن لذت ببرند، هیچوقت زیر بار مقررات جامعه و رعایت انتظام نمیروند و اینها همه منافی عمران است، برای بدست آوردن دو قطعه سنگی که باید زیر دیگ بگذارند یا احتیاج بستون چوبی که برای برپا داشتن خیمه لازم است بنائی را خراب میکند ۱.

خلاصه آنکه در عصر ترقی و دوره استقلال فکری و نویسندگی بزرگترین اطبای مسلمان ایرانیانند که صاحب نظر اند و کتب قدما را در معرض نقد و بحث قرار میدهند یعنی ریشه تقلید و تسلیم صرف بودن را گسیخته نظر اجتهاد و تجزیه صحیح از سقیم در کار میآورند. مثلاً محمد بن زکریای رازی در کتاب «طب منصور» و «حاوی» جمیع معلومات طبی اطبای مقدم بر خود از یونانی و غیر یونانی را با کمال احاطه و بصیرت جمع کرده و تقادی نموده است و در غالب موضوعات نظر مشاهدات و تجارب شخصی خود را بان افزوده است علاوه بر آن کتابی در «الحصبة و الجدری» نوشته که هیچ سابقه نداشته است یعنی قبل از او احدی باین موضوع پی نبرده بوده است که اینها امراض مستقلی هستند غیر از این کتابها رسائل مخصوصی در تجارب شخصی و مطالعاتی که در بیمارستان و در بالین مریض داشته نگاشته است و در رساله مخصوصی از اصول اخلاقی که طبیب بحکم و وظیفه باید رعایت کند بحث نموده است و در همین موضوع نیز اختارات شخصی بآن افزوده است.

یکی از مصنفات رازی کتابی است در نقد عقائد طبی جالینوس بنام: «کتاب الشکوک الرازی علی کلام جالینوس فاضل الاطباء الکتب التي نسبت اليه» ۲ که مقدمه آن بطور خلاصه در اینجا ترجمه میشود. در این مقدمه رازی بالحن بسیار بخته و مؤدبانه شرحی مینویسد باین مضمون که: «میدانم بسیاری از مردم خرده خواهند گرفت و در تألیف این کتاب مراملامت خواهند کرد که چگونه در مقام مخالفت بامرد جلیل القدری چون جالینوس برآمده ام در حالیکه از همه خلق بیشتر بر من حق دارد زیرا من بوسیله او هدایت شده و از دریای فضائل او بهره ها برده ام و چگونه زیننده است که بنده نسبت بمولای خود و شاگرد نسبت باستاد خود و ریزه خوار نسبت بولی

۱ - مقدمه ابن خلدون چاپ مصر صفحه ۱۲۵

۲ - نسخه خطی کتابخانه نگارنده.



نعمت خود در مقام چنین معامله‌ای بر آید ولی علم و فلسفه زیر بار تسلیم صرف و تقلید محض و قبول اقوال اساتید بدون بینة نیرو و مساهله با آنها را جاز نمی‌شمارد، فیلسوف خود نمی‌پسندد شاگردانش چشم بسته تسلیم گفته‌های او شوند.

جالینوس خود در کتاب منافع الاعضاء علمائی را که میخواهند شاگردانشان بدون برهان اقوال آنها را بپذیرند سرزنش میکند بنابراین اگر این مرد بزرگ امروز زنده بود مرا در تألیف این کتاب ملامت نمیکرد و این کتاب بر او گران نمی‌آمد بلکه با کمال نشاط در آن نظر میکرد. در هر حال روی سخن من با کسانی نیست که طعن خواهند زد و ملامت خواهند کرد زیرا ایشان فیلسوف نیستند بلکه فلسفه را پشت سر انداخته طریقه جهال را که تقلید است اختیار کرده‌اند، ارسطو میگوید: حق و افلاطون بایکدیگر اختلاف پیدا کرده‌اند و هر دوی آنها هم دوست منند جز اینکه حق بیشتر بامن دوست است تا افلاطون ۱.

ارسطو در منطق که بعد از هندسه روشن‌ترین اجزاء فلسفه است با افلاطون تناقض رأی اظهار میدارد حتی گاهی با کمال تعجب میگوید نمیدانم چگونه فلان معنی که در کمال وضوح است بر حکیم یعنی افلاطون مشتبه شده است.

رازی بعد از این مقدمه که خلاصه آن گفته شد وارد سخن شده بر موارد عدیده از آراء جالینوس براد و اعتراض میکنند.

این مقدمه بیازمی آورد مقدمه‌ای را که شیخ الرئیس ابوعلی سینا بر حکمت المشرقیین ۲ نوشته و بنقد فلسفه مشاء برداشته است زیرا بطوری که از مقدمه این کتاب برمی آید شیخ-الرئیس در اواخر عمر بر اثر مطالعه زیاد یک تحول فکری و ترقی پیدا کرده بوده و میخواسته است عقاید خود را آزاد و بدون تقید فلسفه مشائی و بطور کلی با فلسفه یونان بیان کند ولو آن عقاید مخالف فلسفه مشاء و مابین آنچه که خود شیخ تا آن تاریخ نوشته است بوده باشد.

چون رشد فکری و تقدم و احاطه حکما در فلسفه شبیه باحاطه و رشدی است که در طب برای اطباء مسلمان پیدا شده است یعنی نسبت بین اطباء دوره ترقی و بوجود آمدن تألیفات مستقل و مترجمین کتب طبی قرنهای اول تقریباً همان نسبت بین مترجمین فلسفه اعصار اول و مصنفین دوره های بعد است ترجمه این مقدمه را در اینجا مندرج ساخته زینت این مقاله قرار میدهم:

« همت ما را بر آن داشت که در آنچه مورد اختلاف اهل بحث است کلامی گرد آوریم و تعصب و هوای نفس یا عادت و انس را کنار گذاشته بمخالفت متعلمین کتب یونانها که بواسطه غفلت و کمی فهم بآن انس گرفته اند اهمیتی ندهیم و نیز از تناقض با آنچه ما

۱ - « اختلف الحق و فلاطون و کلاهما لنا صدیقان الا ان الحق اصدق لنا من فلاطون »

۲ - در سال ۱۳۲۸ هجری این کتاب در مصر با تمام صاحبان کتابخانه سلفیه بطبع رسیده است



در کتبی که تا بحال نگاشته ایم برای عوام متفلسفین که سرگرم بمشائین هستند و خیال می کنند که خداوند جز آنها قومی را هدایت نکرده و مشمول رحمت خود قرار نداده باک نداشته باشیم .

با این حال بفضل فاضلترین گذشتگان مشائین (یعنی ارسطو) اعتراف میکنیم زیرا او آنچه رفقا و استادان او از آن بی خبر بوده اند بر خورده و اقسام علوم متشسته را از یک دیگر تمیز داده و آنها را بهترین وجهی مرتب و منظم ساخته و در بسیاری از چیزها حق و صحیح را در یافته است ، در غالب علوم باصول صحیح و مهمی پی برده و مردم را آنچه گذشتگان و هموطنان او یافته بودند مطلع ساخته است .

البته این عمل برای ارسطو که نخستین بار دست بتمیز مسائل مخلوط و درهمی زده و بشخص صحیح از فاسد مبادرت نموده منتهای توانائی و قدرت و نهایت طاقت انسانی است و سزاوار آن است که کسانی که بعد از ارسطو آمده اند خطاهای او را اصلاح و انتباهات او را در علوم ترمیم کنند و اصولی را که وضع نموده تفصیل دهند اما کسانی که بعد از او آمدند نتوانستند گریبان خود را از آنچه بمیراث برده اند خلاص کنند بلکه عمر خود را صرف فهم قسمت صحیح آن و تعصب ورزی در قسمت ناقص آن کرده اند بلی این جماعت تمام عمر بقسمی سرگرم میراث گذشتگانند که فرصت مراجعه بعقل خود ندارند و اگر فرصتی هم پیدا کنند اصلاً روا نمیدارند که کلام گذشتگان را قابل تغییر بدانند یا باصلاح و مرمتی قائل شوند . اما ما در اول اشتغال بفلسه باسانی هر چه گفته بودند فهمیدیم و بعید هم نیست که بغیر از یونانیها از جهت دیگری هم بمعلمونی رسیده باشد زمانی که ما مشغول بآموختن فلسفه شدیم ابتدای جوانی بود ولی با توفیق خداوندی بزودی هر چه را که پیشینیان نارث گذاشته بودند فرا گرفتیم و همه معلومات خود را با آن قسمتی از علم که یونانیان «منطق» مینامند و دور نیست که شرقین آنرا باسم دیگری بنامند حرف بحرف مقابله نمودیم و بدین طریق هر چه موافق و مخالف منطق بود در یافتیم و برای هر چیز علت و جهت طلب کردیم و در نتیجه حق و باطل هر يك را در مقام خود تشخیص دادیم .

از آنجا که مشتغلین بعلم رغبت بسیار بمشائین یونانیان داشتند نخواستیم باجمه و مخالفت نموده باشیم این است که موافق رغبت عامه برای فلسفه مشاء تعصب ورزیدیم و مقصود آنها را بر آوردیم زیرا تعصب برای این طایفه در نظر مردم اولی بود و ما آنچه را که آنها خواستند و از وصول بآن عاجز مانده بودند کامل نمودیم . از اشتباهات پیروان مشائین چشم پوشیدیم و با آنکه عارف بودیم عمداً برای هر یکی از اشتباهات آنها محمل و دلیلی تراشیدیم مگر در مواردیکه قابل چشم پوشی نبود آشکارا مخالفت نمودیم ولی بسیاری از اغلاط را با پرده تغافل پوشیدیم .

علت این تغافل و پرده پوشی این بود که نخواستیم با این امور که از فرط شهرت برای جهان بدیهی شده و بمقامی رسیده که در روشنائی روز ممکن است شك کنند ولی در



صحت آن مسائل شکی ندارند مخالفت کرده باشیم .  
قسمت دیگر از مسائل بحدی دقیق بود که معاصرین ما قادر بفهم آنها نیستند و چشم عقلشان خفاش صفت ازدیدن آن عاجز است .

بلی ما اینک گرفتار دسته ناهمی از این جنس شده ایم که بچوب خشک میمانند، اینها تعمق نظر را بدعت میدانند و مخالفت با آنچه را که نزد آنها مشهور است ضلالت می‌شمرند این جماعت در روش خودمانند حنبلی ها هستند در کتب حدیث .

اگر در این جماعت مردم با رشدی می یافتیم تحقیقات خود را بایشان میدادیم تا بهره ای بایشان رسانده باشیم آنان نیز در مطالب مالمعان نظر کرده بهره ای را که در نتیجه بحث خود می یافتند در عوض بما میدادند .

از جمله چیز هائیکه ما از آشکار ساختن آن خود داری کرده و نگفته گذاشتیم حقایقی است که اشاره بدان میشود و جز با تعصب تلقی نمیگردد بدین جهت در بسیاری از آنچه ما خبره آن هستیم همه وقت بر طریق مساهله و مجامله رفته و از تعمق و تدقیق بر کنار بوده ایم و اگر در آنچه برای ما در اول اشتغال باین کار مکشوف شده مراجعات نمی نمودیم و بدفعات تجدید نظر در آن نمیکردیم مطلب بر ما روشن نمیشد و در عقاید ما شك و تردید راه می یافت و «شاید» و «بلکه» می گفتیم ولی شما رفقا و اصحاب حال ما را در اول و آخر میدانند و از طول زمانی که همیشه بین حکم اول و حکم ثانی ماهست اطلاع دارند و چون صورت حال را چنین یافتیم زرا باشد که بقضاوت و استدراکات خود واثق باشیم مخصوصاً در چیزهائی که غرض عمده و غایت قصوی محسوب است و ماصدها بار آنرا تعقیب و رسیدگی کرده ایم چون مطلب چنین است میل کردیم کتابی تألیف کنیم شامل امهات مسائل علم حقیقی که استنباطات شخصی است که با نظری وسیع و فکری عمیق بآن رسیده و حدسی خوب داشته و برای موافقت مردم ولی برخلاف معتقد خود در تعقیب و جانب داری مطالب غیر حق اجتهاد کرده بوده و حرفی قابل استماع تر از آن نیست که شخصی برای طایفه ای تعصب ورزیده ولی در مقام حقیقت برضد ایشان تصدیق کند زیرا فقط عدالت است که انسان را از عیوب نجات میدهد .

این کتاب را تألیف کردیم تا آنرا فقط بخودمان اظهار کنیم یا بکسانیکه میتوانند بجای ما باشند ولیکن برای عامه مشتغلین بفرسفه در کتاب شفا بیش از اندازه و احتیاج آنها اعطا کرده ایم و عنقریب در لواحق نیز آنچه شایسته ایشان باشد علاوه بر آنچه در یافت کرده اند خواهیم داد و در هر حال مدد از خدا خواهیم و بس «

از این مقدمه بخوبی میتوان دریافت که فرق بین مترجمین و متبعین حکمت یونان که معتقدات فلاسفه یونان را در همه حال قبول میکردند و عقل آنها را منتهی الیه و سرحد عقل بشری می‌شمردند و حکمای صاحب نظر دوره بعد مثل ابن سینا که هیچگاه فلاسفه یونان را منتهای عقل بشری و عقاید آنها را حقیقت اعلی ندانسته اند تا چه اندازه است .

ابوعلی سینا فلاسفه ارسطو را فقط برای زمان خود کامل خوانده و نسل های بعد را حق



مداخله و تصحیح می‌دهد همانطور که محمد زکریای رازی طب جالینوس را فقط برای زمان خود کامل خوانده و نسل‌های بعد را حق مداخله و تصحیح می‌دهد. این نکته را نیز باید در نظر داشت که ابوعلی سینا در کتاب شفا هم که در فلسفه مشاء نوشته فقط بنقل کلمات ارسطو بطوری که از راه ترجمه‌ها باو رسیده پرداخته بلکه آن عبارت از حاصل مفهوم خود او از فلسفه ارسطو است.

ابوعبید جوزجانی شاگرد و مصاحب و جمع‌کننده غالب کتب شیخ‌الرئیس که در گرگان به خدمت او رسیده بوده و از آن تاریخ بی‌عد تا آخر عمر حکیم در هر حال و در همه جا با او می‌زیسته و راوی معتمد شرح احوال شیخ‌الرئیس است یعنی تقریباً ۲۵ سال شاگردی و ملازمت خدمت او را داشته می‌گوید: «من از شیخ‌الرئیس شرح کتب ارسطو را خواستم گفت فعلاً وقت اینکار را ندارم ولی اگر بخواهی کتابی می‌نویسم و آنچه بنظر من صحیح آمده است بدون مناظره با مخالفین و اشتغال برد آنها در آن ایراد می‌کنم» ۱

اندکی بعد از محمد زکریای رازی و کمی قبل از شیخ‌الرئیس ابوعلی سینا یکی دیگر از اطباء بزرگ ایران علی بن عباس مجوسی اهوازی شاگرد ابومهر موسی بن سیار مجوسی کتاب جامعی در طب بنام «کامل الصناعة الطبية» تصنیف نموده آنرا باعضد الدوله دیلمی ملقب شاه‌شاه با ملک که سمت طبابت مخصوص او را داشته تقدیم کرد. ۲ در مقدمه این کتاب که یکی از شاهکارهای طبی و از مفاخر اطباء ایرانی بشمار است مصنف تمام اطباء بزرگ مقدم بر خود را مورد نقادی قرار می‌دهد از جمله می‌گوید: بقرات پیشوای این صنعت و اول مدون آن کتب بسیار نگاشته که همه موجز و غامض است بطوریکه خواننده محتاج بتفسیر است.

جالینوس با همه فضلی که دارد کتب بسیاری در هر قسمت طب نوشته ولی بسیار طولانی است و مکرر زیاد دارد و راه مغالطین را پیموده و حتی یک کتاب او نیست که طالب را بی نیاز سازد.

اوریباسیوس و فولس الاجنطی هر یک چیزی نگاشته‌اند و هر یک از آنها خواسته‌اند که کتابشان شامل همه چیزهایی باشد که مورد احتیاج است. اما اوریباسیوس در کتاب صغیر خود که برای پسرش اوناقس و عوام الناس نوشته هیچ متعرض امور طبیعی نشده است و نیز علل امراض را بسیار ناقص نوشته است. در کتاب دیگری که برای پسر خود اسطبات در نه مقاله نگاشته از امور طبیعی که استقصات امزجه و اخلاط و اعضا و قوی و افعال و ارواح شمرده میشود بسیار کم نوشته است بعلاوه در هیچ یک از این دو کتاب چیزی از اعمال بدی ننوشته است.

۱ - ترجمه از «رسالة شرح حال ابن سینا» تألیف ابوعبید جوزجانی.

۲ - باین مناسبت است که این کتاب معروف به «الملکی» است.



اما کتاب بزرگی را که در هفتاد مقاله نوشته تنها يك مقاله آن که راجع بتشریح  
عضواست مهم است .

اما فولس نیز در امور طبیعی بسیار کم نوشته ولی قسمت بحث در اسباب و علامات  
و سائر انواع مداوا و علاج بدی با آنکه بسیار مفصل نگاشته شده مطابق با هیچ طریقی  
از طرق تعلیم نیست .

اما اطبای متأخرین هیچ يك از آنها مایحتاج طبیب را كاملا وصف نکرده اند مگر  
هرون که کتابی در مداوای امراض و علل و اسباب و اسباب و علامات ر غیره بطور اختصار  
و بدون شرح واضح نوشته که حاوی همه چیز مورد احتیاج است جز آنکه ترجمه آن ترجمه  
بدی است و سبب مخفی ماندن بسیاری از معانی شده است .

یوحنا بن سراپیون کتابی نوشته که در آن مداوی علل و امراض را بوسیله ادویه  
شرح داده ولی از علاج بدی چیزی ننوشته است باضافه ذکر بسیاری از علل را متروک  
گذاشته است مثلا در علل دماغ از ذکر بعضی علت ها از قبیل عشق ، استرخاء حادث از  
قولنج غفلت کرده است همین طور در علاج چشم مداوای بسیاری از امراض رامعین نکرده  
است و نیز از علاج سرطان چشم و امراض بلك سخنی نرانده است

اما مسیح کتابی شبیه بکتاب هرون نوشته است .

اما محمد بن زکریا الرازی ، در اینجا علی بن عباس کتاب منصوری و حاوی او را  
تام میبرد و پس از اعتراف بفضل و خوبی تألیفات او میگوید خیال می کنم مقصود رازی  
آن بوده که تذکره جامعی در طب بنویسد و عقائد هر يك از اطبای قدیم و جدید را در آن  
وارد کند یعنی جمیع کتب طب را در کتاب خود محصور نماید این است که اربطراط و جالینوس  
گرفته تا اسحق بن جنین و هر طبیب دیگری که در فاصله بین ایشان بوده گفته های همه  
را در کتاب خود مندرج ساخته است .

بعد طریقه ای را که خود در نوشتن کتاب «کامل الصناعه» اتخاذ کرده شرح میدهد  
و برای مثال و نمونه سبک خود وصف جامعی از بیماری ذات الجنب میکند .

از این مقدار که گفته شد میتوان استنباط نمود که تحول فکری و تکامل علمی و بختگی  
علما و اطبای مسلمان در قرن سوم و چهارم هجری که دوره اوج ترقی علمی مسلمین و از  
اعصاری است که در تاریخ دانش و تکامل بشر بسیار مهم است چه منوال بوده است .

بطوری که گفته شد غالب اطبای بزرگ صاحب تصنیف که نوشته های آنها قرن ها  
کتاب درسی بوده و صدها مجلد شرح و حاشیه بر آنها نوشته اند و نیز بلائینی ترجمه شده و  
در مدارس طبی اروپا مدار آموختن طب بوده است ایرانی بوده اند . از ایشان پنج نفر بسیار  
معروف اند و در تاریخ طب نام آنها مخلص است از اینقرار :

۱ - علی بن ربن الطبری صاحب کتاب فردوس الحکمه و کتب دیگر در طب که  
بتصریح غالب مورخین محمد بن زکریای رازی درری نزد او طب آموخته است .

۲ - محمد بن زکریای رازی بزرگترین اطبای اسلامی و یکی از بزرگترین اطبا



و علمای شیمی دنیا صاحب تصانیف متعدد در طب و شیمی .

۳ - علی بن عباس مجوسی اهوازی طبیب عضد الدولة دیلمی مصنف کتاب «کامل الصناعة الطیبة» .

۴ - شیخ الرئیس ابوعلی سینا فیلسوف و طبیب معروف مصنف کتاب «قانون» و کتب دیگر در طب و «شفة» و «نجات» و «اشارات» و رسائل بسیار دیگر در فلسفه.

۵ - سید اسمعیل گرگانی صاحب کتاب معروف «ذخیره خوارزمشاهی» در طب بزبان فارسی .

### ۵- علی بن ربن طبری

در این مقاله فقط تذکر یکی از آن پنج نفر بزرگ که زماناً مقدم بر همه است و کتاب او در طب یعنی کتاب «فردوس الحکمة» اولین تألیف طبی مستقل اطباء مسلمان محسوب است می پردازیم .

کتاب فردوس الحکمة علی بن ربن طبری اضافه بر اینکه قدیمترین تألیف جامع طبی است از اطباء مسلمان از حیث محتویات و سبک بحث نیز یکی از بهترین نمونه های دوره استقلال فکری نویسندگان اسلامی است .

بگفته غالب مورخین رازی نزد او شروع بآموختن طب نموده است در هر حال از باب فضلی که برای متقدم باید قائل بود علی بن ربن طبری یکی از مفاخر علمی اطباء مسلمان و ایرانیان است .

از کتاب فردوس الحکمة پنج نسخه خطی در تمام دنیا موجود است:

نسخه ای در موزه بریتانیا که کاملترین نسخه های موجود است

نسخه ای در کتابخانه برلن .

نسخه ای در کتابخانه گوتا در آلمان .

نسخه ای متعلق بخواجه کمال الدین طبیب هندی در لکنو

نسخه ای در کتابخانه رامفورهند .

چندسال پیش دکتر محمد زبیر الصدیقی مدیر شعبه زبان عربی در دانشگاه لکنو در هندوستان با تشویق و راهنمایی مرحوم پروفیسور ادوارد برون مستشرق انگلیسی که چون خود طبیب بود شوقی باحی کتب طبی داشت و کمک مالی اوقاف گیب پس از مراجعه بسه نسخه کتابخانه های اروپا و دو نسخه موجود در هندوستان اقدام بطبع آن نمود و در سال ۱۹۲۸ میلادی (بعد از وفات پروفیسور ادوارد برون) در برلن در مطبعه آفتاب طبع آن بانجام رسید .

کتاب فردوس الحکمة از همان ابتدای تألیف معروف بوده بطوری که محمد بن جریر الطبری مورخ مشهور در بستر بیماری سرگرم مطالعه آن میشده است و علمای بزرگی از قبیل محمد زکریای رازی و مسعودی و ابوریحان بیرونی بآن استشهاد کرده اند



با این حال علی بن عباس مجوسی اهوازی در مقدمه کتاب کامل الصناعة که از اطبای معروف و کتابهای مهم طبی صحبت میکند از علی بن ربن چیزی نمیگوید و هم چنین نظامی عروضی سمرقندی در «چهارمقاله» از او ذکری نکرده است. شاید علت سکوت آنها این باشد که در عهد آنها کتب رازی و اطبای بزرگ دیگر بطوری عالیکبر و معروف و مورد قبول و توجه عامه بوده که کتاب فردوس الحکمة را تحت الشعاع قرار داده بوده است.

علت دیگری که ممکن است حدس زد اینکه حرفه علی بن ربن طبری چنانکه خواهیم گفت طبابت نبوده بلکه فقط مختصری از عمر خود را درری بطبابت گذرانیده بوده است شرح زندگانی علی بن ربن طبری را غالب مورخین باجمال نوشته اند و ما حاصل آن نوشته ها این است:

ابوالحسن علی بن سهل ملقب به ربن الطبری دبیر ما زیار بن قارن است و خانواده او از علما و دبیران طبرستان بوده اند.

پدرش از علمای طب و فلسفه بوده و صناعت طب را بر حرفه پدران خود که نویسنده گی بوده ترجیح میداده است و در تعلیم پسر خود اهتمامی بسزا داشته است.

علی بن ربن علاوه بر فرا گرفتن طب و هندسه و فلسفه لغات عربی و سریانی نیز آموخته است و بقرینه اینکه در طی کتاب خود از روی بصیرت بشرح بعضی لغات و اصطلاحات یونانی برداشته شاید لغت یونانی نیز میدانسته است.

بعد از فراغت از تعلم از طبرستان بعراق رفته و در آنجا بطبابت پرداخته است. پس از آنکه ما زیار بن قارن از طرف خلفای عباسی بحکومت طبرستان معین شد علی بن ربن طبابت را کنار گذاشته بطبرستان شتافت و رئیس دیوان کتابت ما زیار شد و تا قتل او باین سمت برقرار بود.

بعد از این حوادث علی بن ربن بری آمده دوباره بطبابت مشغول شد و در اینوقت است که محمد زکریای رازی نزد او طب آموخته است.

قطعی در کتاب اخبار الحکما میگوید: «علی بن ربن الطبری فاضل در صناعت طب در طبرستان وارد در خدمت ولایه بود و علم حکمت میخواند و در طبیعیات متفرد بود، در طبرستان فتنه ای واقع شد که اهالی او را بیرون کردند و او بری رفت و محمد بن زکریای رازی نزد او طب خواند و از او بسیار استفادہ برد بعد از ری بسر من رأی رفت

۱ - ابن اسفندیار در جلد اول تاریخ طبرستان نیز در فصل عجایب طبرستان یک فقره از کتاب فردوس الحکمة علی بن ربن در باب کوه دماوند نقل می نماید ( چاپ استاد دانشمند آقای عباس اقبال )



و در آنجا مقیم شد و کتاب فردوس الحکمة را تصنیف کرد و آن کتابی است مختصر که با لطف و زیبایی تألیف و تصنیف شده «۰۰۰»

حاصل آنکه علی بن ربن از ری روی بدرگاه خلافت آورده وارد دیوان کتابت معتصم خلیفه عباسی گردید و بدست او اسلام آورد و اضافه بر مقام دبیری از اطبای درگاه خلیفه محسوب میشد.

ابن اسفندیار در جلد اول تاریخ طبرستان میگوید: «علی بن ربن را خلیفه (یعنی معتصم) بعد (یعنی بعد از مازیار) بدیوان انشاء خویش بنشاند، معانی نبشته ها که مینوشت کمتر از آن آمد که بعهد مازیار برای او مینوشت از او پرسیدند چرا چنین است گفت آن معانی او بلغت خویش مینبشتی من با تازی کردمی بدانستند فکرت مازیار قوی بود»  
 پس از آنکه متوکل بخلافت رسید او را «مولی امیر المؤمنین» خوانده در عداد ندیمان خود در آورد و در سال سوم خلافت متوکل یعنی در حدود سال دویست و سی و شش هجری است که کتاب فردوس الحکمة را نوشته است.  
 تألیفات علی بن ربن مطابق آنچه که ابن الندیم و ابن ابی اصیبه و قفطی نوشته اند عبارت است از کتابهای ذیل:

- ۱- تحفة الملوك
- ۲- فردوس الحکمة
- ۳- کناش الحضرة
- ۴- کتاب منافع الادوية والاطعمة والعقار
- ۵- کتاب فی الامثال والادب علی مذاه به الفرس والروم والعرب • ابن ابی اصیبه اضافه بر اینها چند کتاب دیگر هم باو نسبت میدهد بدین قرار:
- ۶- کتاب عرفان الحیات (یا ارفاق الحیات)
- ۷- کتاب حفظ الصحة
- ۸- کتاب فی ترتیب الاغذیه •
- ۹- کتاب فی الرقی
- ۱۰- کتاب فی الحجامة

ضافه بر این کتابها دو کتاب دیگر را هم باید نام برد:  
 یکی «کتاب الدین والدولة» که مطبعة المقتطف که آنرا چاپ کرده و خود علی بن ربن در مقدمه کتاب فردوس الحکمه میگوید که پس از اتمام کتاب آنرا بسریانی ترجمه کردم • ابن اسفندیار نیز در تاریخ طبرستان که در سال ۶۱۳ تألیف شده است کتابی بنام «بحر الفوائد» باو منسوب میدارد و عین عبارت ابن اسفندیار این است:  
 «از کتاب علی بن ربن معروف و موصوف ببلغت و براعت و مؤلفات او مثل فردوس الحکمة و بحر الفوائد و بجهت اصقهد مازیار نبشته ها نبشتی که بلغای عراقین و حجاز از آن متعجب ماندند و بعد مازیار معتصم او را دبیری خویش داد» •



از کتابهای مذکور فقط سه کتاب او از دستبرد زمان محفوظ مانده است :

۱ - کتاب فردوس الحکمة در طب که بسعی و اهتمام دکتر محمد زبیر الصدیقی استاد دانشگاه لکنو در ۱۹۲۸ میلادی در برلن بطبع رسیده است .

۲ - کتاب حفظ الصلحه که يك نسخه خطی آن در کتابخانه بودلین اکسفورد موجود است .

۳ - کتاب الدین والدولة که در مطبعة مقتطف بطبع رسیده است .

از این سه کتاب که برای ما باقی مانده برمیآید که اینمرد اضافه بر مهارت در علوم عربی و ادبی و حسن انشاء و دانستن لغات متداول عصر خود در طب و فلسفه و هیئت نیز عالم بوده و همچنین اطلاعات وسیعی در دیانات یهود و نصاری و اسلام داشته است .

بعضی از نویسندگان که شرح حال او را نوشته اند و شرح حاضر از نوشته های آنها اقتباس و التقاط شده است گفته هائی باونسبت داده اند که از حکم و امثال شمرده میشود از جمله ابوالحسن بیهقی متوفای سنه ۵۶۵ در کتاب « تمة صوان الحکمة » ۱ پس از شرح حال او میگوید : کتاب فردوس الحکمة از کمال او حکایت میکند و تصانیف دیگری دارد که اکثر در طب است و کلماتی که از او منقول است اینهاست :

« سلامت غایت همه خواستنا هاست »

« طول تجارب سبب زیادتی عقل است »

« تکلف سبب خسارت است »

« بدترین گفته ها آن است که بعضی از آن ناقض بعضی دیگر باشد »

این ابی اصیبه در کتاب طبقات الاطبا ۲ پس از ترجمه حال او میگوید :

از گفته های او است که : « طیب جاهل محصل مرک ۱۳ است »

راجع ب مذهب علی بن ربن طبری بعضی از مورخین مشهور از جمله محمد بن جریر - الطبری او را نصرانی دانسته بعضی هم مانند ققطی او را یهودی شمرده اند .

این اشتباه یعنی یهودی دانستن ابن ربن ظاهراً از کلمه « ربن » ناشی شده است زیرا این کلمه عادة بر عالم متبحر یهودی اطلاق میشود و پدر او بطوریکه خودش و مورخین گفته اند احاطه کاملی ب کتب مقدسه و علوم توراتی داشته است . اما بعد از انتشار « کتاب الدین والدولة » که باهتمام مستشرق منغانا ب طبع رسیده و علی بن ربن در آن کتاب ایام نصرانیت خود را وصف میکند دیگر جای تردیدی در مسیحی بودن او باقی نمانده است .

۱ - صفحه ۹ چاپ لاهور

۲ - چاپ مصر صفحه ۳۰۹ جلد اول

۳ - « الطیب الجاهل مستح الموت »

۴ عین عبارت ققطی این است : « کان له تقدم فی علم اليهود والروبن والرین والراب اسماء لمقدمی شریعة اليهود »

ت مختصر

ت معتمد

گاه خلیفه

نه ( یعنی

مینوشت

گفت آن

بود » .

در عدد

ی و ش

نوشته اند

ی اصیبه

بن ربن

کردم .

ابی بنام

الحکمة

متعجب



علی بن زین خود در مقدمه کتاب فردوس الحکمة میگوید ۱ :

« پدرم از خانواده نویسنده گان شهر مرو بود و از مردم صاحب حسب و ادب شمرده میشد ، صاحب همت و اهل خیر بود ، در کتب طب و فلسفه مهارت داشت و طب را بر شغل پدران خود ترجیح میداد ، از طب هم منظورش کسب مال و جاه و جلب اعجاب مردم نبود بلکه مقصودش نیکی کردن بود و ب لقب زین ، ملقب شده بود که معنایش «عظیم» و «معلم» است . از عهد طفولیت مرا با طب آشنا ساخت و بهر اندازه که خداوند مقدر کرده بودو بحسب آنچه روزگار مساعدت کرد و طبع استعداد داشت آن علم را آموختم در کتب حکماتی که میخواندم کناشات یعنی کتابهای مختصر طبی بسیاری دیدم که مردم سوریه و سایرین نوشته بودند . صاحبان این کتب هر کدام بیک فن از فنون طب اقتصار کرده بودند باین سبب در بی تألیف کتابی بر آمدم که جامع محاسن کتابهای قدما و متأخرین باشد ، در این کتاب معانی مکرر را حذف کردم و اصول و مهمات را گرد آوردم این کار مستلزم چند سال رنج و شب زنده داری بود و با کوشش فراوان انجام پذیرفت زیرا دائماً مشغول کارهای دیگر بودم یعنی اداره کتابت پادشاه ممالک خود با من بود بنابراین وقتی را که صرف نوشتن این کتاب کرده ام درست همان اوقاتی است که بدن محتاج باستراحت و ترمیم قوی است ولی من آن دقائق را صرف این کار کردم .

چون این مهم نزدیک باتمام شد حوادثی روزگار برای من پیش آورد که نتیجه اش معوق ماندن این کار گردید تا این وقت که در شهر سرمن رأی خداوند توفیق انجام داده ام این در سال سوم خلافت امیرالمومنین المتوکل علی الله بود» .

بعد از این مقدمه مصنف شرحی بخواننده گان توصیه میکند که با چشم محبت کتاب را خواننده اهمیت موضوع و اشکال تألیف را در نظر بگیرند .

آنکه خاصایص اخلاقی طیب را یادآوری نموده تقسیم کتابت را بهفت نوع از علم و تقسیم انواع را بسی مقاله و تقسیم مجموع مقالات را سیصد و شصت باب ذکر میکند .

اگر بخواهیم محتویات این سی مقاله و سیصد و شصت باب را بتفصیل ذکر کنیم سخن بطول خواهد انجامید باضافه محتمل است که خواننده غیر طیب را خسته کند هر کس تفصیل را نخواهد بکتاب چاپ شده مراجعه کند . در اینجا باکمال اختصار بمحتویات کتاب اشاره میشود . بطوریکه گفته شد کتاب منقسم بهفت نوع است که هر نوعی عبارت از چند مقاله است و هر مقاله ای مشتمل بر چند باب است مجموع مقالات هفت نوع سر و مجموع ابواب این سی مقاله سیصد و شصت است .

در نوع اول که دارای یک مقاله مشتمل بر دوازده باب است از کلیات مسائل فلسفی و علوم طبیعی بحث میکنند از قبیل هیولی ، صورت ، کمیت ، کیفیت ، عناصر ، طبایع مفرده و مرکبه ، استحاله ، ترکیب و تجزیه ، فعل و انفعال ، مزجه ، تأثیر فلک و اجرام آسمانی هوا ، شهب ، حیوانات بری و بحری و دریائی و هوائی و غیره .



در نوع دوم که دارای پنج مقاله و مشتمل بر پنجاه و دو باب است وارد مسائل طبی شده از جنین و حمل و علل نازائی و خلقت اعضا و حواس و قوای مدبّر بدن و قوای نفسی و ورؤیا و کابوس و تربیت اطفال و حفظ الصحه در سن های مختلف و فصلهای مختلف سال بحث میکنند. در نوع سوم که دارای یک مقاله و مشتمل بر سه باب است از غذا و مقدار آنها از یکدیگر و انواع غذاها و قوه هر غذا بحث میکنند.

در نوع چهارم که دارای دوازده مقاله و مشتمل بر صد و پنجاه و دو باب و مفصل ترین انواع است وارد مبحث امراض شده نخست از بیماریها بطور کلی بحث میکنند از قبیل بیماریهای هر سن و هر فصل و علت هیجان اخلاط و طبایع سپس امراض خصوصی را از سر تا قدم شرح میدهد و همچنین از علاج و فصد و حجامت و اسهال و استحمام و اصول تفسره و خصوصیات هر بیماری و علاج آن صحبت میکنند. در نوع پنجم که دارای یک مقاله و مشتمل بر نه باب است از خواص اشیاء و مزه و بو و رنگ آنها بحث میکنند.

در نوع ششم که دارای شش مقاله و مشتمل بر هفتاد و چهار مقاله است بتفصیل از مواد غذائی و ادویه گوناگون صحبت میکنند از قبیل حبوبات و سبزیها و میوه ها و شیرونی و گوشت و ماهی و چربی ها و مربا ها و سرکه و شیرینی ها و ادویه مفرده و عقاقیر و مسهل ها و منافع اعضای بسیاری از حیوانات و سموم و علامات سموم و علاج آنها و ادویه مرکبه و تریاقها و مرهم ها و غیره بحث میکنند. در نوع هفتم که دارای چهار مقاله و مشتمل بر پنجاه و هشت باب است از آب و هوا و اقلیم و فصول و ربط آنها با صحت و بیماری و فائده علم طب بحث میکنند بعد در طی سی و شش باب خلاصه ای از طب هندی ذکر مینماید.

علی بن ربن بطوریکه ملاحظه میشود در مبحث جراحی و کارهای دستی و تشریح بسیار کم صحبت کرده است بر عکس در قسمت چهارم که مهم ترین قسمت و تقریباً دو پنجم همه کتاب است بتفصیل از امراض بحث نموده ولی در همین قسمت هم چیز مهمی از مطالعات بیمارستانی و تجارب شخصی دیده نمیشود و از این حیث بر عکس کتابهای استاد بزرگ خود که شاید بزرگترین اطبای اسلامی باشد یعنی محمد بن زکریای رازی است که مملو بمطالعات دقیق شخصی و مطالعات بیمارستانی و تجارب گوناگون است.

با همه اینها بواسطه فضیلت تقدم و حسن ترتیب کتاب بانواع و مقالات و ابواب و خوبی روش و بحث ذکر ماخذی که مطالب کتاب خود را از آن مأخذ اقتباس کرده علی بن ربن طبری همیشه در فهرست اطبای اسلامی بزرگی قدر یاد شده است و بهمین جهت هم یکی از مفاخر علمی ایران شمرده خواهد شد.

۱ - در باب اول مقاله اول مصنف میگوید که مطالب کتاب خود را از کتب ابقراط و جالینوس و بعضی دیگر از علمای طب و از کتب ارسطو و سایر فلاسفه و اطباء از کتابهای بعضی از اهل زمان خود از قبیل یوحنا بن ماسویه و حنین اقباس و استنباط و جمع آوری کرده است بعد میگوید کتب بسیاری را مطالعه کرده خلاصه و زبده آنها بدست آورده است و برای مزید فائده مقاله خاصی از کتابهای هند بآن الحاق کرده است.



## کتاب حاجی بابا

### داستان نخستین محصلین ایرانی در فرنگ

#### ۱ - مقدمه

کتاب معروف «سرگذشت حاجی بابای اصفهانی» تألیف جیمز موریه انگلیسی را که بفارسی بسیار شیرینی ترجمه و مکرر نیز چاپ شده است کمتر کسی است که نخوانده و از هنر نمائی مؤلف و مترجم ایرانی آن در ساختن و پرداختن این داستان لذت نبرده باشد اما کمتر کسی هم هست که مؤلف آن داستان یعنی جیمز موریه را درست بشناسد و قصد و غرض او را در انشاء این کتاب و سوابق کار او را در اقدام بتألیف چنین کتابی بداند.

مادر این مقاله سعی میکنیم تا آنجا که وسایل در دست ما بوده این موضوع مهم و دلکش را روشن کنیم. اگر چه شاید این مقاله بنظر بعضی از خوانندگان گرامی طویل بیاید ولی چون معرفی مؤلف کتاب حاجی بابا و حوادثی که محرک او در پرداختن این داستان شده بدون ذکر مقدماتی چنانکه باید کامل نمیشود ما مخصوصاً در این بحث راه تطویل رفته ایم بخصوص که این مقدمات خود برای روشن شدن يك قسمت از تاریخ تمدن جدید در ایران متضمن فواید دیگری است.

#### ۲ - فرستادن محصل و صنعتگر بخارجه

از اواسط سلطنت فتحعلیشاه بعلمت از دیاد روابط ایران با ممالک متمدنه اروپائی و کثرت آمدورفت اروپائیان بایران آشنائی مردم این کشور با اصول جدید تمدن اروپائی که در عهد صفویه و نادرشاه و کریمخان هم مقدمات آن شروع شده بود رو باز دیاد نهاد. مسافرین و تجار اروپائی که بایران می آمدند در این کار دخالت بسیار داشتند و آرامنه ایران و عثمانی و قفقازیه هم که سالها در ممالک اروپائی مانده و بآموختن چند زبان موفق



شده بیسطة دامنه انتشار پاره‌ای از اصول تمدن جدید اروپائی در ایران کمک میکردند و عدهٔ قلیلی از تجار و مسافرین ایرانی هم که تصادفاً هندوستان یا بعضی از ممالک فرنگ را دیده بوطن خود برگشته بودند و مشاهدات خود را برای مردم نقل میکردند در این مرحله بیدخالت نیستند. اما هیچکدام از این کیفیات امری نبود که انتشار تمدن اروپائی و وسایل عملی و مادی آنرا چنانکه باید در ایران منتشر سازد چه این کار علاوه بر وجود تعصب جاهلانه عامه و مخالفت‌های غرض آمیز و بی‌خبرانه روحانیون با آن، قدرت حکومتی و مالی میخواست و بدون تشویق و نشان دادن فواید آن از راه عمل بمردم امکان پذیر نبود و این راه صعب راهی بود که قدم اول آنرا در تبریز عباس میرزا نایب السلطنه و وزیر زیرک و با کفایت او میرزا بزرگ قائم مقام اول برداشتند.

عباس میرزای نایب السلطنه در محرم سال ۱۲۱۴ بسر کوی یاغیان ایالت آذربایجان و اقامت در تبریز باین شهر وارد گردید وزارت او با میرزا عیسی فراهانی مشهور بمیرزا بزرگ بود و چون او همچنانکه عباس میرزا در آذربایجان قائم مقام پدر بود در شغل وزارت از میرزا محمد شفیع مازندرانی صدراعظم فتحعلیشاه در این ایالت نیابت میکرد او را قائم مقام صدر دولت میخواندند و علت اشتها یافتن او بقائم مقام نیز همین است.

سال بعد از ورود عباس میرزا بتبریز روسها گرجستان را بخاک خود ملحق ساختند و در ۱۲۱۸ تمام ماوراء قفقازیه را تا حدود رود ارس گرفتند و چون این ولایات همیشه ضمیمهٔ ایران بود فتحعلیشاه عباس میرزا را بپس گرفتن آن ولایات مأمور ساخت و دورهٔ اول جنگهای ایران و روس که از ۱۲۱۸ تا ۱۲۲۸ طول کشیده شروع شد.

در طی این جنگها عباس میرزا و میرزا بزرگ بزودی دریافتند که با وسایل ساده و ناقص از کار افتاده‌ای که ایشان در اختیار دارند نمیتوانند از عهدهٔ توپ و تفنگ و نظام روسیه و وسایل دیگری که در دسترس آن طایفه است بر آیند و برای مقابله با ایشان جز اخذ همان وسایل و اقتباس همان نظام چاره‌ای دیگر نیست بهمین جهت



با وجود عدم معرفت کامل باحوال اروپا و تمدن اروپایی و نداشتن خبره و متخصص و روابط و مترجم تا آنجا که میتوانستند کوشیدند. آمدن هیأت نمایندگان نظامی فرانسه بریاست ژنرال گاردان و هیأت نمایندگان انگلیس بسرپرستی جان ملکم و آوردن یکعده خبره نظامی و فنی و معلم تاحدی این کار را آسان کرد و موجب ظهور نهضتی در کار نظام لشکری و توجه بتمدن اروپایی گردید. از جمله کارهایی که در این ضمن بشویق عباس میرزا و میرزا ابرار گفتم مقام صورت گرفت فرستادن يك عده محصل و کارگر و صنعت آموز بود بممالک خارجه برای آموختن رموز کار تمدن اروپایی و یاد گرفتن زبان آنها و فرا گرفتن علوم و فنونی که بکار نظام و ترقی صنعت و غیره بیاید

تا آنجا که اطلاع داریم اول اقدامی که در این باب شده در سال ۱۲۲۶ هجری بوده است. در این سال وزیر مختار انگلیس سر هر فرد جونس ۱ که در دوم ذی الحجّه ۱۲۲۳ بطهران آمده و مأموریت خود را انجام داده بود و بانگلیس بر میگشت دو تن از جوانان ایرانی را برای تحصیل با خود بانگلیس آورد.

این دو جوان ظاهراً در ماه سپتامبر یا اکتبر آن سال (رضان ماهشوال ۱۲۲۶) بلندن رسیدند، یکی از آنها که سنش بیشتر بوده موسوم بود بکاظم و پسر نقاشباشی شاهزاده عباس میرزا بود و برای تحصیل نقاشی بانگلیس آمده بود دومی میرزا حاجی بابا [افشار] پسر یکی از صاحبمنصبان عباس میرزا بوده و برای تحصیل علم طب و شیمی آمده بوده است. جوان اولی یعنی کاظم پس از هجده ماه توقف در انگلیس در ۲۵ مارس سنه ۱۸۱۳ مسیحی ۲ بمرض سل مرد و کاغذی از حاجی بابا بزبان انگلیسی و بخط خود او در آرشیو وزارت خارجه انگلیس است که در باب ساختن سنگ قبری برای قبر رفیق خود کاظم بوزارت خارجه نوشته و انگلیسی خوب و فصیحی است این کاغذ را تاریخ ۱۲ مه ۱۸۱۴ مسیحی ۳ نوشته و پس از یاد آوری در لزوم ساختن سنگ قبر که و عده داده شده بود (با در نظر بوده) ساخته شود حاجی بابا اکید میکند و میگوید این فقره باعث خوشنودی والدین کاظم خواهد شد و ضمناً صورت کتیبه ای بانگلیسی می نویسد که بهتر است روی سنگ قبر نقش شود و در آن کتیبه

۱ - Sir Harford Jones

۲ - یعنی چهارم ربیع الثانی ۱۲۲۸

۳ - مطابق ۲۲ جمادی الاولی ۱۲۲۹



احترامات آخری خود را بدوست خود تقدیم میکند و اسم خود حاجی بابا را در آن صورت کتیبه مینویسد، این دو جوان ظاهراً باهمان لباس ایرانی در انگلیس زندگی میکردند و بمدرسه میرفتند کاظم استعداد فوق العاده بروز داد و او را پیش بزرگترین اساتید نقاشی در انگلیس فرستادند ولی افسوس که عمر نکرد. از عجایب امور آن است که ماژور سوزرلند ۱ که مواظب و سرپرست آنها بوده درمراسله ای که بتاريخ ۱۶ ژویه ۱۸۱۲ می نویسد میگوید جای تاسف است که این دو جوان نوشتن و خواندن فارسی را نمیدانند و این فقره ۲ موجب آن است که انگلیسی را هم باشکال بیاموزند.

مخارج این دو جوان سه ماه سه ماه قلمداد شده بود و در حدود ۳۲۷ تا ۳۰۳ لیره است باختلاف (لیره انگلیسی معادل یازده قران و کسری بوده است) و تفصیل مخارج ثبت شده که محض اختصار از نوشتن آنها صرف نظر میکنیم ۳»

### ۳ - حاجی بابا

در سفرنامه میرزا صالح شیرازی که در ۲۹ شوال ۱۲۳۰ بلندن رسیده و عنقریب از او بتفصیل گفتگو خواهیم کرد مؤلف چنین مینویسد:

«روز سه شنبه سیزدهم ذیقعده ۱۰۰۰ آقا حاجی بابا افسار را که مدت پنج سال بود که در این ولاحساب الامر قدر جاه نواب والا روحی فداه (یعنی عباس میرزا) بطلب تحصیل آمده بود دیدم ملبس بلباس انگریز و با او صحبت داشتیم شب هم در آنجا مانده» باز در محل دیگر از سفرنامه خود مینویسد:

«الیوم که روز ششم ذیحجه الحرام است بدیدن قولونل خان رقتم و سؤال نمودم که آیا جوابی از دفتر خود شنیده است جواب گفت مطلقاً جوابی باو نداده اند گفتم مرا چه لازم است بکنم گفت در منزل خود آرام گرفته تا جوابی از دولت انگریز برسد مراجعت از منزل او آقا حاجی بابا را دیدم بمن گفت اگر صلاح دانی مادامی که از دولت انگریز حکمی برسد و ترا اذن دهند که داخل بمدرسه از مدارس شوی باید درس بخوانی من منزلی در حوالی خانه خود گرفته و معلم خود را دیده اجرتی باو داده قبول کردم» میرزا صالح شیرازی در تمام مدتی که در انگلیس بوده (سه سال و نه ماه و بیست

### ۱ - Southerland

۲ - ظاهر این فقره صحیح نباشد زیرا که بسیار بعید است که عباس میرزا و اطرافیان او کسانی را برای تحصیل مخارج فرستاده باشند که نوشتن و خواندن فارسی را نیز نمیدانستند.

۳ - نقل از مکتوبیکه جناب آقای تقی زاده از لندن بتاريخ ۱۲ تیر ۱۳۱۷ شمسی با آقای رضای تابش نوشته اند سواد این مکاتیب نزد جناب آقای دکتر غنی است که نگارنده در همانجا استفاده کرده.



روز) همواره با حاجی بابای افشار حشر داشته و مکرر در سفر نامه خود از او ذکر میکنند.

در غره شوال ۱۲۳۴ که میرزا صالح با سه تن دیگر از محصلین ایرانی که بعد از ایشان صحبت خواهیم داشت بعزم ایران سوار کشتی شد.  
حاجی بابا هم که تحصیلات خود را تمام کرده بود با این جماعت عازم ایران گردید، میرزا صالح در سفر نامه خود در موقعیکه بجبل طارق رسیده بودند مینویسد که:

چون وضع غذا و روشنائی ایشان در کشتی بد بود «آقا حاجی بابا کپتین کشتی را طلبیده باو گفت کار گذاران دولت انگلیس ما را بهمراه تو کرده و طی نموده اند که خوراک ما را بخوبی دهی اگر باینگونه رفتار کنی حال ما زوری بتو نداریم البته بمحض ورود مالنا شرحی بدولت اسکرینز نوشته شکایت تو را خواهیم کرد اگر وضع رفتارت تفاوت کرد مطلقاً شکایتی نخواهیم کرد.

اگرچه علی الظاهر کپتین مزبور اظهار بی پروائی نمود و گفت من مطلقاً از کسی خوف ندارم لیکن بعد از گفتگوی آقا حاجی بابا فوراً رفتار را تفاوت داده بهتر از اول در خدمتگذاری کوشید».

اما در طی راه حاجی بابا غالباً بطبابت و پرستاری از همراهان خود که در کشتی گرفتار ناخوشی میشدند اشتغال داشته تا آنکه در سوم محرم ۱۲۳۵ قدم بیخاک عثمانی در آسیا میگذارند، میرزا صالح مینویسد که:

«در از میت مضطفی آقا نو کر من نزدیک بینده آمده مذ کور ساخت که در اسلامبول شهرتی پیچیده بود که و اب محمد علی میرزا سپاهی از رکابی خود بر سر بغداد فرستاده است و فیما بین دولت علیه ایران و روم نزاع است، مرا بخاطر رسید که شما را بکلی خارج از این نزاع کنم، در اسکودار شهرت دادم که شما از بی شغلی بانگلند رفته در مراجعت از آنجا اولیای دولت عثمانی شما را بهمراه ما دونفر کرده که صحیحاً سالماً بدست دولت ایران سپرده بر گردیم و بیز شهرت دادیم که شما مطلقاً ترکی نمیدانید، آقا علی نام تبریزی ملبس بلباس عربی را دولت عثمانی مترجم بشما داده است لیکن آقا علی مذکور از راه سادگی بهر جا میرسد میگوید که این حضرات ایلچی هستند و من صندوقدار آنها هستم و مرا دروغگو در آورده قطع نظر از آن شما با هر کس بدون واسطه آقا علی حرف میزنید و مردم حرف مرا از این پس قبول نمیکند که میگویم شما زبان نمی فهمید، طرفه این است که میرزا فرج الله وقایع نگار بمحض اینکه ما را از سر خود باز کند بما میگفت که در عرض راه همه



مجا مهمانخانه ها هست مثل راه روس وانگلند و ما هم سر رشته نداشتیم مطلقا تدارك راه ندیده ایم حتی جام آخوری و سفره نانی به همراه نداشتیم باین بی اوضاعی شهرت ایلچی گری کردن در نظر بنده ریشخند محض آمد ، مصطفی آقا چون مرد زیرک کار آمد درستی بود گفت در نظر مردم چنین جلوه نموده است که فیما بین دولتین ایران و روم نزاع در این معنی خلاف عقل است که درین وقت بدون شات و شوت و چور و کدر کردن (۴) اقلا در نظر مردم عظمی داشته و چابار خانه هار نیز خوفی در دل پیدا شده اسپه بازود دهند باین بی اوضاعی شما نمیتوانید که شهرت ایلچی گری دهید، دیشب خیالی کرده ام که آقا حاجی بابا لباس انگریزی پوشیده از این پس من چنین شهرت میدهم که این شخص طبیعی است اسگریزی و شماسه فر را دولت علیه ایران بی تحصیل کمال بانکلستان فرستاده به . از انعام تحصیل دولت انگریز طبیب مزبور را به همراه شما کرده است که شما را بدولت ایران سپارد و هنگامی که باسلامبول رسیدید طبیب مزبور بدولت عثمانی این مراتب را اظهار کرده و دولت عثمانی مصطفی آقا را بایک نفر تاتار دیگر به همراه طبیب مزبور با رقم سلطانی روانه کرده است که شما را سلامت بایران رساند ، بعد از این گفتگو بنده را از فکر او خوش آمده آقا حاجی بابا را دیده او را راضی کرده که لباس انگریزی بپوشد .... و از آن پس آقا حاجی بابا بالباس انگریزی در پیش دیگران بعقب سوار اسب شده از این پس آقای حاجی بابا مسمی بحکیم صاحب گردید . «

حاجی بابا و همراهان باین ترتیب در صفر یا ربیع الاول ۱۲۳۵ بتبریز رسیده و هر کدام از طرف دستگاہ ولیعهد بشغلی منصوب شده اند .

در ایام تحصیل در انگلیس حاجی بابا بسیار ساعی و همواره در طلب علم شایق بوده و قسمتی از تحصیلات خود را در دارالفنون مشهور ا کسفورد بانجام رسانده و پیوسته با رجال انگلیس که در ایران مأموریت یافته بودند مانند سر جان ملکم و سر گور اوزلی مربوط بود . از مخلفات حاجی بابا دو کتاب مانده است که او را دونفر از مشاهیر انگلیس باو هدیه داده و پشت آنها بخط خود مزین کرده اند یکی ترجمه انگلیسی یکی از کتب زمین شناسی ژرژ کوویه ۱ عالم فرانسوی است که آنرا ویلیام بوکلند (۱۷۸۴ - ۱۸۵۶) معلم زمین شناسی دارالفنون ا کسفورد در تاریخ ۱۲ ژون ۱۸۱۵ میلادی بحاجی بابا یادگار داده و آن کتاب بشرح مراسله ای که آقای رضا تابش با آقای تقی زاده نوشته اند در طهران بدست ایشان افتاده بوده



دیگری کتابی است در اشعار و ادبیات از سر جان ملکم معروف که او آنرا در ۱۸۱۴  
بجای بابا هدیه داده و آن کتاب در لندن است ۰۱

حاجی بابا بعد از مراجعت بایران سمت حکیمباشی را در دستگاه عباس میرزا  
پیدا کرد و ظاهراً در تمام مدتی که بین برگشتن او و مرگ عباس میرزا فاصله است  
(از اوایل ۱۲۳۵ تا جمادی الاخری ۱۲۴۹) همه وقت همین مقام را در خدمت ولیعهد  
داشته و در سفر خراسان عباس میرزا که در همان سفر هم مشارالیه مرد حاجی بابا  
یعنی میرزا بابا حکیمباشی پیش او بسمت نیابت دکتر کارمک ۲ انگلیسی میزیست  
فقط ولیعهد چند ماه قبل از مرگ خود یعنی در سال ۱۲۴۸ او را بمعیت محمد حسین  
خان زنگنه مأمور سفارت روس و انگلیس نمود (ظاهراً برای مذاکره و قراری در  
باب کرور آخر از غرامات معاهده ترکمانچای که هنوز پرداخته نشده بود ۳) و  
ایشان بتبریز رفتند تا تهیه کار سفر را بینند ۴ ولی این سفارت بعلت مرگ ولیعهد  
صورت نگرفت و قرار شد که حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی که شرح حال  
او عنقریب بیاید باین مأموریت برود ولی حرکت او نیز بسبب مردن فتحعلی شاه  
موقوف ماند

اینک سواد مراسله ای را که بلافاصله پس از مرگ ولیعهد در خراسان میرزا  
محمد خان امیر نظام زنگنه از تبریز بمیرزا ابوالقاسم قائم مقام که در این تاریخ در  
خراسان بوده نوشته است و در آن از این مأموریت گفتگو میکند ذیلاً نقل میکنیم :

«قبله گاه بیشتر مراتب تأخیر و تعویق عزیمت روانه شدن عالیجنابان محمد حسین خان  
و میرزا بابای حکیمباشی راعرض کرده ام. حاجت شرح و بسط مجدد نیست. این روز همد کور  
شد که در عوض عالیجاهان مشارالیهما مقرب الخاقان میرزا ابوالحسن خان وزیر دول مارجه  
حسب الامر شهر یاری مأمور سفارت روس و انگلیس است و اول از راه اسلامبول بلندن  
میروند بعد از اتمام اوزم سفارت آنجا از راه دریا بیطرزبورغ خواهد آمد اول چون

۱ - بنقل از مکتوب اول آقای تقی زاده بآقای تابش بتاريخ ۴ تیر ماه ۱۳۷ شمسی

۲ - Dr. Cormick

۳ - رجوع کنید بمجله یادگار شماره ۳ ص ۳۲

۴ - تاریخ نو تألیف جهانگیر میرزا (خطی) در وقایع سال ۱۲۴۹ و روضه آقای  
ناصری در وقایع سال ۱۲۴۸ و ۱۲۴۹ و ناسخ التواریخ در وقایع سال ۱۲۴۸ و منتظم

ناصری ج ۳ ص ۱۵۵

تحریری نبی  
شد جناب آ

تحف و هدا

و تبدیلی لا

مشارالیهما

هر چند تاب

(یعنی محم

بکسی نخو

بعد

سال ۱۲۵۱

مستر الس

ملاقات کر

که در لند

نسبت بمو

حاجی بابا

میرزا

معدن کر

از

نداریم و

قد

روسی ک

و بتوسط

۱ - از

۴ -

۵ -

۶ -



تحریری نبود باور نکرد بعد که عالیچیه میرزا آلکسندر از دارالخلافه مراجعت کرده وارد شد جناب آصف الدوله صراحة حکم سرکار اقدس همایون شاهنشاهی را مرقوم داشته که صورت تحف و هدایائی که حضرت مرحوم مغفور علین آرامگاه رضوان جایگاه شاهنشاه رسانده تغییر و تبدیلی لازم باشد بفرمایند که بامیرزا ابوالحسن خان ارسال شود و وجه خرجی که برای عالیجاهان مشارالیهها سرانجام شده در يك جا نگاه دارد تا حکم برسد مخلص از این حکم متعجب مانده هر چند تا بحال جوابی خدمت معزی الهه عرض نکرده اما معلوم است که بی حکم شاهزاده اعظم (یعنی محمد میرزا ولیعهد) روحی فداه و صوابدید سرکار عالی بمخلص صورت یا وجهی بکسی نخواهد داد زیاده چه نویسد ۱

بعد از مرگ عباس میرزا حاجی بابا حکیمباشی محمد میرزای ولیعهد شد و در ۱۲۵۱ سال دوم سلطنت محمد شاه بهمین سمت در طهران بود، استوارت ۲ منشی مستر الس ۳ وزیر مختار انگلیس که در همین سال بطهران آمده و حاجی بابا را ملاقات کرده در باب او چنین می نویسد:

« در جزء ایرانیانی که بدیدن ما آمدند یکی نیز میرزا بابا حکیمباشی بود که در لندن تحصیل کرده و انگلیسی را بکمال دزستی تکلم میکند. میرزا بابا فوق العاده نسبت بموریه (یعنی مؤلف کتاب حاجی بابا) خشمناک است که چرا در کتاب حاجی بابا بجزسارت نام او را اختیار کرده و بر آداب ایرانی تاخته است ۴»  
میرزا بابای حکیمباشی برادری نیز داشته است که در روسیه تحصیل علم معدن کرده بود ۵»

از بعد از تاریخ ۱۲۵۴ از احوال حاجی میرا بابا حکیمباشی اقشار اطلاعی بدست نداریم و نمی دانیم که در چه تاریخی فوت کرده است.  
قدر مسلم اینکه او تا اواخر سال ۱۲۵۴ هنوز طبیب محمدشاه بوده و سولتیکف روسی که در این سال در ایران بوده در آخر این سال او را در طهران ملاقات کرده و بتوسط او بحضور محمدشاه باریافته است ۶»

۱ - از اسناد کتابخانه سلطنتی Stuart - ۲ - Mr Henry Ellis - ۳ -  
 ۴ - Stuart, Journey etc. p 169  
 ۵ - Stuart, Journey etc. p. 227  
 ۶ - Soltyko ff. Voyage en Perse pp 102, 122-124



۴ جیمز موریه  
(۱۱۹۴ - ۱۲۶۵)

پس از آنکه احوال میرزا حاجی بابای افشار حکیمباشی راتا آنجا که میسر بود از منابع مختلفه گرد آوردم و روشن شد که این مرد که و چه کاره بوده است بی مناسبت نیست که راجع بجیمز موریه مؤلف کتاب مشهور «حاجی بابا» هم که مؤلف آن نام این مرد را از راه بدنفسی بر کتاب خود گذاشته شمه ای بحث کنیم تا بعد از آنکه از هیئت دوم محصلین ایرانی که بلندن رفته اند گفتگو کردیم در باب کتاب حاجی بابا هم آنچه گفتنی است برشته تحریر بیاوریم.

جیمز موریه ۱ که بسال ۱۷۸۰ میلادی مطابق ۱۱۹۴ در شهر ازمیر تولد یافته و اجداد او اصلاً فرانسوی بوده اند پس از قبول تبعیت انگلیس بسمت قونسول آن دولت در اسلامبول مقیم شده و در آنجا بآداب شرقی و زبانهای ترکی و فارسی آشنائی پیدا کرده است.

در سال ۱۸۰۸ میلادی مطابق ۱۲۲۳ هجری که سر هر فرد جونس بمأموریت سفارت فوق العاده عازم ایزان گردید موریه هم بعنوان منشی این سفارت بطهران آمد. سر هر فرد جونس و همراهان او در ۲۸ ذی الحجه ۱۲۲۲ بیای تخت ایران وارد شدند. پس از مذاکراتی که مابین سفیر فوق العاده انگلیس و فتحعلیشاه شد و معاهده ای که بین دولتین انعقاد یافت فتحعلیشاه حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی ۲ را در

۱ - James Justinien Morier

۲ - میرزا ابوالحسن خان که بسال ۱۱۹۰ در شیراز تولد یافته بسر دوم میرزا محمد علی یکی از منشیان دستگاه نادر شاه بوده ، این پادشاه سخت کوش بیرحم همان روزی که شب آن بقتل رسید دستور دانه بود که فردا میرزا محمد علی را زنده بسوزانند چون نادر بقتل رسید میرزا محمد علی هم از سوختن رهایی یافت و در عهد کریمخان نیز در خدمت او میزیست تا اینکه در اواخر کار این پادشاه مرد . خواهر حاجی ابراهیم کلانتر شیراز در عقد میرزا محمد علی بود و میرزا ابوالحسن خان پسر همین خواهر کلانتر است بعدها حاجی ابراهیم دختر خود را هم بزوجیت بخواهر زاده خویش یعنی میرزا ابوالحسن خان داد زن حاجی ابراهیم دو خواهر داشت ، یکی بمقدم محمد تقی میرزا حسام السلطنه (۱۲۰۶ - ۱۲۶۵) پسر فتحعلیشاه درآمد دیگری بمقدم حاجی محمد حسین خان امین الدوله بقیه حاشیه در صفحه ۳۷



۲۲ ربیع الاول سال ۱۲۲۴ بعنوان ایلچی مخصوص روانه لندن نمود و موریه در این سفر با حاجی میرزا ابوالحسن خان همراه شد. حاجی میرزا ابوالحسنخان در جمادی - الاخری ۱۲۲۵ بایران برگشت و در این سفر سرگور اوزلی سفیر جدید انگلیس هم با او همراه بود. موریه بعنوان منشی سرگور اوزلی از لندن باردیگر عازم طهران شد و هیئت مزبور در شوال ۱۲۲۶ پس از سفری دور و دراز از لندن بیرزیل و از برزیل به هندوستان و ایران بطهران رسیدند. شرح این مسافرت را میرزا ابوالحسن خان در کتابی بنام «حیرت نامه سفر» برشته نگارش آورده و نسخه اصلی آن نزد آقای حسین سمیعیان معاون کارپردازی مجلس شورای ملی هست و جناب آقای دکتر غنی از روی آن نسخه ای جهت خود نویسانده اند. یک نسخه دیگر هم از همین حیرت نامه در موزه بریتانیا در لندن باقیست.

بعد از انعقاد عهدنامه شوم گلستان در تاریخ ۲۹ شوال ۱۲۳۸ بوساطت سرگور اوزلی وزیر مختار انگلیس فتحعلیشاه سرگور اوزلی را که موقتاً بسفارت مخصوص آمده بود مرخص کرد و او در جمادی الاولی ۱۲۲۹ از طهران عازم انگلستان گردید و جیمز موریه تار سیدن سفیر دیگری از لندن سمت کارداری انگلیس را در ایران یافت و مأمور شد که در انجمن تعیین سرحد جدید بین ایران و روسیه عضو باشد.

بقیه حاشیه از صفحه ۳۶

صدر اصفهانی که در ۱۲۳۴ بصدارت فتحعلیشاه رسیده و تا ۱۲۳۹ که سال فوت اوست در این مقام بود. بنا بر این حدام السلطنه و صدر اصفهانی هر دو خاله های زوجه میرزا ابوالحسن خان را در ازدواج داشتند در سال ۱۲۱۵ که فتحعلیشاه حاجی ابراهیم را از صدارت بزدان انداخت و سنگان او همه با اسیر با مقته ل و یا کور و فراری و متواری شدند میرزا ابوالحسن خان هم که حکومت شوشتر را داشت باسری بطهران آورده شد و با اینکه شاه میخواست او را بکشد بوساطت بعضی از درباریان او را بخشود ولی میرزا ابوالحسن خان که هنوز بر جان خود میلرزید و شاه او را باقامت در ه از مجبور کرده بود بشوشتر و بصره گریخت و از آنجا بمکه رفت و پس از ادای مراسم حج ببصره برگشت و از آنجا بهند رفت مدتی در کلکته و حیدرآباد و بونه و مرشدآباد و بمبئی روزگار میگذاشت تا اینکه در بمبئی فرمانی از شاه دایر بر اجعت او بطهران رسید میرزا ابوالحسن خان هم اطاعت کرد و پس از مراجعت در کنف حمایت صدر اصفهانی قرار یافت ، سفارت او نیز بوساطت صدر بود.

میسر  
ه است  
م که  
ش کنیم  
در باب  
لد یافته  
یون آن  
فارسی  
سفارت  
ن آمد  
د شدند  
ماهده ای  
۲ را در  
میرزا  
م همان  
سوزانند  
ن نیز در  
م کلانتر  
تر است  
ابوالحسن  
السلطنه  
ین الدوله  
۳۷



در مدتی که سرگور اوزلی در ایران اقامت داشت با اینکه درباریان فتحعلیشاه و عباس میرزا در مقابل تعدیات روسیه از او که نماینده رسمی دولت انگلیس بود بر حسب وعده‌های سابق انتظار یاری و غمخواری داشتند اثری که از اینجمله ندیدند سهل است برخلاف وزیر مختار مزبور بعلمت سازشی که در اروپا میان روس و انگلیس بر ضد ناپلئون شده بود تمام هم خود را صرف آن کرد که از یک طرف



از راست بچپ : دو مستخدم - حاجی میرزا آقاسی - رضا قلیخان هدایت‌لله -  
باشی عباس میرزا دوم - همبای عباس میرزا - عباس میرزا - برادر کوچکتر  
ناصرالدین شاه - حاجی میرزا ابوالحسن شیرازی - کیقباد میرزا عم محمد  
شاه - یکی از خواهرایان - صدرالدوله (نقل از کتاب سولتیکف)

جنگ بین ایران و روسیه را مطابق خواهش روس خاتمه بخشید و از طرف دیگر با ایران معاهده‌ای بنفع انگلیس ببندد. نیت اول را چنانکه گفتیم با عقد معاهده نحس گلستان بانجام رساند و برای انجام مقصود دوم هم طرح عهد نامه بسیار شومی را بین انگلستان و ایران بتصویب درباریان از همه جا بیخبر فتحعلیشاه رساند و خود بانگلیس برگشت.



در ایامی که موریه در سرحدات تازه ایران و روسیه بسر میبرد خبر رسید که سفیر جدیدی از انگلیس برای رساندن طرح سرگور اوزلی در باب معاهده ایران و انگلیس بامضای فتحعلیشاه بطهران می آید. این سفیر جدید همان هنری الس است که از او سابقاً ذکر کردیم، الس و موریه در دوازدهم ذی الحجه ۱۲۲۹ معاهده بسیار نامبار کی در طی یازده ماده با ایران بستند و ایران که از یک جانب با عقد معاهده گلستان مطیع اراده روسیه شده بود از جانبی دیگر بوسیله این معاهده آلت دست دربار لندن قرار گرفت و در سیاست خارجی بکلی بر اثر این دو عهد نامه استقلال خود را از دست داد.

هنری الس در اول سال ۱۲۳۰ پس از بستن عهدنامه بلندن برگشت و جیمز موریه بار دیگر عهده دار نمایندگی انگلیس در ایران گردید تا اینکه در شوال ۱۲۳۰ و بیلک ۱ بجای او از لندن بایزان رسید و جیمز موریه در دوم ذی القعدة همین سال عازم مراجعت بانگلستان گردید و دیگر بایران برگشت و فات جیمز موریه بسال ۱۲۶۵ هجری در انگلیس اتفاق افتاده.

باین ترتیب می بینیم که جیمز موریه در دو نوبت مجموعاً بالغ بر شش سال در ایران مانده، دفعه اول از ۲۸ ذی الحجه ۱۲۲۳ تا ۲۲ ربیع الاول ۱۲۲۴، بار دوم از جمادی الاخری ۱۲۲۵ تا ذی القعدة ۱۲۳۰ و سمت او یا منشی گری سنارت انگلیس بود یا در ایامی که سفیری از آن دولت در طهران اقامت نداشت در کارهای آن سفارت نیابت می کرد و در عقد عهدنامه گلستان و تعیین خطوط سرحدی تازه بین ایران و روسیه و امضای معاهده ایران و انگلیس مستقیماً دخیل بود.

#### ۵- فرستادن هیئت دوم محصلین بانگلیس

در موقعیکه جیمز موریه بعد از برگشتن هنری الس کاردار سفارت انگلیس در طهران بود عباس میرزا نایب السلطنه و وزیر او میرزا بزرگ قائم مقام تصمیم گرفتند که بار دیگر چند نفر را برای تحصیل علوم و صنایع بانگلیس بفرستند و



ایشان را بهمراهی داری ۱ از صاحبمنصبان انگلیسی که در خدمت نایب السلطنه بود و عازم مراجعت بوطن خود بود روانه کنند. این داری که در ۱۲۲۶ بهمراهی سرگور اوزلی و جیمز موریه بایران آمده و در خدمت عباس میرزا درجه سرهنگی (کلنلی) و لقب خانی یافته بود در پیش ایرانیان بکلنل خان اشتهار داشت.

روز جمعه دهم جمادی الاخری ۱۲۳۰ کلنل داری با پنج تن از جوانان ایرانی از تبریز عازم انگلیس شد، اسامی این پنج تن از این قرار است:

۱- میرزا سید جعفر پسر میرزا تقی وزیر تبریز (که پس از مراجعت بایران مهندس باشی و میرزا جعفر خان مشیر الدوله لقب یافت و بعدها در عهد محمد شاه و ناصرالدین شاه بمقامات بلندی رسید) برای تحصیل مهندسی،

۲- میرزا محمد صالح شیرازی کازرونی ولد حاجی باقر خان برای تحصیل السنه و حکمت طبیعی و تاریخ، (این همان میرزا صالح است که نخستین روزنامه را در طهران دایر کرده و در شماره دوم و سوم یادگار از او صحبت کرده ایم.)

۳- میرزا محمد جعفر برای آموختن طب و شیمی،  
 ۴- میرزا رضا سلطان توپخانه برای تکمیل توپخانه،  
 ۵- استاد محمد علی چخماق ساز شاگرد جبه خانه تبریز برای یاد گرفتن آهنگری و کلید سازی و چخماق سازی و غیره.

این هیئت پس از عبور از بطرز بورگ و دیدن حاجی میرزا ابوالحسن خان ایلچی که بعنوان سفارت فوق العاده بدربار روسیه آمده بود در روز چهارشنبه ۲۹ شوال ۱۲۳۰ قدم بخاک انگلیس گذاشتند.

از روز ورود بانگلیس دوره محنت و نکبت این پنج تن جوان ایرانی که بشوقی تمام برای تحصیل ببلاد خارجه رهسپار شده بودند شروع میشود چه این جوانان بیچاره با اینکه عباس میرزا مخارج راه و خرج تحصیل یکساله ایشان را مطابق بر آوردی که کلنل داری کرده بود يك جا بدست این شخص سپرده بود



بعلت طمع ورزی داری از یکطرف و تحریکات و بدنقسی جیمز موریه از طرف دیگر گرفتار روزگاری ناخوش شدند خیال کلنل داری این بود که بعنوان سرپرست این عده هم از دولت ایران سالیانه حقوق گزاف بگیرد و هم از دولت انگلیس. موریه هم از آنجا که باطناً بتحصیل و تربیت جوانان ایرانی میل نداشت چه بوسیله ارسال مراسلات بانگلیس چه از راه اشتهاارات کاذبه در تبریز کارشکنی میکرد از جمله بوزارت خارجه انگلستان نوشته بود که داری این عده جوانان ایرانی را فضولت بانگلیس آورده و این مراتب را برادر خود که در لندن در دفتر غربا کار میکرد نوشته بود حتی این دوتن یعنی موریه و داری که رفیق هم و در تولید مزاحمت برای محصلین ایرانی همدست یکدیگر بودند با اینکه میرزا بزرگ قائم مقام میخواست از تبریز توصیه این عده را بوزرای مختار سابق انگلیس در ایران مثل سرهرفرد جونس و سرجان ملکم و سرگور اوزلی بنویسد نگذاشتند و پس از ورود ایشان بلندن داری صریحاً ولی بدروغ بمیرزا صالح شیرازی گفت که سرگور اوزلی را دیدم تا شاید حمایتی در خصوص شما بکنند فوراً گفت که نام حضرات ایرانی را مبر که مرا ناخوش می آید.

باری این پنج جوان پرشور ایرانی که آلت دست کلنل داری و موریه شده و در پیش اولیای دولت انگلیس هم بتحریک این دوتن مظنون بقلم رفته بودند مدتها بی تکلیف و حیران و در زحمت مخارج مادی زندگی ماندند ولی چون عشقی مفرط بتحصیل داشتند بهدایت حاجی بابای افشار (همان میرزا بابا حکیمباشی که احوال او گذشت) که پنج سال قبل از ایشان بانگلیس آمده بود و راهنمایی و مساعدتهای سرجان ملکم و سرگور اوزلی و بعضی خیر خواهان دیگر انگلیسی بهر نحو میشد راهی بمدارس و کارخانهها پیدا کردند و از تکمیل و تحصیل دقیقه ای خودداری نمودند.

موقعیکه حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی بسفارت دوم خود بلندن آمد (در جمادی الاخری ۱۲۳۴) از طرف عباس میرزا دستور داشت که محصلین ایرانی را بایران برگرداند. محصلین باستانهای میرزا محمد جعفر طیب که هنوز











تحصیلش با تمام نرسیده بود و اجازه یافت که یک سال دیگر بماند بهمراهی حاجی میرزا بابا افشار که پنج سال پیشتر از ایشان آمده و کارهای خود را بانجام رسانده بود در دوم شوال ۱۲۳۴ از لندن عازم ایران شدند و در این برگشتن شش نفر بودند میرزا سید جعفر مهندس - میرزا صالح شیرازی - میرزا رضا توپچی - میرزا حاجی بابا طیب - استاد محمد علی چخماق ساز و یک خانم انگلیسی که بعقد استاد محمد محمد علی در آمده و قبول اسلام کرده بود. این عده بشرحی که سابقاً گفتیم در صفر یاریع الاول ۱۲۳۵ بتبریز رسیدند. کلیه مطالبی که در باب این هیئت دوم محصلین ایرانی در اینجا نوشته ایم خلاصه ایست از سفر نامه بسیار شیرین میرزا صالح شیرازی که در همین فصل بدان اشاره کردیم و در مجلات سابق هم از آن چند فقره نقل کرده بودیم.

پس از مراجعت این عده بتبریز حاجی میرزا بابا سمت حکیمباشی و لیعهد را یافت، میرزا سید جعفر مهندس باشی باشد و میرزا صالح بعنوان مترجمی و مهندسی در دستگاہ و لیعهد ماند، استاد محمد علی و میرزا رضا هم در کارخانه‌ها و نظام بتعلیم فزونی که آموخته بودند مأمور گردیدند.

در منابع ایرانی تا آنجا که تفحص شد هیچگونه اشاره‌ای وافی باین فرستادن محصل بانگلیس و اسامی کسانی که در آنجا تحصیل کرده‌اند نیست، فقط در کتاب مآثر سلطانیه تألیف عبدالرزاق بیک دنبلی باجمال و ابهام ذکری از این عمل هست باین عبارات:

« در این سال (یعنی ۱۲۳۵) مهندسان و طبیبان و زیرکان و اهل تعلیم از آموختن و ریختن توپ و ساختن تفنگ و چخماق و اظهار تصنعات دیگر از آتش‌کاری و سوهان و صیقلی‌گری و ابزار و اظهار هنروری کامل گشته از لندن مراجعت نموده روبدر گاه آوردند کسب علوم و اخذ فنون ایشان در نظر مبارک جلوه استحسان بخشید و هر یک بافزونی انعام و مواجب و احسان محسود همکنان گشتند اطبا و صنعتکرات انگلیسی نیز قابلیت ایشان را بستند و حضرت نایب السلطنه بعد از ورود ایشان باین حدود مقرر فرمودند که چند نفر از اطفال بزرگان در گاه بطریق تعلیم و تعلم و شاگردی و تلمذ نزد ایشان شتابند و بآموختن لغات و کسب صناعات پردازند.»



همین مؤلف در چند صفحه قبل مینویسد :

« و باین تصنیعات قناعت فرموده استادان از ایران بانگلیس فرستادند و مبالغی خطیر هر ساله در وجه مواجب آن جماعت تعیین و بعد از چهار و پنج سال مراجعت کردند »

### ٦- کتاب حاجی بابا

در سال ١٨٢٤ میلادی مطابق سنه ١٢٣٩ هجری یعنی قریب بده سال پس از مراجعت آخری خود از ایران جیمز موریه کتابی بانگلیسی در لندن منتشر ساخت بنام « حوادث زندگانی حاجی بابا اصفهانی » و چهار سال بعد از این تاریخ جلد دیگری بشکل ذیل بر کتاب اولی خود تحت عنوان « حاجی بابا در انگلستان » انتشار داد.

این دو کتاب هر دو بشکل داستان است و ابدأ جنبه تاریخی ندارد. جیمز موریه با تألیف این دو داستان که در حقیقت یک کتاب بیش نیست بخیال خود خواسته است که آداب و اخلاق و طرز زندگانی اجتماعی و سیاسی و عقاید قومی و تعبیرات زبانی و تعارفات معموله مردم ایران را بخوانندگان انگلیسی زبان بفهماند اما انصاف این است که مؤلف کتاب حاجی بابا بهمان درجه که مهارت در انشاء تألیف خود بکار برده بهمان درجه هم در تقریر معانی که تجسم آنها منظور او بوده است بی انصافی و غرض ورزی و بدنفسی بخرج داده است یعنی همه جا لحن استهزاء و طعن و انتقاد های نیش دار و بزرگ کردن معایب و زشت فلمدادن آدابی که او آنها را زشت میپنداشته بر مزاج او غالب است بشکلی که اگر کسی قوم ایرانی را نشناخته و باحوال گذشته و فعلی آن آشنائی نداشته باشد باخواندن کتاب حاجی بابای موریه آن قوم را منحصرأ مردمی خرافی و پست و دروغگو و متملق و ظالم و از همه جهت دور از آداب انسانیت و آیین تمدن خواهد شناخت و متصف به بیچ فضیلت و معرفتی نخواهد دانست چنانکه بدبختانه همین تأثیر نابجا را کتاب حاجی بابای موریه سالهای سال در ممالک انگلیسی زبان داشته و از این راه بنام و نشان ایران در خارج لطمه بزرگی زده و مانع آن شده است که انگلیسی زبانان دنیا چنانکه شایسته بوده است بحقیقت حال و استعداد ذاتی و روحیه قوم ایرانی و ارزش واقعی آن پی ببرند بهمین نظر هم بعضی از سیاستمداران انگلیس در معامله با ایران در طی این صد سال اخیر مرتکب



خطب های سیاسی چندی شده اند که بزبان ایشان نیز منتهی گردیده و پشیمانی بار آورده است.

این مسئله از بدیهیاتست که هر قوم خواه وحشی و نیمه متمدن باشد خواه متمدن همراه با فضایل و محاسن يك مقدار نیز آداب و عادات قومی و روایات و قصص ملی دارد که زاده طبع و محیط جغرافیائی و گذشته تاریخی و ادبی اوست و چون ملازم وجود آن قوم و از خصایص طبیعی و متعلقات لاینفک آن محسوب می شود قابل انطباق بر ملل دیگر و درخور اقتباس و تقلید نیست بلکه بسیاری از آنها در نظر سایر اقوام غریب و عجیب و ناپسند و مضحک می نماید اما چون جمیع اقوام هر يك مبالغی از این قبیل مراسم و آداب و افسانه و روایت دارند نهایت درجه بی انصافی و کوتاه بینی است اگر کسی جمیع آداب و عادات قومی خود را مقبول و متحسن بشمارد و از آن کلیه ملل دیگر جهان رازشت و ناپسند پنداشته باستهزاء و طعن و لعن در آنها زبان بگشاید.

امروز هر کدام از ما با اینکه خود را بلند نظر و با انصاف بقلم می آوریم اگر بشنویم که قسمتی از مردم ولایت تبت در بر خورد بیکدیگر بعنوان تعارف و سلام عليك بینی های خود را بر بیکدیگر میمالند تعجب میکنیم و بی اختیار میگوئیم که عجب عادت غریبی است در صورتیکه شاید نزد همان مردم عاذنی که ما در بر خورد بیکدیگر در دست دادن بهم داریم از جهت غرابت هیچ کمتر از بینی بهم مالیدن ایشان نباشد چنانکه بعضی از ایرانیان هم که يك قرن و نیم قبل اول بار بار و پاره شده و عادت دست دادن را در میان اروپائیان دیده بودند دچار همین شکفتی شده و شرح آنرا در سفرنامه های خود با کمال تعجب نوشته اند.

جیمز موریه در کتاب حاجی بابای خود گذشته از اینکه بهیچیک از محاسن و فضایل قوم ایرانی اندک اشاره ای نکرده و بعمد از سر همه آنها گذشته است با يك نوع ریزه کاری که همه حاکی از خبث طینت و غرض خاص اوست هر جا مجال یافته است این قبیل آداب و مراسم و عادات مردم ایران را با آب و تاب تمام



شرح داده و باستهزاه آنها پرداخته است حتی درباره کسانی که بر او حق نعمت و سروری و آشنائی و رفاقت داشته و گاهی هم از جسارتها و بی ادبیا و فحشای او در طی مصاحبت در آزار بوده و بروی خود نمی آورده اند بگستاخی و ناسپاسی پرداخته و بکنایاتی که ابلغ از تصریح است ایشان را در کتاب حاجی بابا تخطئه و مسخره کرده است از آن جمله است معامله ای که با میرزا حاجی بابای افشار کرده و نام او را شاید باین جهت که اسم حاجی بابا از جهت ترکیب لغتی بنظر او مضحک می آمده و یا بعلت اخلاقی که موریه در کار محصلین ایرانی میکرده و ایشان از جمله حاجی بابای افشار از او مظنون بوده و بین ایشان صفائی وجود نداشته است بر روی کتاب خود گذاشته بهمین وجه با حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی ایلچی ایران که موریه در خدمت او بانگلیس رفته و در رفتن و برگشتن از خوان نعمت و محبت و رفاقت او متنعم بوده تا آنجا که خود موریه در مقدمه سفرنامه اول خویش از او با احترام و سپاسگزاری یاد میکند و میگوید: «از جانب من بسی ناسپاسگزاری است اگر در اینجا مراتب امتنانی را که مدیون همسفر خود میرزا ابوالحسن خان ایلچی سابق ایران هستم بیان نکنم چه او در باب بسیاری از موضوعاتی که مربوط بایران بود اطلاعاتی بسیار بمن داده و در تحصیل زبان فارسی با همان سیره محبوب و سعه صدری که مخصوص اوست بمن مساعدت کرده<sup>۱</sup>» با اینحال تمام کتاب حاجی بابا در انگلیس شرح سخریه آمیز سفارت همین حاجی میرزا ابوالحسنخان است بانگلیس و در آن قسمت این مؤلف ناسپاس هر چه خواسته و توانسته است از سفیر ایران و حرکاتی که باو نسبت داده باستهزا یاد کرده و از ساختن و پرداختن هیچ عیب و نقصی در اعمال و افعال او خودداری ننموده است و این بی انصافی و غرض ورزی موریه چیزی بوده است که در همان ایام هم در ایران انعکاس زشت یافته و مردم اینچارا آزرده ورنجیده خاطر ساخته بوده است. مرحوم هدایت در روضه الصغای ناصری در ذیل وقایع سال ۱۲۳۱ موقی که از بازگشتن موریه از ایران صحبت میدارد میگوید:

J. Morier, A Journey through Persia etc p. VIII - ۱



«گویند مستر موریه دو کتاب تألیف کرده از نیک و بد سفارت خود هر چه دیده و شنیده در آن درج نموده از سفیر ایران یعنی حاجی میرزا ابوالحسنخان نکایت و حکایت بسیار برنگاشته است.»

موریه در کاغذی که بتاریخ دسامبر ۱۸۲۳ (ربیع الثانی ۱۲۳۹) یعنی اندکی قبل از انتشار کتاب حاجی بابا از لندن بیکی از دوستان خود مقیم استانبول نوشته شرحی داستان مانند درباب اصل و منشأ و وجه تسمیه کتاب خود بسر گذشت حاجی بابا که خلاصه آن این است که موریه در حین مراجعت از ایران بانگلیس در سال ۱۲۳۰ در شهر توقات از بلاد ارمنستان عثمانی بیکی از عمال فتحعلیشاه که از مأموریتی از استانبول برمیگشته مصادف میشود و این شخص که میرزا حاجی بابا نام داشته بعلت ناخوشی سختی در توقات مانده و بر اثر معالجات یک نفر ایتالیایی مدعی طبابت در شرف مرگ بوده است.

موریه پس از دقت اورا میشناسد و بیاد می آورد که این میرزا حاجی بابا را وقتی که بسمت منشیگری نخستین وزیر مختار ایران در انگلستان میزیسته ملاقات کرده بوده است.

موریه اورا معالجه میکند و میرزا حاجی بابا داستانی را که از سر گذشت زندگانی خود در طی مأموریت خویش در استانبول نوشته بوده بعنوان یادگار و پاداش بموریه میدهد تا اگر آنرا شایسته یافت در اروپا انتشار دهد موریه از این هدیه ممنون و مسرور میشود و همانرا بانگلیسی ترجمه میکند. کتاب سر گذشت حاجی بابا با دعای موریه ترجمه همان نسخه ایست که میرزا حاجی بابای مذکور باو داده است.

درست معلوم نیست که این ادعای موریه تا چه حد مقرون بصحت باشد. آنچه مسلم است اینکه این حاجی بابا اگر هم وجود تاریخی داشته بوده است غیر از میرزا حاجی بابای افشار طیب است که شرح حال او گذشت چه این شخص بتفصیلی که دیدیم در سال ۱۲۳۰ حین مراجعت موریه از ایران در انگلیس تحصیل میکرده و در ۱۲۳۵



بایران برگشته است و پیش از سفر میرزا ابوالحسنخان هم بلندن نام چنین کسی نیست . نام يك میرزا بابای دیگر در بعضی از سفر نامه های اوایل عهد محمد شاه دیده میشود که میرزای هیأت نمایندگی انگلیس در ایران بوده و در اوایل رجب ۱۲۵۲ در راه بین زنجان و قزوین در سن پیری فوت کرده و او سالها بوده است که در خدمت نمایندگان انگلیس میزیسته . بعید نیست که اگر واقعاً حاجی بابای موریه اصلی تاریخی داشته بوده است تا حدی غرض او از حاجی بابا این میرزا بابای ثانی باشد . اثر شوم انتشار کتاب حاجی بابا در دنیا و لطمه ای که از این راه بحسن شهرت قوم ایرانی زد باقی بود تا آنکه شاهکار بسیار مهم مرحوم ادوارد براون بنام « کتاب تاریخ ادبی ایران » با انگلیسی در دنیا منتشر شد و این کتاب که بسرعت در مغرب زمین بخصوص در ممالک انگلیسی زبان قبول عالم یافت عظمت ایران قدیم و مقام جلیل گویندگان و دانشمندان این سرزمین را چنانکه شایسته بود بخواص مردم دنیای جدید فهماند و نظر بسیاری از ایشان را نسبت بایران و ایرانی بر گرداند و بتدریج افسانه غرض آمیز و پندار باطلی را که انگلیسی زبانان بر اثر قراعت کتاب موریه نسبت بایران در ذهن خود جا داده بودند از میان برد و بهمه ثابت کرد که ایرانی نیز قومی بوده است که در ردیف یونانی و رومی بتشکیل تمدنهائی در خشان و دولت هائی عظیم توفیق یافته و از میان ایشان شعرا و فضلائی برخاسته اند که از هیچیک از شعرا و فضلاى نواحی دیگر دنیا از جهت قدر و مرتبه و بلندی نظر و فکر کمتر نبوده اند .

خوشبختانه از مردم انگلیس کسانی که اهل انصاف بوده و ایرانیان را از نزدیک شناخته و مثل موریه با غرض سروکار نداشته اند آنچه را که لازمه حق و انصاف بوده است دیده و نوشته اند حتی یکفده از ایشان بر موریه نیز تاخته و بی انصافی او را مورد انتقاد قرار داده اند و ما در اینجا بعنوان نمونه بنقل يك فقره اکتفامیکنیم موریه در باب سرباز ایرانی چنین اظهار عقیده میکند :

« برای خمیره سربازی هیچ چیز بهتر از ایلات ایرانی نیست چه این مردم که از طفولیت بزندگانی چادر نشینی خو گرفته اند برای قبول هر سختی و تبدلات جوی حاضرند و با غذائی قلیل و بی آنکه آه و ناله ای از ایشان بر آید مسافاتی را طی میکنند که برای ما باور نکردنی است . در انصاف باین صفات این سربازان شاید با سربازان سایر ملل عالم یکی باشند ولی از هنر اصلی يك سرباز که فن کشتن دشمن باشد بسیار بی نصیب اند . چون بطرز قدیم خود در جنگ آوری عادت کرده اند هر کس خود را نسبت بدیگری مستقل می پندارد و بزرگترین فکر او در جنگ بیش از آنکه بفکر کشتن دشمن باشد متوجه نجات جان خود است . این قوم از طرز جنگ کردن ما بوئی نبرده و نظرایشان



هم در باب مفهوم شجاعت با نظر ما بکلی تفاوت دارد .  
کلنل شیل که خود در عهد محمد شاه بر می اصلاح نظام لشکری از هند بایران  
آمده و مدتها با سربازان ایرانی سرو کار داشته در رد این بیان سفسطه آمیز موریه میگوید:

« بنظر من موریه در این بیان نیش دار خود نسبت بفن سلحشوری در ایران  
نهایت درجه بی انصافی را بخرج داده است چه هیچ طایفه جنگ آور غیر منظمی نیست که  
بتواند - چه ایرانی باشد چه کرد چه عرب چه افغان چه ترکمن چه ترک - با سپاه  
منظم یرنی تاب مقاومت آرد . اگر چه نظام ایرانی و عثمانی تا کنون هیچوقت بایکدیگر  
روبرو نشده اند اما در جنگ اخیری که بین این دو قوم رخ داد سه یا چهار هزار سپاه منظم  
ایرانی در محل تو بر اق قلعه بین بایزید و ارزنة الروم سی یا چهل هزار ترک عثمانی را  
مغلوب و منهزم ساخت . سرباز ایرانی فعال و با نشاط و زورمند است و در تحمل خستگی  
و صبر بر گرسنگی و تشنگی و ناسازگاری هوا طاقتش فوق العاده است ، بسیار با هوش  
است و چنین بنظر میرسد که برای زندگانی سربازی ساخته شده . با اینکه بر تن لباسی  
صحیح و در کفشی درست ندارد و هیچوقت هم چیره و مواجب او تمام باو نمیرسد باز  
دروزی ۲۴ میل ( هشت فرسنگ ) راه می پیماید و اگر لازم شود تا چهل میل نیز روزانه  
میتواند راه برود . بر خلاف سرباز عبوس بیجان عثمانی سرباز ایرانی يك پارچه نشاط و  
شادی است . »

در جائی دیگر همین کلنل شیل مینویسد :

« ایرانی را بعلمت هوش و سرعت انتقال و میرات اجتماعی غالباً فرانسوی مشرق  
زمین میخوانند . بر این صفات باید صفت سلحشوری را هم که از مختصات جنگ آوران  
نژاد گالیائی ( نژاد قدیم فرانسویان ) است افزود . راست است که ایرانی هیچوقت بدقت  
نظر عجیب يك سرباز انگلیسی نرسیده و شاید هم هرگز نرسد ولی سرباز ایرانی برای  
فهم و قبول هر نکته اصلی که تحصیل آنها در يك فوج پیاده لازم باشد بسهوات حاضر  
و مستعد و از این جهت از او کمال رضا مندی حاصل است . » ( ۱ )  
مقصود ما از تطویل کلام در باب کتاب حاجی بابای موریه بیشتر این بود که  
تا حدی سابقه زندگانی مؤلف و علت تسمیه کتاب و نظر های خاص و مراتب غرض و  
مرض او نسبت بایران و تأثیرات شوم کتاب وی بر خوانندگان بخوبی روشن شود تا  
کسانی که اصل یا ترجمه فارسی حاجی بابا را خوانده و شاید تا اندازه ای مفتون  
هنرنمایی و روانی انشاء آن شده اند از حقیقت مطلب غافل نمانند و چشم بسته  
نوشته های زهر آگین و مغرضانه او را بعین قبول نپذیرند .

۱ - رجوع کنید بیاداشتهای کلنل شیل در آخر کتاب خانمش نام Glimpses of Life etc  
صفحات 381 و 382 و کتاب Persia تألیف Arnold Wilson صفحات 325-320

از ک

نامه ای  
بسیار  
کنندهافتخار  
سروکار  
ادب  
خطی  
برای  
مجهود  
یادگار  
که نس

اینک تا

تصحیح



## از کتب گذشتگان

### سابقه کلوب در تمدن اسلامی

و

### تعدد منار جنبدان

بقلم آقای محمد نخجوانی

دو حکایت ذیل که آنها را آقای نخجوانی در ضمن مطالعه، از کتاب الاغانی و سفر نامه این بطوطه التقاط و ترجمه نموده و برای درج در مجله یادگار فرستاده اند هر دو بسیار شیرین و جالب توجه است و اختیار و انتخاب آنها کمال ذوق و حسن توجه انتخاب کننده محترم را می‌رساند.

آقای حاج محمد آقا نخجوانی دام‌ظله از اخیار زمان ما و وجود ایشان در تبریز مایه افتخار آن سر زمین است. با اینکه بعلت اشتغال بحرفه تجارت ظاهراً نباید با ادب و کتاب سروکاری داشته باشند از هر کس بیشتر بمطالعه و جمع نسخه های نفیس و مصاحبه اهل ادب ابراز توجه میکنند و بر اثر همین توجه مردی دانشمند و مطلع اند و سرمایه گرانبهایی از کتب خطی نفیس در تصرف دارند. از این مراتب گذشته آقای نخجوانی وجود ذیجود خود را بیشتر برای خیر عام خواسته و در خدمت بدوستان و کرم و جوانمردی از بدل هیچ موجود و مجهودی مضایقه ندارند و ذکر جمیل را از هر سرمایه دیگر جاوید تر می‌شمارند. مجله یادگار که بدوستی امثال آقای نخجوانی خود را مفتخر میدانند با اظهار تشکر از توجهی که نسبت بآن از جانب ایشان ابراز شده ذیلاً دو حکایت ارسالی معظم له را درج میکند.

یادگار

\*\*\*

دو حکایتی را که در ضمن مطالعه بنظرم رسید و خالی از تفریحی نبود اینک تقدیم میدارد که اگر بی مناسبت نباشد و صلاح دانید پس از مراجعه بآنچه بآخذ و تصحیح کامل دستور فرمائید در مجله یادگار درج شود.

ه  
بایران  
گوید:  
ران  
که  
سپاه  
دیگر  
منظم  
انی را  
سنگی  
هوش  
لباسی  
مد باز  
وزانه  
نمات و  
شرق  
ان  
بدقت  
برای  
حاضر  
د که  
رض و  
شود تا  
مقتون  
م بسته  
Glin  
320



## ۱- کلوب یا قراءتخانه بطرز امروز در قرن اول هجری

ابوالفرج اصفهانی در کتاب الأغانی جلد چهارم در ذکر اخبار عبدالله الأحوص شاعر مشهور عرب چنین میگوید:

«عبدالحکم بن عمرو بن عبدالله الجمحی (او آخر قرن اول هجری) خانه ای ترتیب داده بود و در آن شطرنجها و نردها گذاشته و رساله ها و کتابهایی مشتمل بر هر گونه علم در آنجا جمع آورده و در دیوار خانه میخهایی زده بود که واردین لباسهای خود را بآنها میزدند و مشغول خواندن کتاب یا بازی نرد و شطرنج میشدند. روزی عبدالحکم در مسجد الحرام با اطرافیان خود نشسته بود، جوان ناشناسی با لباسی نظیف بمسجد وارد شد و از میان مردم گذشت و نزد عبدالحکم نشست و با او مشغول صحبت گردید سپس با عبدالحکم برخاسته رفتند. عبدالحکم که از مصاحبت وی چندان خوشدل نبود با او بهمان خانه وارد شد، جوان عبای خود را بمیخ آویخت و دکه های لباس خود را گشود و صفحه شطرنج را پیش کشید و گفت: کیست که با من شطرنج ببازد؟

در این اثنا ابجر مغنی سر رسید، چون جوان را دید گفت ای زندیق ترا از کجا گذار بر اینجا افتاد، بعد با او شوخی آغاز کرد و همچنان با او دشنامهایی شوخی آمیز میداد. عبدالحکم رو با بجر کرد و گفت ترا چه بر آن داشته است که در خانه من مهمان مرا ناسزا میگوئی؟ ابجر گفت مگر او را نمیشناسی، این مرد احوص است، عبدالحکم چون دانست که او احوص است ویرا در آغوش گرفت و گفت اکنون که ترا شناختم تمام حرکات امروزیت بر من گوارا شد.»

(کتاب الأغانی چاپ اخیر مصر ج ۴ ص ۲۵۲)

این شرح میرساند که کلوب یا باصطلاح امروز باشگاه از ابتکارات قرون اخیر نبوده و از هزار و سیصد سال پیش سابقه داشته است.

## ۴- منار جنبان منحصر باصفهان نبوده

ابن بطوطه سیاح معروف مغربی که در سال ۷۲۵ هجری قمری بعزم سیاحت از موطن خود طنجه خارج شده در ذکر مساجد و عمارات شهر بصره چنین میگوید:



« در نزدیکی شهر عمارت مرتفعی دیدم گفتند مسجد جامعی است منسوب بعلی بن ابی طالب علیه السلام که هر هفته یک روز اهالی شهر در آنجا نماز جمعه میخوانند . روزی بنماز جمعه در مسجد حاضر شدم ، سخن بزرگی داشت که با سنگ ریزه های سرخ مفروش بود و قرآن خلیفه سوم عثمان بن عفان در آنجا قرار داشت . در گوشه های این مسجد صومعه های چندی است که یکی را صومعه متحرک یعنی جنبان میخوانند . با چند نفر بر پشت بام همان محل رفتم در گوشه های بام رکن هائی (مناره های کوچکی) بود که در آنها چوب ضخیمی میخکوب کرده بودند که گوشه ای برای دست گرفتن (مقبض) داشت . یک تن از اهل بصره دستگیره همان چوب را گرفت و گفت بسر مبارک حضرت علی بجنب و آنرا سخت تکان کرد و سطح بام بحرکت در آمد . بعد از آن من همان چوب را گرفتم و بشکلی دیگر آنرا قسم دادم و تکان دادم باز بام بجنبش آمد . همراهان بصری من چون عقیده داشتند که بدون ذکر نام علی بن ابی طالب حرکت آن غیر ممکنست از این کار سخت بتعجب فرو شدند . چون مردم بصره اغلب سنی مذهبند من چنین جرأتی کردم و الا اگر چنین حرکتی مثلاً در شهرهای حله و بحرین و قم و کاشان و ساوه و آوه از کسی سر میزد متعصبین شیعه او را میکشتند . »  
ابوالقاسم محمد بن محمد بن جزئی کلبی از معاصرین ابن بطوطه که سفرنامه او را گرد آورده گوید :

« در شهر برشانه ۱۱ از بلاد اندلس یکی از صومعه های مسجد بزرگ آنرا دیدم که در موقع تکان دادن بجنبش میآید بی آنکه حرفی گفته یا دعائی خوانده شود ، من خود بر بام آن صومعه رفتم ، جمعی نیز بامن بودند ، چوبهائی را که در موقع تکان دادن میگیرند در دست گرفتند و تکان دادند ، چنان بحرکت درآمد که من بایشان اشاره کردم که از جنباندن دست بازدارند »

(با اندک تصرفی از رحله ابن بطوطه چاپ مصر ج ۱ صفحه ۱۲۷ - ۱۲۸)

از این جمله معلوم میشود که منار جنبان از مختصات اصفهان و قبر عمو عبدالله مدفون در قریه کارلادان نبوده است.

تبریز - م . نخجوانی

۱ - از قرای شهر بزرگ اشبیلیه (سویل حالیه) در کنار الوادی الکبیر



## احوال بزرگان

# دکتر آلکسیس کارل

(۱۸۷۲ - ۱۹۴۴)

بقلم آقای دکتر ابرلن

رئیس دانشکده طب طهران

از خوانندگان ما کسانی که باروز نامه سروکار دارند چندی قبل در اخبار خارجه خوانند که دکتر آلکسیس کارل ۱ عالم بسیار مشهور فرانسه بتاريخ پنجم نوامبر ۱۹۴۴ مطابق با ۱۴ آبان ۱۳۲۲ بر اثر ناخوشی قلبی جان سپرد درحالی که بعلمت استنکاف اطبای فرانسوی از معالجه او جز يك طبيب ایرانی کسی دیگر بر بالین او نبود. چون دکتر کارل بشرحی که ذیلاً بیاید یکی از مشاهیر علمای عصر خود بود و ما میخواستیم که او را بهوطنان عزیز خود بشناسانیم بتوسط جناب آقای دکتر غنی استاد دانشکده طب از آقای دکتر ابرلن ۲ رئیس محترم آن دانشکده که خود از فضیلت عالیقدر و از هموطنان و همکاران قدیم کارل درمؤسسه رکفلر هستند خواهش کردیم که یادداشتی در باب احوال و اعمال او برای ما بنگارند ایشان هم لطف فرموده شرحی را که ترجمه آن در ذیل نقل میشود برای ما فرستاده اند. موقع را مغتنم شمرده از این بذل توجه و همکاری گرانها تشکرات خود را به مقام محترم ایشان و جناب آقای دکتر غنی تقدیم میداریم.

### مجله یادگار



چند هفته قبل دکتر آلکسیس کارل در پاریس بسن هفتاد و یک بر اثر مرض قلبی از این جهان رخت بر بست و بامردن او یکی از مشاهیر محققین علما که قریب بسی سال در این مقام از صدر نشینان بود و از دانشمندان گرفته تا عامه در جمیع ممالک در او بنظر اعجاب و تحسین مینگریستند ناپدید گردید.

دکتر آلکسیس کارل برخلاف اکثر علمای حیات شناسی بیشتر هم خود



را متوجه آن قسم مسائلی از این علم میکرد که جالب نظر عامه معاصرین شود و با اصطلاح تازه‌گی داشته باشد. بدون آنکه بخواهیم از قدر و قیمت کارهای علمی او در رشته حیات شناسی بکاهیم باید بگوئیم که آلکسیس کارل در تحقیقات خود غالب اوقات خویش را با هنر مندی مخصوصی صرف نمایاندن جنبه‌هایی از آن نموده است که غالباً ذهن عامه را مفتون میساخته و صورت نمایش و جلوه آنها بیشتر بوده است.

این دانشمند در ایام جوانی پس از آنکه دوره تحصیلات خود را با موفقیت تمام در دانشکده طبی لیون با انجام رساندن ۱ از بدبختی در مسابقه ای که برای احراز مقام معلمی میگذراند توفیق نیافت و چنان از این شکست آزرده خاطر و خشمگین شد که نه تنها دانشکده را ترک گفت بلکه از مملکت خود فرانسه نیز خارج گردید و در کانادا رحل اقامت افکند و در این کشور اخیر در گوشه دهی چند سال در گمنامی سرکرد و اوقات خود را بجراحی عملی و تحقیقات در این رشته گذراند.

در همین مدت دکتر کارل موفق شد که طرز دوختن و بخیه زدن عروق انسانی را باستادی بمورد عمل بگذارد. همین هنر نمائی او را از گمنامی بیرون آورد و دکتر کارل از این تاریخ یکی از مبدعین علم جراحی جدید شناخته شد چنانکه کمی نگذشت که آوازه تحقیقات و عملیات او عالم گیر گردید و درسی و نه سالگی جایزه نوبل در طب بنام او اصابت کرد ۲۰.

در همین اوان یعنی چند سال قبل از جنگ‌های بین المللی گذشته بود که سیمون فلکسنر ۳ برای دنبال کردن تحقیقات علمی در مؤسسه پرو کفلر ۴ از همه جای دنیا علما و اهل تحقیق را با آنجا جلب میکرد تا ایشان در آن مؤسسه آماده بتعقیب

۱ - تولد آلکسیس کارل در قریه سنت فوا Sainte Foy در نزدیکی شهر لیون

در فرانسه بسال ۱۸۷۳ اتفاق افتاده

۳ - Simon Flexner

۲ - یعنی در سال ۱۹۱۲

۴ - Rockefeller Foundation



رشته خود مشغول شوند.

این مؤسسه چنانکه میدانیم از پول گزافی که ر کفلر پادشاه نفت جوانمردانه در اختیار مقامات علمی امریکا گذاشته اداره میشود و در داخل شهر نیویورک در لمب جزیره کوچک مانهاتان ۲ و کنار نهر ایست ریور ۳ بنا شده و آن از اسباب کار و فراغت خاطر هر چه را مورد احتیاج و مطلوب دل یک دانشمند باشد متضمن است باین معنی که هم مؤسسه مزبور همه قسم لابراتوار آماده برای کارهای علمی دارد و هم اعتبار مالی نامحدود تحت اختیار آن است و هم در کشوری ساخته شده است که منابع آن از جهت تنوع و فراوانی در دنیایی نظیر بشمار نمی آید. کارل در ابتدای انشاء این مؤسسه از اعضای عامله اصلی آنجا شد و در همین جاست که او تمام کارهای علمی و تحقیقات بعدی خود را دنبال کرده و بنتایج مهمی رسیده است.

کارل از ابتدای شروع بکار در مؤسسه ر کفلر متوجه پرورش قسمتی از انساج بدن موجودات زنده در خارج از جسم گردید و این عمل یعنی زنده نگاهداشتن قسمتی از انساج در خارج از بدن بوسایل مصنوعی و ملاحظه احوالی که در این حال بروز میکنند از مدتها قبل منتهی آرزوی یکعه از فضلا بود و جمعی از علمای علم حیات سالها بود که در این خط بذل جهد میکردند. در این میان دو دانشمند امریکائی یکی هر یسن ۵ دیگری بروز ۶ تقریباً بحال این مشکل توفیق یافتند لیکن طرز عمل ایشان هنوز نواقصی داشت باین معنی که انساجی را که این دو تن در خارج از بدن پرورش میدادند رشد و نمو دائمی نداشت بلکه این عمل بعد از چندی متوقف میماند. دکتر کارل بهمکاری با بروز قیام نمود و بسرعت تمام برقع این نقص موفق آمد و فهماند که برای تأمین ادامه نمو سلولها در این گونه انساج باید مقداری از عصاره آنها را موقعیکه بحال جنین اند در میان آن وارد ساخت سپس برای آن عمل شیشه های مخصوص ساخت و طرز پرورش این قبیل انساج را بصورتی تازه در آورد و راهها و دستورهای جزئی فنی دیگری یافت که مبنای کار کلیه جراحانی شد که حالیه در تمام لابراتوارهای دنیا بعمل پرورش انساج در خارج از جسم موجود زنده مشغولند.

۱- Rockefeller - ۲ Manhattan - ۳ East River - ۴ یعنی در سال ۱۹۰۹

۵ - Harrisson - ۶ Burrows



مسأله پرورش انساج چنانکه دربدو کار عده ای از مردم خوش باور انتظار داشتند در راه کشف یکی از اسرار خلقت ب نتیجه مثبتی نرسیده و دکتر کارل هم که میخواست از این راه حقیقت مرض سرطان را دریابد با وجود سالها جد و جهد رنج بیهوده برد و توفیقی بدست نیاورد لیکن بهر حال از این کار فواید علمی نیکی عاید علما شد باین معنی که یک عده از مسائل علم الحیات که تا این تاریخ پیش همه بدیهی شمرده میشد لیکن اثبات آنها بوسایل فنی امکان نداشت بوسیله این کار ثابت و مسلم گردید.

مثلاً مسأله عمر دائمی یا دوام بی نهایت سلولها در صورتیکه آنها را بوضع مناسب نگاهدارند در نتیجه همین عملیات بیداهت پیوست چنانکه بعضی از علمای ک قطعه از قلب مرغی را که بحال جنین بود بریدند و در مکانی خارج بمدت بیست و یک سال در حال حیات نگاه داشتند و اگر میخواستند میتوانستند این تجربه را الی مالانهایه دنبال کنند.

این عمل ثابت کرد که علت العلل مرگ چنانکه معمولاً تصور میکنند ناتوان شدن اجزاء و اعضای مرگ بکننده جسم نیست بلکه مرگ وقتی فرا میرسد که بر اثر کیفیاتی خارجی وجود یک قسمت از همین اجزاء و اعضای لازم برای دوام حیات در معرض خطر قطعی بیفتد و عارضه و سانحه ای اتفاقی بر آنها مستولی گردد.

تحقیقات و عملیات دکتر کارل در باب پرورش انساج بعلمت بروز جنگهای بین المللی ۱۹۱۴-۱۹۱۸ تا مدتی متوقف ماند باین معنی که متفقین کارل را برای تحقیق در باب طرز معالجه جراحات جنگ بفرانسه دعوت کردند و فرماندهی کل قوای متفقین او را در لابراتوار تحقیقاتی که در دهکده بولس ۱ در نزدیکی شهر رنس ۲ برای او ترتیب داده بودند باین کار مأموز نمود. دکتر کارل در این محل موفق شد که با تزریق مایعی از هیپو کلریت سو دیوم بجراحات حاصله از جنگ آنها را التیام ببخشد و این مایع که بمایع کارل - داکین ۳ معروف شده اگر چه امروز دیگر مورد استفاده نیست لیکن در طی جنگهای بین المللی گذشته فوق العاده معمول و مستعمل بوده و دوست و دشمن آنرا بکار میبرده اند.



دکتر کارل در طی عملیاتی که برای پرورش انساج میسر کرد باین نکته برخورد کرده بود که برای حل بعضی از مسائل کلی باید بجای پرورش يك قطعه كوچك از نسجی يك عضو تمام از بدن را در خارج مستقلاً پرورش داد و بحال حیات نگاه داشت. برای این کار لازم بود که باین اعضا ماده غذایی رسانند و این عمل میسر نمیشد مگر آنکه مایع غذایی را بوسیله تلمبه ای دائماً بآن رسانند و دستگاہی بسازند که کار قلب را در این راه انجام دهد و البته این دستگاہ باید ساده باشد. تلمبه هائی که تا آنوقت معمول بود بعلمت تعدد پیستون و دریچه بقدری مفصل و درهم و برهم بود که حتی علمای مجرب را هم از اختیار آنها برای این عمل منزجر میساخت.



پرفور فیشر و دکتر کارل و لندبرگ (کلیشه روزنامه امید)

این اشکال را دکتر کارل بمعیت لیندبرگ هوانورد معروف امریکائی که در کارهای علمی یار و یاور او شده بود حل نمود این دو تن بجای تلمبه های سابق لوله ای ماریپیچی اختیار کردند که دارای حرکتی نوسانی بود و هر حرکت رفت و آمد آن لوله مایعی را که در داخل آن قرار داده بودند بخارج و بطرف جهتی معین منتقل میساخت و باین ترتیب این اسباب ساده ظریف کار پیستونها و دریچه های پیچ در پیچ تلمبه را بخوبی بانجام میرساند.



این آلت که در کار رساندن مایع مغذی باعضای مجزی از جسم از آن استفاده شده همان است که آنرا «قلب مصنوعی» خوانده‌اند و بمدد همانست که توانسته‌اند هفته‌ها بعضی از اعضای جدا شده از جسم مانند تخمدان یا اجسام تیروئیدی را زنده نگاه بدارند و البته در آینده بعلت خواصی که دارد از آن استفاده‌های بیشتری ممکن خواهد شد.

جواب این سؤال که آیا د کتر کارل هم واقعا میخواست است که از این اسباب خود چنانکه عامه بآن این اسم را داده‌اند قلبی مصنوعی بسازد و تا این حد دور و دراز خیال کند امروز بر ما مشکل است لیکن امر مسلم اینست که د کتر کارل بخوبی میدانسته است که هر سال خرمن عمر یک قسمت عظیم از افراد انسانی بداس امراض قلبی درو میشود و بهمان نسبت که ترقی تدریجی علم طب خطر امراض دیگر را کمتر میکند اهمیت خطر امراض قلبی و عروقی در نابود ساختن وجود مسلم تر و واضحتر می‌گردد.

در این صورت من اطمینان دارم که هیچکس د کتر کارل را که مخترع دوختن عروق است ملامت نخواهد کرد اگر روزی نیز باین فکر افتاده باشد که مارپیچ نوسانی خود یا آلتی شبیه بآنرا که مخترع دیگری ترتیب دهد بجای قلبهای غلیل و از کار افتاده بگذارد و جراحی جدید را بوسیله این اختراع سرافراز سازد.

چه د کتر کارل خود خواسته باشد چه نه لا بر اتوار او در مؤسسه رکفلر در مدت پانزده سال زیارتگاه هر شخص معتبری بود که گذارش بر نیویورک می‌افتاد و همه چه نویسنده باشند چه عالم چه هنر پیشه چه سیاستمدار هر کس از این مردم نیویورک می‌آمد میل میکرد که این عالم سحرانگیز را از نزدیک ببینند و عملیات کسی را که در عصر جدید حکم فاوست ۱ را پیدا کرده بود مشاهده نماید.

خود د کتر کارل هم هر چه قدرت داشت بکار میبرد تا این دیدنها در انتظار واردین مؤثر و فریبنده جلوه کند چنانکه گذشته از لا بر اتورهای بسیار تازه و اعلی چون تمام حرکات و سکانات او بخود نمائی و جلوه گری میگذاشت از میان خانمهای

۱ - Faust نام یکی از ساحران آلمانست که داستان اعمال او را گوته شاعر معروف در طی کتابی مشهور آورده. فاوست بنا بر روایات عمومی روح خود را به میفتو فلس Mèphistophélès یعنی شیطان فروخته و درازاء آن بمال و منال دنیائی رسیده و مصدر اعمالی شگرف شده است.



پدر و مادر دار نیویورک جمعاً رابعنوان دستیار خود باین لابراتورها آورده جامه‌های سرتاسری بلندی بر قامتشان پوشانده بود که فقط دو چشم ایشان از آن دیده میشد و آن زنان در مهمانیها و تشریفات دائماً از این طرف بآن طرف میرفتند مثل اینکه دکتر کارل این مکان را برای علم معبدی قرار داده بود و این زنان هم در آنجا ماندند کشیشان بایفای وظایف مذهبی مشغول بودند.

ذوق بامور غربیه و خود نمائی جالب که یکی از مختصات زندگانی دکتر کارل است حتی در ایام تعطیل و فراغت نیز با او همراه بود مثلاً هر سال که از تابستان سوزان نیویورک بایالت برتانی فرانسه پناه میبرد و در جزیره کوچکی که خریده بود مقیم میشد طرز زندگانی مضحکی اختیار میکرد که بسیار جالب توجه بود. جزیره مسکونی دکتر کارل دوساکن بیشتر نداشت یکی خود او دیگری رفیقش لیندبرگ. مستحفظ جزیره که در ساحل مقابل پیاسداری سر میکرد بهیچکس اجازه نمی‌داد که باین جزیره نزدیک شود مگر بکسانی که قبلاً از او وقت گرفته بودند و بایشان اذن ملاقات داده شده بود همچنین هیچ قایقی حق نداشت که بدون اجازه مالک جزیره از آنجا حرکت کند. ترتیب صدور اجازه هم باین شکل بود که از سماورهای بخار سوت‌هایی بترتیمی مخصوص بلند میشد و قایق بان دستور کار خود را باین وضع تحصیل مینمود.

باهمین طرز زندگانی و این سیره خاص آلکسیس کارل بکار تألیف کتابی دست زد که پس از اتمام و انتشار آنرا شاهکار جاوید خود شمرد. این کتاب که در حقیقت وصیت نامه علمی اوست «انسان این وجود مجهول» نام دارد. دکتر کارل در این رساله اجتهادی خود میخواهد ثابت کند که محققین و علماء در مدت دو هزار سال در احوال همه چیز بتحقیق و موشکافی پرداخته لیکن آن موضوع را که شاید از همه مهمتر بوده بکلی مهمل و غیر معنی به گذاشته‌اند؛ این موضوع مهم بتصور او شخص خود انسان است. بعقیده کارل تمام مفاسد امروزی از همین بی‌اعتنائی بتحقیق این موضوع ناشی شده چه بگمان او طبیعت برای تکمیل موجودات حیه



هزار وسیله برای ایشان گذاشته است. انسان يك مقدار از این وسایل را در تکمیل حیوانات اهلی بکار برده و بموفقیت‌هایی هم رسیده است ولی در راه تکمیل خود به هیچ اقدامی دست نزده بلکه چون اجازه داده است که عناصر ضعیف و عاجز بر جا بمانند و زمام کارهای سیاسی در دست مردمی جسماً و روحاً ناتوان و پشت هم انداز و از شرم و حیا بیخبر قرار گیرد بقیصری سیر کرده و بحالی بست تر از حال اولی خود افتاده است.

با این مقدمات دکتر کارل هم مثل یک‌کعبه دیگر از معاصرین خود خواهی نخواهی بفرسنگ تفوق نژادی ۱ و لزوم تهیه دوره سلطه و استیلای نژاد اقویا یعنی افرادی که باید فوق انسان امروزی ۲ باشند معتقد شده.

این قبیل افکار اگر در دوره ای غیر از دوره کنونی بودیم چندان خطری نداشت و از نوع تخیلات بی ضرری بود که هزارها نمونه از آن در دست داریم اما بدبختانه انتشار آنها از جانب دکتر کارل در دست مقارن شده است با ایامی که دشمن خونریز فرانسه یعنی آلمان همین قبیل افکار را مذهب خود قرار داده و بدست‌یاری آنها خواسته است که تیشه بریشه معنویات مملکت ما زند. کارل ملتفت این خطر نشد و چشم بسته خود را در جریان آن انداخت.

حکومت پتن و دستگاه تبلیغاتی آلمان چنین تصمیم گرفتند که این مذهب جدید نازی را با استفاده از وجود و نام و نشان دکتر کارل و بوسیله او در میان اهل علم نیز منتشر کنند. او نیز که از همه بیشتر بخود نمائی و اظهار وجود علاقه داشت بجان و دل این تکلیف را پذیرفت و در فرانسه مؤسسه‌ای بنام «مؤسسه انسان ۳» تشکیل داد و در آنجا مشغول شد که افکار را که در کتاب خود در خصوص تربیت نژاد فوق انسان بیان کرده بمورد تجربه و عمل بگذارد.

باید گفت که این اقدام دکتر کارل یعنی قبول خدمت در پناه رایت صلیب شکسته لطمه عظیمی بنیک نامی او زد بعلاوه کار قابلی هم از دست این دانشمند که باعمال شکفت شهرت یافته بود ساخته نشد و اگر حمایت آلمانها از او نبود سر پا



ماندن نیز برای او امکان نداشت. خلاصه همان تقدیری که تا این حد با او مساعدت نموده و او را قریب نعمت و دولت کرده بود بدشمنی او برخاست و اگر چه بس دیر پائید لیکن بالاخره درست در همان موقعیکه در میان غرش توپ و هلهله و غوغای مردم آزادی پاریس محقق میشد این تقدیر کاخ خواب و خیالهای دکتر کارل را درهم فروریخت و او را یکه و تنها بزایه ای مخمفی کشاند و چراغ عمر او را خاموش کرد. از اخباری که باینجا رسید چنین برمی آید که تمام اطبای فرانسوی از معالجه وی سر باز زدند و هیچیک از ایشان حاضر نشدند که او را در دقایق آخری حیات معالجتی کنند. این بود سرنوشت کسی که در عین درخشندگی نام و جود او را انبوه کثیری از ابر و ظلمت احاطه کرده بوده است.

نام دکتر آلکسیس کارل از دفتر تاریخ علوم محو نخواهد شد لیکن بیم آن است که تذکر این نام برای فرانسویان همه وقت باتأسف و خشم توأم باشد. جنبه مضحك زندگانی خصوصی و ضعف نفس های دیگر دکتر کارل در در مقابل جلوه فطانت او بهمه جهت قابل گذشت و بخشایش است لیکن امری که بسختی فراموش خواهد شد این است که در چنین موقع حیاتی که برای مملکت ما پیش آمده بود در میان فضیلتی فرانسوی کسی پیدا شده است که در عوض جانبداری از آن افکار نوع دوستانه ای که خاصه طبع فرانسوی است بنشر مذهب زورپرستی و تشویق مردم بقبول استیلای نژاد فوق انسان که اصول دین نژاد ژرمنی بر آنها مبتنی است پردازد.

۱- این است عین خبری که در ۱۵ آبان تلگرافهای خارجی در باب فوت کارل نقل کرده: دکتر آلکسیس کارل دیروز در پاریس در هفتاد و یک سالگی وفات یافت. این مرد باتفاق سرهنگ چارلس لیندبرگ قلب مصنوعی را اختراع کرده بود. دکتر کارل در آغاز مطالعات ثابت کرد که اگر مردم میتوانند خود را از زحمت مواد سمی که در بدن ایشان وجود دارد فارغ سازند غالباً بیش از صدسال عمر میکنند. این دکتر بعلت بیماری از زندان خلاص یافت زیرا که با آلمانیها همکاری کرده بود. دکتران فرانسوی از معالجه او خودداری کردند فقط یک پزشک بر نی او را معالجه میکرد.

(مجله یادگار)



## تصویر لطف علیخان زند

بقلم آقای

دکتر مهدی بهرامی

اوصاف زیبایی و شرح زندگانی لطف علیخان زند (۱۱۷۲-۱۲۰۹ هجری) همان شاهزاده جوان و بدبختی که بدست آقا محمدخان کشته شد در تواریخ مذکور است. خاطرات زندگی دلخراش و بی‌گناه او حالت تأثر خاصی بچهره زیبای او داده و قیافه دلربایش در دست تخیلات شاعرانه مردم صورت روحانیت بخود گرفته و در سراسر قرن سیزدهم هجری مورد ستایش و عبرت کسانی گردیده بود که شعله کینه پادشاهان قاجار دامن گیر ایشان شده است.

شبهه او را با رنگ و روغن و آب رنگ در کاخ‌های شیراز ترسیم نموده و امروز یکی از آنها در موزه شیراز محفوظ می‌باشد که صورت شاهزاده جوان را ایستاده در خدمت پدرش نشان میدهد و دیگری او را در حال نشسته نموده که ظاهراً از میان رفته و عکس آنرا در کتاب تاریخ ایران تألیف سایکس میتوان مشاهده کرد. تصویر موزه ملی تهران بنسبک نقاشی کتاب (مینیاتور) ساخته شده، و بهمین مناسبت خالی از اهمیت نیست خاصه آنکه بدست یکی از بزرگترین هنرمندان آن زمان تهیه شده و در شمار بهترین معروف سبک نقاشی شیراز در قرن دوازدهم محسوب میشود.<sup>۲</sup>

شاهزاده زند جامه فاخری در بر کرده و نیم تنه زربفتی بر روی آن پوشیده،

۱ - P. M. Sykes, A History of Persia 1922, Vol. II

۲ - شماره موزه ۴۰۳۸، اندازه بدون حاشیه ۱۳/۵ × ۱۷/۷ سانتیمتر



جقه زرین سلطنت بسر و بدور کلاه شالی بسته، شمشیر بر میان و تر کشی در پشت آویخته است و بحالت طبیعی بر روی اسب نشسته.

پیکر آبی رنگ اسب و جامه قرمز روشن و شال زرد متن اصلی تصویر را تشکیل میدهند و بسبب آب رنگ (گواش ۱) تهیه شده و بعد با قلم پرداز ریزه کاری های زلف و چشم و ابرو بر روی آن نموده و آرایش تازه ای بآب زر بر آن افزوده اند که در نیمه تنه و در روپوش زین و برگ اسب جلوه زیادی دارد.

در گوشه بالای تصویر این عبارت بخط نستعلیق شکسته نوشته شده است :



#### صورت لطفعلیخان

« تمثال بیمثال نواب کامکار نا (مدار) نور دیده سلطنت و وکالت خان و الاتبار لطفعلی خان زند ادام الله عمره سنین عمرش بالغ بیست و یک بود ( به ) ید اقل بهرام شیرازی سنه ۱۱۹۳ هـ ».

فن شبیه سازی که از دودمان ساسانیان بیعد آثارش در تاریخ صنایع ملی کشور پایدار مانده است در قرون نهم و یازدهم و دوازدهم در ضمن داد و روابط سیاسی پادشاهان گورکانی و صفوی رونق تازه گرفته و اغلب در میان پادشاهان یا حکام جهت تحکیم روابط دوستی شمایل شخص آنها را در و بدل میشده است و این نکته را نیز نباید فراموش کرد که با وجود مسافتات دور و دراز و مشکلات رفت و آمد در مشی و پیشرفت ذوق دربار هرات و تبریز و اصفهان افکار صنعتی مراکز بزرگ اروپا و



خاصه ایتالیا و فرانسه و هلند تأثیر کلی داشته و تصاویر مطبوعی که از خانواده سلطنتی فرانسه و اطیش استاد شمایل ساز نامی قرن شانزدهم میلادی کلوه ١ از خود باقی گذارده بود نه تنها در اروپا بلکه در ایران نیز خریدار زیاد داشته است و منتهای پیشرفت ذوق شمایل سازی در قرن هفدهم میلادی در فرانسه و بلژیک و انگلستان و غیره درست با زمان سلطنت جهانگیر و پسرش شاه جهان در هندوستان و شاه عباس



تصویر سواره لطفعلیخان زند کار آقا بهرام شیرازی که اصل آن در موزه ملی طهران موجود است بزرگ در ایران تصادف میکنند و چنانکه میدانیم در هندوستان چندین استاد زبردست فقط بساختن شمایل های مختلف پادشاه و نزدیکان او و امراء و بزرگان کشور اشتغال داشته و از آن جمله بشنداس بوده که جهانگیر همراه خان عالم بایران فرستاد تا شمایل شاه عباس را تهیه کند. در ایران نیز آقارضا عیسی و شاگردش معین مصور بیشتر هم خود را بشیبه سازی مصروف میداشتند و در این زمینه آثار متعددی از خود باقی گذارده اند.



اما تا پیش از پایان دوران سلطنت صفوی هنوز در نقاشی ایران اسلوب تازه ای بروز نکرده و همان سبک استادان اصفهان ادامه داشت. با فتح هندوستان و امنیت زمان نادر شاه هنرمندان ایرانی با کارهای اروپائیان که در هندوستان جمع آوری شده بود آشنائی بیشتری حاصل کرده و در واقع میتوان گفت از همان وقت نهضت دوران جدید در تاریخ نقاشی ما صورت گرفته و تأثیر کسانی که پیش از این زمان با هندوستان ارتباط داشته یا اروپا را دیده بودند بمناسبت بحران اقتصادی و سیاسی کشور و فتنه افغانه در مشی ذوق عمومی نا چیز و غیر قابل توجه بوده است.

از نخستین آثار دوران نهضت شمایل نادر شاه است که بر اسب نشسته ۱ و در پای درختی زمانی باستراحت مهار اسب سرکش خود را باز داشته ولی خاطرات قشون کشی و فتوحات او از دور نمایان و مانند شبیحی از پیش نظر میگردد ۲ این تصویر بیشتر در مجموعه گلوبف بوده و سازنده آن ناچار بعضی از کارهای سبک فرانسه و فلاماند را بچشم دیده به ده و بخاطر سپرده.

استاد بهرام یکی دیگر از هنرمندان زبردستی است که در این نهضت شرکت جسته و شیوه تزئینی استادان اصفهان را با سبک رنگ آمیزی (گواش) توأم نموده است در حالیکه پیکر اسب و جامه و شال شاهزاده در نظر بیننده رنگهای خوش و متناسب زرد لیمویی و قرمز چهره و آبی آسمانی را بجلوه می آورد ریزه کاریهای چشم و نقش و نگار روی جامه و روی زین پوش اسب (جنگ سیمرغ و اژدها) و غیره شخصیت ایرانی و خاطرات سبک رضای عباسی را محفوظ میدارد.

شمایل لطف علیخان یکی از آثار گرانبهایست که از سبک نقاشی زندیه در شیراز باقیمانده و آن نه تنها بمناسبت اهمیت تاریخی بلکه از نظر تاریخ نقاشی نیز بسیار قابل توجه می باشد و بدون شناسائی آن نمیتوان شخصیت هنرمندانی مانند استاد ابو الحسن غفاری یا استاد صبا کاشانی را بخوبی شناخت.

Portrait equestre (۱)

W. Schultz, «Die Persische islamische Miniatur- رجوع شود بکتاب

Malerie, » Leipzig 1914 Tafel 181



## تحقیق در اشعار حافظ

### بعضی تضمینهای حافظ

بقلم استاد علامه آقای

محمد فروزی

#### مقدمه

تضمین یکی از صنایع بدیع است و آن عبارت است از اینکه شاعر مصرعی یا بیتی یا دوبیت از شعر شاعری دیگر در میان شعر خود درج کند بجائی مناسب بر سیل و مثل و بیت مضمّن باید که در السنه و افواه ادبا مشهور باشد تا شنونده را تهمت و شبهت سرقت در حق شاعر دوم نیفتد چنانکه رشید و طواط گفته:

نمود تیغ تو آثار فتح و کفّت فلک  
چنین نماید شمشیر خسروان آثار  
مصراع ثانی از عنصری است از قصیده بسیار مشهور او در تهنیت سلطان محمود غزنوی بفتح خوارزم که مطلع آن اینست:

چنین نماید شمشیر خسروان آثار  
چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار  
بتیغ شاه نگر نامه گذشته مخوان  
که راست گوی تر از نامه تیغ او صد بار  
و گاه باشد که شاعر تنبیه کند در بیت خویش که درین شعر چیزی از گفته دیگران تضمین میکنم چنانکه انوری گفته است:

نه هر کرا بلقب با کسی مشابهت است	شیه اوست چنان چون یمین شیه شمال
که دال نیز چو ذال است در کتابت لیک	بششصد و نود و شش کم است دال از ذال
درین مقابله یک بیت از رقی بشنو	نه از طریق تنحل بوجه استدلال
« زمر دو گیه سبز هر دو هم رنگ اند	ولیک زین بنگین - ان کشندوزان بجوال



و نیز هو گفته:

لایق حال خود از شعره عزیزی یک دویت شاید از تضمین کنم گان هست تضمین صواب  
 «اندین مدت که بودستم ز دیدار تو فرد جنت بودم با شراب و با کباب و با رباب  
 بوداشکم چون شراب لعل در زرین قدح ناله چون زیر رباب و دل چو بر آتش کباب»  
 و سوزنی گفته است در مدح صدر جهان محمد بن عمر بن عبد العزیز بن مازہ  
 رئیس بخارا:

سلطان علم دینی و دنیا از آن تست چون نیکخواه دولت شاه معظمی  
 در مدح تو بصورت تضمین ادا کنم یک بیت رود کی را در حق بلعمی  
 «صدر جهان جهان همه تاریخ شب شدست از بهر ما سپیده صادق همی دمی»  
 و اغلب تضمینهای خواجه و سایر شعراء مشاهیر از نوع اول است یعنی اینکه  
 شاعر دوم نام شاعر اول را که شعر او را تضمین نموده در اشعار خویش نبرده و مجرد  
 شهرت شعر مضمون را در رفع هر گونه توهم سرقت یا انتحالی در حق خویش کافی  
 دانسته است مانند تضمین های مشهور ابو بکر خوارزمی و عبیدزاکانی و بسحق اطعمه  
 و غیر هم.

اما در باب حافظ بخصوصه باید این نکته را از نظر دوز نداشت که چون  
 چنانکه همه کس میدانند در اشعار خواجه از عهد او تا عصر ما شاید بیشتر از هر شاعری  
 دیگر متدرجاً اشعار الحاقی بشمارای از دیگران در جزو اشعار او داخل شده است  
 لهذا اگر بیتی یا ابیاتی از شعراء دیگر در ضمن اشعار او دیده شود نمیتوان با اطمینان  
 قلب ادعا نمود که خواجه آن بیت یا ابیات را تضمین کرده است چه محتمل است  
 ( و بلکه غالباً عین واقع است) که آن اشعار را نساخ یا خوانندگان متأخر از عصر  
 خواجه بمناسبتی از مناسبات ( مانند اشترک آن بیت مفروض در وزن و قافیه با  
 اشعار خود خواجه یا تقارب در مضمون و سبک و اسلوب مابین آندو یا صاف و ساده  
 در نتیجه سهو و اشتباه نساخ یا قراءه یا از راه مسامحه و مساهله و اعتماد ایشان بشهرت  
 کاذبه ) در جزو اشعار خواجه داخل کرده باشند ، بخصوص که بسیاری از شعراء  
 معاصر با خواجه یا متأخر از او بواسطه فرط مطبوعیت و اشتهاشعار حافظ بسیاری  
 از غزلهای او را « استقبال » کرده اند یا آنکه خود حافظ بسیاری از غزلهای معاصرین

یا متقدمین

ساو جی و

خلخالی بر

غزلهای ه

نموده اند

چنان در

و تعبیرات

جمع الو

و نقادین

که در نتی

متشابهه

سهولت و

یا او حدی

حافظ آن

تجانس مذ

داخل کر

دیوان خ

مرآت و

فرهنگ

از اشعار

باشد و

نسخ تا

حافظ

سال و فال

سال خ



یا متقدمین بر خود را مانند سعدی و اوحدی و عراقی و خواجه و عماد فقیه و سلمان ساوجی و غیرهم را استقبال کرده است (رجوع شود بمقدمه مرحوم سید عبدالرحیم خلخالی بر طبع خود از دیوان حافظ صفحه کج - له که در آنجا فهرست مفصلی از غزلهای هر دو نوع مذکور را از خواجه و دیگران که از یکدیگر استقبال نموده اند با مطالع آنها بدست داده است) و این اشعار اصلی و اشعار استقبال شده چنان در طرز و سبک و اسلوب و مضمون و فکر و استعمال عین همان کلمات و جمل و تعییرات با یکدیگر شمیسه اند و بعلاوه چنان در وزن و قافیه و ردیف عیناً و من جمیع الوجوه با یکدیگر مطابق و متحد اند که کم کسی جز نحاریر ادبا و فضلا و نقادین شعر میتوانند قائلین آنها را از یکدیگر تمیز دهند و بنا بر این واضح است که در نتیجه همین فرط تشابه و تجانس انتقال بعضی از اینگونه اشعار و غزلیات متشابهه با یکدیگر از دیوان یکی از شعراء قائلین آنها بدیوان دیگری در نهایت سهولت و آسانی دست میدهد لهذا چگونه میتوان اطمینان نمود که فلان بیت سعدی یا اوحدی یا خواجه یا عماد فقیه که در ضمن بعضی غزلیات حافظ دیده میشود آیا خود حافظ آنها را بر سبیل تضمین در اشعار خود درج کرده یا آنسکه در نتیجه تشابه و تجانس مذکور در فوق نساخ یا قراء آنها را تعمداً یا سهواً و اشتباهاً در اشعار خواجه داخل کرده اند، بنا بر این مقدمات ما این نوع ابیات مشکوکه را اگر در نسخ بسیار قدیمی دیوان خواجه و قریب العصر با او (مانند نسخ چهار گانه مرحوم خلخالی و آقای مرآت و آقای اقبال و آقای نخجوانی که اساس تصحیح دیوان خواجه طبع وزارت فرهنگ سنه ۱۳۱۹ - ۱۳۲۰ شمسی است) یافت نشود ۱۵ بهیچوجه در جزو تضمینهای

۱- و حتی در نسخ بسیار قدیمی دیوان خواجه نیز اگر ابیاتی تمام و کامل (نه مضاربع) از اشعار شعرای دیگر دیده شود باز یقین نمی توان نمود که آن ابیات تضمین خود خواجه باشد و الحاقی نساخ متأخر نباشد، و مثال واضح این فقره دو بیت ذیل است که در قدیمترین نسخ تاریخ دار دیوان خواجه یعنی نسخه مرحوم خلخالی مورخه سنه ۸۲۷ در جزو مقطعات حافظ ثبت است (ص ۲۶۳ از چاپ خلخالی و ۳۶۹ از چاپ وزارت فرهنگ) :

سال و فال و مال و حال و اصل و نسل و تخت و بخت بادت اندر شهر یاری بر قرار و بر دوام  
سال خرم فال نیکو مال وافر حال خوش اصل ثابت نسل باقی تخت عالی بخت رام  
بقیه در صفحه بعد



خواجه محسوب نمیداریم و در امثله که ذیلاً برای آن تضمینات بدست میدهیم فقط بمصاریعی که حافظ از اشعار دیگران اقتباس کرده و در جزو اشعار خود تضمین نموده اکتفا می‌نمائیم. و از بیت یا ابیات کامل شعرای دیگر که در ضمن اشعار حافظ یافت میشود چون بدلائیل مذکور در فوق هیچ اطمینانی نیست که آیا آنها تضمین خود خواجه است یا الحاقی است که بعد ها داخل دیوان خواجه شده بکلی چشم می‌پوشیم.

بقیه از صفحه ۶۹

و حال آنکه عین همین دوبیت تقریباً بدون هیچ کم و زیادتی و اختلافی مگر بسیار جزئی در دیوان معزی دیده میشود آنهم دو مرتبه نه یک مرتبه: یکی در ص ۴۸۳ از چاپ دیوان مزبور بتوسط فاضل دانشمند آقای عباس اقبال در طهران سنه ۱۳۱۸ شمسی در قصیده در مدح سلطان ملک‌شاه سلجوقی از اینقرار:

مال و حال و سال و فال و اصل و نسل و تخت و تخت و بخت

بادت اندر پادشاهی بر مراد و بر قوام

مال وافر حال نیکو سال فرخ فال سعد

اصل راضی نسل باقی تخت عالی بخت رام

و مرتبه دیگر در ص ۳۱۶ از همان دیوان مزبور ولی این مرتبه با قافیه راء بجای قافیه میم: سر افراز تبار، و بخت یار، ولی باقی جمله و کلمات تقریباً بعینه مثل ص ۴۸۳ است. و مثال دیگر از همین قبیل رباعی ذیل است که در همان قدیمترین نسخ موجوده و ن حافظ یعنی نسخه مرحوم خلخالی در جزو رباعیات خواجه مسطور است ص ۲۷۱ چاپ خلخالی و ص ۳۸۴ از چاپ ما):

گفتی که ترا شوم مدار اندیشه دل خوش کن و بر صبر گمار اندیشه

کو صبر و چه دل گانچه دلش میخواهد یک قطره خون است و هزار اندیشه

و حال آنکه در یک نسخه خطی بسیار قدیمی که عبارت است از مجموعه بزرگی از رباعیات شعراء مختلف و موسوم است بنه "جالس و" است بیکی از کتبخانههای استامبول که مرحوم حسین داس در چهار پنج سال قبل عکسی از تمام آن نسخه برداشته برای مرحوم محمد علی فروغی فرستاد و تاریخ کتابت این نسخه در کمال وضوح در سنه هفتصد و سی و یک است یعنی ۶۱ سال قبل از وفات حافظ (که در آن تاریخ حافظ جوانی بوده در حدود ۱۵ الی ۲۰ ساله و هنوز بشعر و شاعری نپرداخته بوده) عین این رباعی را در ص ۱۰۸ از نسخه مزبوره بعایشه سمرقندیه نسبت داده است و خود راقم این سطور شخصاً آن نسخه عکسی را دیده و رباعی مزبور را از روی آن استنساخ کرده ام.



## تنبیه

در تضمین لازم نیست که شاعر دوم عین ابیات یا مصاریع شاعر اول را بعینها و بالفاظها و بدون هیچ تغییری و تصرفی در شعر خود محفوظ بدارد. بلکه بتصریح عموم علمای فن بدیع بعضی تصرفات جزئی در الفاظ و عبارات و ترتیب کلمات شعر شاعر اول برای اقامه وزن یا قافیۀ شعر خود او را رواست که مجری دارد و معمول به عموم شعر است چه شعراء عرب و چه شعراء فارسی زبان چنانکه در امثله که بعد از این برای تضمینهای حافظ مذکور خواهد شد مشهود خواهد گردید. و مخفی نماند که خواجه در اشعار خود هم از اشعار عربی تضمین نموده و هم از اشعار فارسی، و ما ابتدا بند کر بعضی امثله تضمین اشعار عربی بتوسط خواجه می پردازیم و سپس بامثله تضمین اشعار فارسی:

## ۱ - تضمینهای اشعار عربی

الف - دوبیت اول غزل ۶۱ خواجه چنین است:

کتبت قصة شوقی و مدمعی باکی      بیا که بی تو بجان آدمم ز غمناکی  
بسا که گفته ام از شوق باد و دیده خویش      ایا منازل سلمی فأین سلماک  
مصراع دوم بیت دوم یعنی «ایا منازل سلمی فأین سلماک» با تغییر بسیار جزئی حذف فاء «فأین» ظاهر از شریف رضی است در مطلع قصیده بسیار مشهوری از او که چنین شروع میشود:

ایا منازل سلمی این سلماک      من اجلها اذ بکیناها بکیناک  
زرناک شوقاً و لو ایدى النوى بسطت      ارض القلا جمر نیران لزرناک  
یا ظیة البان ترعى فی جمائله      لیهنک الیوم ان القلب مرعاک  
و از این قصیده است بیت مشهور:

سهم اصاب و راعیه بنی سلم      من باعراق لقد ابعدت مرماک  
در کتاب نزهة الجلیس و منیة الادیب الانیس تألیف عباس بن علی بن نورالدین مکی حسینی موسوی که در سنه ۱۱۴۸ تألیف شده و در مضر در سنه ۱۲۹۳ قمری در دو جلد بچاپ رسیده در جلد ۲ ص ۳۶۳ از کتاب مزبور این قصیده سید رضی



را بتمامها باهمین مطلع ایامنازل سلمی این سلماک الخ نقل کرده است. ولی در سه نسخه دیوان شریف رضی که بنظر راقم سطور رسیده یکی طبع بمبئی سنه ۱۳۰۶ قمری و دیگری طبع بیروت سنه ۱۳۰۹ قمری و سوم نسخه خطی متعلق بکتاب خانۀ حقوق در طهران در هیچکدام از سه نسخه مزبور دوبیت اول این قصیده که در فوق مذکور شد موجود نیست بلکه در هر سه نسخه این قصیده از همان بیت سوم یعنی:

ياظيية البان ترعى في خمائله ايهنك اليوم ان القلب مرعاك

شروع میشود، پس یا باید فرض کرد که سه نسخه مذکورۀ دیوان سید رضی هر سه ناقص است و دوبیت اول این قصیده از آنها افتاده است (در طهران بواسطۀ ندرت اینگونه وسائل دسترسی بنسخه یا نسخی دیگر از دیوان شریف رضی نداشتیم تا از این مسئله نفیاً یا اثباتاً یقین حاصل کنم)، یا باید فرض کرد که شاید این دوبیت اول از این قصیده الحاقی است از شعرای دیگر و از خود سید رضی نیست و قصیده از همان بیت یاظيية البان الخ شروع میشده است، و علی ای حال این بیت مطلع یعنی ایامنازل سلمی این سلماک چه از سید رضی بوده یا نبوده ظاهراً بیتی بغایت مشهور و برالسنه و افواه ادبا جاری و مذکور بوده است، سید احمد الهاشمی از فضلاء معاصرین مصر و مدیر مدارس فؤاد الاول در کتاب «جواهر البلاغة فی المعانی والبیان و البدیع» (طبع پنجم مصر سنه ۱۳۵۰ ص ۷۵) در مبحث نداء گوید: «وقد تخرج الفاظ النداء عن معناها الاصلی لمعان آخر مجازية تفهم من السياق بمعونة القرائن و من اهم ذلك الاغراء، . . . . (والاستغاثة . . . . والندبة . . . . والتعجب . . . . والزجر . . . . والتحسر و التوجع . . . . والتذکر . . . .) والتحیر والتضجر نحو قوله ایامنازل سلمی این سلماک من اجلها اذ بکیناها بکیناک ویکثر هذابی نداء الاطلال والمطایا ونحو ذلك».

و مخفی نماند که قصیده شریف رضی از بحر بسیط است بر وزن (مستفعلن فاعلن مستفعلن فعلن) و غزل حافظ از بحر مجتث است بر وزن (مفاعلن فاعلن تن مفاعلن فعلن) و باین جهت است که حافظ چون مصراع مذکور «ایامنازل سلمی این سلماک» را خواسته در غزل خود تضمین نماید مجبور شده یک حرف فائی بر «این سلماک» بیفزاید تا مصراع مذکور از بحر بسیط بیحر مجتث منتقل گردد، و در تضمین چنانکه در بالا اشاره شد این نوع تغییرات جزئی را مجاز داشته اند (رجوع شود بخزانة الأدب ابن حجة حموی و مطول تفتازانی و انوار الربیع سید علیخان و غیر ذلك از ماخذ)، بقیه امثله تضمینهای خواجه در شماره بعد مذکور خواهد شد



## حکایات تاریخی

### انوری و سلطان علاءالدین غوری

سلطان علاءالدین حسین غوری ملقب بجهانسوز (۵۴۴ - ۵۵۶) در سال ۵۴۷ بر سلطان السلاطین معزالدین سنجر بن ملکشاه سلجوقی (۵۱۱ - ۵۵۲) عصیان کرد و از فرستادن تحف و هدایائی که هر سال معمولاً از غور بدر بار سنجر میرفت خودداری نمود و از شدت غروری که بر اثر چند فتح بر مزاج او مستولی شده بود بتعرض ممالک سنجری پرداخت و بلخ را نیز بتصرف خود آورد. سلطان سنجر بجلوی او شتافت و در او به از بلاد مشرق هرات در سال ۵۴۷ او را شکستی سخت داد و اسیرش کرد. مؤلف طبقات ناصری تفصیل این واقعه را چنین نقل میکند:

« سلطان علاءالدین گرفتار شد از سلطان سنجر فرمان شد تا او را قید کردند و تخته بند آهن آوردند تا بر پای او نهند فرمود که بخدمت سلطان عرضه باید داشت که با من آن کن که من با تو اندیشیده بودم و تخته بند زرین مهیا گردانیده بودم تا مقدر حرمت سلطنت تو موفور باشد. چون عرضه افتاد آن تخت بند را طلب کردند چون حاصل شد همان تخته بند بر پای او نهادند و او را بر شتر نشانند و سلطان مراجعت فرمود. چون ذکر لطافت طبع و شہامت عقل علاءالدین در آن عصر مذکور بوده و مشہور گشته و این معنی بسمع مبارک سلطان بسیار رسیده بود علاءالدین را دیگر روز یا بعد از چند روز طلب فرمود و اعزاز کرد و مخلص گردانید و یک طبق کوهر ثمین پیش مسند نهاده بود آنرا بعلاءالدین خدمت کرد. این دو بیت بداهه گفت:

بگرفت و نکشت شه مرا در صف کین      هر چند بدم کشتنی از روی یقین  
بخشید مرا یکی طبق در ثمین      بخشایش و بخشش چنان بود و چنین  
سلطان سنجر او را حریف و ندیم خود گردانید و هیچ مجلس عشرت بی حضور او نبود تا روزی در بزم نظر علاءالدین بر کف پای مبارک سلطان سنجر افتاد علاءالدین برخاست و بر کف پای سلطان سنجر خالی بود بزرگ آنرا بوسه داد و این بیت بگفت:

ای خاک سم مر کب تو افسر من      وی حلقه بندگی تو زیور من  
چون خال کف پای ترا بوسه زدم      اقبال همی بوسه زند بر سر من

سلطان سنجر تخت غور او را باز فرمود. ۰۰۰ الخ »



سلطان سنجر باطناً هیچ میل نداشت که سلطان علاء الدین بغور مراجعت کند زیرا که چندان بصفا و صداقت او مطمئن نبود و می اندیشید که مبادا بار دیگر راه عصیان پیش گیرد لیکن چون علاء الدین در این باب اصرار داشت و همواره با ابراز حسن خدمت و اظهار ظرافت سلطان را نسبت بخود برسر لطف می آورد عاقبت سنجر باین کار رضاداد و علاء الدین بغور برگشت.

در ایامی که علاء الدین برای مراجعت بغور اصرار میورزید انوری شاعر و ندیم مخصوص سلطان سنجر بیک رباعی علاء الدین غوری را هجو و لفت و ان رباعی که انوری در آن بی بی میلی علاء الدین در ماندن در خدمت سنجر اشاره می کند این است:

چون بندگی شهنشاه آید خوش  
باملك چو آب و دولتی چون آتش  
برخیز بسیج آن جهان کن خوش خوش  
وانجا علف گلخن دوزخ میکش  
علاء الدین از شنیدن این رباعی کینه انوری را در دل گرفت و چون سنجر در جمادی الاولی ۵۴۸ بدست طایفه غز اسیر افتاد و علاء الدین غوری از هیبت سلطان آرمید در صد بر آمد که انوری را از مرو بدر بار خود جلب کند و کینه دیرینه را را از او بخواهد یکی از منشیان زیر دست خود یعنی فخر الدین خالد بن ربیع را که از دوستان انوری بود بر آن داشت که نامه ای بنام خراسان ناصر الدین ابوشجاع طوطی بزرگترین امرای غز که در ایام اسیری سنجر بر این دیار امارت میکرد بنویسد که انوری را بوعد یا وعید بدر بار غور روانه دارد.

فخر الدین خالد چنانکه اشاره کردیم از دوستان انوری بود و در دیوان انوری یک قطعه طویل از این شاعر در مدح فخر الدین خالد هست در جواب این بیت که فخر الدین خطاب بانوری گفته بود:

سلام عليك انوری کیف حالك  
مراحل بی تو خراب است باری

انوری در جواب می گوید:  
وسلام عليك فخر الدین  
ای نهفته مخدّر سخنت  
و این قطعه چهل بیت است که ما برای احتراز از تطویل از نقل آن خود داری میکنیم.

افتخار زمان و فخر زمین  
چهره از ناقد گمان و یقین .. الخ

و این قطعه چهل بیت است که ما برای احتراز از تطویل از نقل آن

خود داری میکنیم.



باری چون فخرالدین خالد بعلمت سابقه دوستی با انوری نمیخواست که او بدام سلطان علاء الدین غوری بیفتد در نامه ای با انوری با اشاره و تلویح سوء عاقبت این دعوت را باو فهماند و انوری هر قدر امیر طوطی غز خواست که او را روانه غور کند راضی نشد و بالاخره توانست بتدائیری امیر طوطی را از اصرار در فرستادن خود بازدارد. بگفته مؤلف لباب الالباب: «فخرالدین خالد را از آن حال علم بود و صورت حال بنزدیک او [یعنی انوری] نمیتوانست نبشت چه از سطوت گهر سلطان علاء الدین می اندیشید و مصادقت و دوستی باهمال رضا نمیداد بنزدیک او نامه نبشت و مطلع آن نامه این که:

هی دنیا تقول بمل فیها      حذار حذار من بطشی و فتکی  
فلا یفررکم طول ابتهامی      فقولی مضحک و لفعل مبکی  
هی الدنيا اشبهها بشهد      یسم و جیفه ملثت ۳ بمسک ۴

انوری از این بیت استدلال نمود کسه در ضمن آن ملاطفت ناکامی هست و شهید آن لطف حال بزهر عقوبت مال آلوده است، شفیعان انگیخت تا ملک طوطی را از سر آن دور کردند و چون ملک علاء الدین را از آن حال معلوم شد رسولی دیگر فرستاد و گفت هزار سر گوسپند میدهم اگر او را نزدیک من فرستی. ملک طوطی انوری را مؤکل کرد که ناکام ساخته باید شد و بغور رفت چه هزار گوسپند بمقابله تو میدهد. انوری گفت ای ملک اسلام چون من مردی او را بهزار سر گوسپند می ارزد پادشاه را برایگان نمی ارزد تا باقی عمر در سلك خدم تو منخرط باشم و بدست بیان درمدایح در پای تو باشم، ملک طوطی را خوش آمد او را نگاه داشت. و غرض از تقریر این حکایت لطف طبع فخرالدین بود که تمامت صورت حال را در دو بیت تضمین کرد و اگرچه شعر دیگران بود فاما غرض او از ایراد آن بوفارسید و حسن عهد را رعایت کرد و ذات انوری که نور حدقه فضل و نور حدیقه هنر بود سالم مانده. فصیحی خوافی در مجمل خود در ضمن حوادث سال ۵۴۷ بهمین واقعه اشاره

- ۱ - در لباب الالباب: یفررک و در آن صورت وزن خرابست، متن مطابق تاریخ  
یمینی است ۲ - در تاریخ یمینی: حسن ۳ - در تاریخ یمینی: طلیت  
۴ - این سه بیت از مرثیه ایست از ابوالفتح ساوی که آنرا در رثاء فخر لدولة  
دیلمی که در شعبان ۳۸۷ فوت کرده گفته و تمام آن در تاریخ یمینی عتبی (ص ۱۰۹ -  
۱۱۰ چاپ لاهور ۱۳۰۰ قمری) مندرج است ۵ - لباب الالباب ج ۲ ص ۱۳۸ - ۱۳۹



میکند و میگوید که : « فخرالدین خالد از زبان سلطان بدو ( یعنی بانوری ) نامه نوشت ده بیاید و در مکتوب خود نوشت :

ای آن که در هنر بهمه جا رسیده ای      نیک و بد زمانه غدار دیده ای  
اصلت ز قاینست و نشستت بکوشکک      وان نیم بیت دیگر دانم شنیده ای  
انوری معلوم کرد که مصلحت رفتن او نیست این قطعه در اعتدال نوشت :

کلبه ای کاندرا و بر و ز و شب	جای آرام و خورد و خواب منست
حالتی دارم اندرا و که از آن	چرخ در غبن و رشک و تاب منست
آن جهانم در او که گوی سپهر	ذره نور آفتاب منست
وان سپهرم در او که بحر محیط	واله لمعه سراب منست
هر چه در مجلس ملوک بود	همه در کلبه خراب منست
رحل اجزا و نان خشک بر او	گرد خوان من و کباب منست
شیشه حبر من که با دا پر	نزد من شیشه شراب منست
قلم کوتاه و صریر خوشش	ز خمه و نغمه ر با ب منست
جامه صوفیانه ازرق	بر هزار اطلس انتخاب منست
هر چه بیرون بود از این کم و بیش	حاش لسا معین عذاب منست
گنده پیر جهان جنب نکند	همتی را که در جناب منست
زین قدم راه رجتم بستست	آن که او مرجع و مآب منست
گر چه پیغام روح پرور او	همه تسکین اضطراب منست
نیست من بنده را زبان جواب	جامه و جای من جواب منست
حضرت پادشه که باقی باد	نه بیازوی خاک و آب منست
گرچه این لفظ از منست خطا	چکنم این خطا صواب منست

سلطان مشرق علاءالدین حسین از ملاقات مایوس شد. ۲۰

۱ - این بیت خیر که مصراع اول آنرا فخرالدین خالد بر سبیل تضمین آورده از قطعه معروفی است از حکیم کوشککی قاینی خطاب بخود که در فتنه غز در چنگ این طایفه اسیر افتاده بوده است و غرض از نیم بیت دیگر این است :

ای خام قلبیان تو بختلان چه میکنی ؟ یا بشکلی رکیکتر که در مجمع الفصحاء ج ۱ ص ۴۸۸ در ضمن تمام آن قطعه مندرج است ( رجوع کنید ایضاً بهفت اقلیم در ذیل قهستان و جلد سوم جهانگشای جوینی ص ۱۸۷ و حواشی همان صفحه )

۲ - بنقل از نسخه عکسی مجمل فصیحی خوافی در وقایع سال ۵۴۷ متعلق باستاد علامه آقای قزوینی - اصل نسخه متعلق است باقای حاج محمد آقا نخجوانی مقیم تبریز .







عده از آنها با ماهمسایه‌اند و مأمورین ما باید کاملاً بتشکیلات آنها آشنا باشند از مسائل مهمی است که باید گوشزد محصلین و عامه ایرانی شود و اگر هم برنامه دروس از بحث در این مسائل غفلت کرده باید آنرا اصلاح و تکمیل نمود و بهر حال باید این مباحث را در کتبی که در دسترس عموم گذاشته میشود گنجانند.

انصاف این است که باطبع و نشر کتاب حقوق اساسی آقای دکتر قاسم زاده بار بزرگی را از دوش محصلین برداشته و از این راه مصدر خدمت مفیدی بمعارف شده‌اند.

امید است که عین همین توفیق برای سایر استادان محترم دانشگاه فراهم شود و باین ترتیب بتدریج سنت پر محنت جزوه نویسی از مدارس ما برافتد و اوقات عزیز که در این راه تلف میشود مصروف بحث و درس گردد.

#### ۴ - رباعیات حکیم عمر خیام نیشابوری

با مقدمه و حواشی باهتمام مرحوم مغفور محمد علی فروغی بهمکاری جناب آقای دکتر قاسم غنی ۱۴۸ صفحه بقطع کوچک بخط نستعلیق بسیار خوش چاپ عکسی - طهران شرکت سهامی چاپ رنگین شروع بچاپ در ۱۳۲۱ شمسی.

این مجموعه که با کمال نفاست از طرف وزارت فرهنگ بچاپ رسیده و با جلد در تمام کشور بیهای ۷۰ ریال بفروش میرسد شامل هفتاد صفحه مقدمه است در ترجمه احوال حکیم نیشابوری و مشرب فلسفی و کیفیت جمع آوری رباعیات او و از صفحه ۷۱ تا ۱۱۵ مجموعاً ۱۷۸ رباعی بنام خیام در این مجموعه آورده شده و بقیه مجموعه یعنی از صفحه ۱۱۶ تا ۱۴۸ توضیحات و تذکراتی است بقلم مرحوم فروغی در ترجمه بعضی از الفاظ رباعیات و تشریح مضامین آنها و تشابهی که مابین آنها و کلام شعرای دیگر فارسی وجود دارد.

با کمال دقتی که در نفاست این مجموعه بکار برده شده باید صراحتاً بگوئیم که بدبختانه این مجموعه هم مانند سایر مجموعه هائی که تا کنون سایرین در شرق و غرب از رباعیات خیام گرد آورده و بچاپ رسانده‌اند درد اهل تحقیق را دوامیکند و کاری نیست که بر اساس انتقاد علمی مبتنی شده باشد چه در تشخیص صحیح از سقیم



و اصلی از جعلی « ذوق و سلیقه » ملاک و مقیاس بوده نه « سند و دلیل و برهان » و این چنانکه مخفی نیست خلاف سنت علما و سیره اهل تحقیق است .

### ۳ - دیوان ابوالقاسم حسن بن احمد عنصری

باهتمام و تصحیح و مقدمه آقای یحیی قریب ۱۷۴ صفحه متن و ۳۴ صفحه مقدمه بقطع متوسط چاپ سربی ، طهران . چاپخانه شاهین ۱۳۲۳ شمسی :

استاد ابوالقاسم عنصری بلخی متوفی سال ۴۳۱ بلا شبهه بزرگترین شعرای آل سبکتکین است و در دربار سلطان محمود بر جمیع گویندگان دیگر صاحب تقدم بوده و عنوان امارت شعرا داشته است . اختصاص او بمدیحه سرائی است و از اینکه منوچهری میگوید که :

طاوس مدیح عنصری خواند دراج مسمط منوچهری

واضح است که آن شاعر همانطور که تخصص خود را در مسمط میدانند عنصری راهم در فن مدیحه استاد می شمارد از این گذشته رشید وطواط که در عربی و فارسی هر دو بسختن شناسی مسلم بوده گوید که : « عنصری مرپاریان را چنانست که متنبی تازیان را » . کسانی که مقام بلند متنبی را در شعر تازی و ادب عربی میدانند ملاحظه خواهند کرد که رشید وطواط عنصری را صاحب چه مقامی میدانسته و در عالم مقایسه او را همپایه که می شمرده است .

اما جای افسوس است که از چنین شاعر بزرگ که مدتها در دستگاه امیر نصرین ناصر الدین سبکتکین و برادرش سلطان محمود و پسر این سلطان یعنی مسعود بمداحی و شاعری مشغول بوده و چند مثنوی نیز برشته نظم کشیده بوده مبلغ قابلی شعر بجا نمانده و آنچه از او باقیست مجموعاً از ۳۵۰۰ بیت تجاوز نمیکند . دیوان اشعار عنصری یکبار سابقاً در طهران و بار دیگر دو سال ۱۳۱۹ قمری ( بضمیمه دیوان ابوالفرج رونی که در حاشیه آن چاپ شده ) در بمبئی هر دو بچاپ سنگی بطبع رسیده ولی این هر دو چاپ ناقص و بی نهایت مغلوط است .

اینک بسیار خوشوقتیم که چاپ دیگری از دیوان این شاعر استاد بتوسط آقای



یحیی قریب از لیسانسیه های قابل دانشکده ادبیات با مقدمه و نسخه بدلها در دسترس عموم گذاشته میشود که از همه جهت بر چاپهای سابق امتیاز دارد و باین ترتیب اهل ذوق که بعلت کمیابی نسخه های چاپی سابق دیوان عنصری از وصول بآن محروم مانده بودند بسهولت می توانند از جزالت و متانت اشعار یکی از اساتید مسلم شعر فارسی بهره بردارند.

اما جای افسوس است که با کمال دقتی که در این چاپ جدید بکار رفته اغلاط چاپی آن زیاد شده است و اگر چه غلطنامه آخر کتاب تا حدی این نقیصه را رفع می کند لیکن باز اغلاط طبیعی آن کم نیست.

چه خوب بود که آقای قریب که این همه زحمت در تهیه و تصحیح این دیوان ذیقیمت بکار برده اند در آخر آن بسیره اهل تحقیق فهرستی از اعلام کتاب با فهرست دیگری از اشعار بدست میدادند تا کار کسانی که بخواهند نام شخص یا محلی را در اشعار عنصری بیابند یا طالب یافتن شعری از اشعار او باشند بدان وسایل آسان شود و کتابهایی که با این سختی و گرانی و با تحمل این همه زحمت بزور طبع آراسته میگردد بر چاپهای خوانساری سابق جهت امتیاز و تشخیصی پیدا کند. امید داریم که این راهنمایی خیر خواهانه را ناشر محترم از ما بپذیرند و آنرا در چاپهای دیگری که انشاء الله از این دیوان یا کتب دیگر خواهند کرد رعایت نمایند تا این قبیل کارهای علمی که بدست جوانان مدرسه دیده انجام می یابد برای دیگران نیز سرمشق شود.